ترجمه

مجمع البیان

فی تفسیر القرآن

برگرفته از تفسیر مجمع البیان طبرسی((ره))

تألیف محمد بیستونی

جلد (۱۴)

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن جلد ۱۴

مشخصات کتاب

سرشناسه : بیستونی ، محمد، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر مجمع البیان جوان (برگرفته از تفسیر مجمع البیان طبرسی «ره») / تالیف محمد بیستونی.

مشخصات نشر : قم : بیان جوان؛ مشهد: آستان قدس رضوی، شرکت به نشر ، ۱۳۹۰ .

مشخصات ظاهری : ۱۰ج.

شابک: دوره ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۵۸-۹ : ؛ ج.۱ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۵۷-۲ : ؛ ج.۲ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۵۹-۶: ؛ ج.۳ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۲-۶ ؛ ج.۴ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۶۱۰-۹ ؛ ج.۵ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۰-۲: ؛ ج.۶ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۳-۳ ؛ ج.۷ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۴-۰ ؛ ج.۸ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۸۷-۹: ؛ ج.۹ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۶-۴ ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۸۸-۶:

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت: نویسنده برای تهیه این کتاب از ترجمه علی کرمی بر کتاب مجمع البیان استفاده کرده است .

یادداشت: چاپ قبلی: فراهانی ، ۱۳۸۱ - ۱۳۸۲(۳۰ج.).

یادداشت: ج. ۲ - ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۹۰) (فیپا).

مندرجات : ج. ۱. شامل جزءهای ۱ و ۲ و ۳ .- ج. ۲. شامل جزءهای ۴ و ۵ و ۶ .- ج.۳. شامل جزءهای ۷و ۸ و ۹.- ج.۴. شامل جزء های ۱۰،۱۱ و ۱۲ .- ج. ۵. شامل جزءهای ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ .-ج. ۶. شامل جزءهای ۱۶ و ۱۷ و ۱۸.-ج.۷. شامل جزء های ۱۹ و ۲۰ و ۲۱.-ج.۸. شامل جزءهای ۲۲ و ۲۳ و ۲۴.-ج.۹. شامل جزء های ۲۵ و ۲۶ و ۲۷.-ج.۱۰. شامل جزء های ۲۸و ۲۹ و ۳۰

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : کرمی ، علیرضا، ۱۳۴۰ -، مترجم

شناسه افزوده : طبرسی، فضل بن حسن، ۴۶۸؟ - ۵۴۸ق. . مجمع البیان فی تفسیر القرآن.

شناسه افزوده : شرکت به نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)

جلد چهاردهم

ادامه سوره نحل ... ص: ۳

اشاره

- جزء چهاردهم

سوره النحل (۱۶): آیات ۶۶ تا ۷۰ ... ص: ۳

اشاره

وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَناً خالِصاً سائِغاً لِلشَّارِبِينَ (۶۶) وَ مِنْ ثَمَراتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَراً وَ رِزْقاً حَسَناً إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۶۷) وَ أَوْحى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبالِ بُيُوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا يَعْرِشُونَ (۶۸) ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ فِيهِ شِفاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۶۹) وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ (۷۰)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۴

ترجمه ... ص: ۴

و شما را در چارپایان، پندی و اندرزی است. از آنچه در شکم آنهاست، از میان سرگین و خون، شیر خالص که برای خورندگان، گواراست، شما را می نوشانیم. و از ثمر درخت نخل و انگور، شراب و رزق نیکو بدست می آورید، در این کار، دلیلی است برای مردم عاقل. و پروردگارت بزنبور عسل الهام کرد که از کوه ها و درختان و خانه هایی که از شاخ و برگ انگور می سازند خانه بگیرد. سپس از همه ثمرها بخورد و راههای هموار خدا را بپیماید. از شکم زنبور نوشابه ای به رنگهای مختلف، خارج میشود که در آن برای مردم شفاست. در این کار، برای مردمی که بیندیشند، دلیلی واضح است.

خداوند شما را آفرید، سپس شما را می میراند. برخی از شما به پست ترین دوره های عمر می رسید، تا پس از علم چیزی ندانید. خداوند دانا و قادر است.

قرائت ... ص: ۴

نسقیکم: نافع و ابن عامر و ابو بکر از عاصم و یعقوب و سهل، در اینجا و در سوره مؤمنین، بفتح نون و دیگران بضم نون خوانده اند. ابو جعفر در سوره مؤمنین به تاء خوانده است.

برخی گویند: میان «سقیت و اسقیت» فرقی است، زیرا «سقیته» یعنی:

آب را به او خورانیدم و «اسقیته» یعنی آب را در دسترس او قرار دادم. برخی گویند:

«سقیته ماء و اسقیته» یعنی: از خداوند سؤال کردم که او را آب دهد. شعر زیر بر اساس همین معنی است:

و اسقیه حتی کاد مما ابثه تکلمنی احجاره و ملاعبه

یعنی: برای او از خداوند طلب آب می کنم، تا آنجا که از اندوه من نزدیک است سنگها و بازیگاهایش با من تکلم کنند.

برخی گویند: هر گاه یک بار آبش

دهد گوید: «سقیته»، و هر گاه همواره آبش دهد، گوید: «اسقیته». برخی گویند: هر دو بیک معنی هستند. بدلیل شعر لبید:

سقی قومی بنی مجد و اسقی نمیراً و القبائل من هلال

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۵

یعنی: قوم من بنی مجد را آب داد و من نمیر و قبائل بنی هلال را آب می دهم.

لغت ... ص: ۵

عبره:پند.

فرث:بقایای غذا که پس از هضم و فعل و انفعالات دیگر، از معده دفع میشود.

سائغاً:گوارا.

سکر:دارای چهار معنی است: ۱- شرابی که مست کند ۲- خوردنی. مثل «جعلت عیب الاکرمین سکرا» یعنی: ذم بزرگان را خوراک خویش ساخته ای ۳- سکون.

مثل «و لیست بطلق و لا ساکره» یعنی: نه آزاد است و نه ساکن. و مثل «سکرت الریح» یعنی:

باد ساکن شد ۴- معنای مصدری. یعنی حیران بودن. چنان که می فرماید: سُكِّرَتْ أَبْصارُنا یعنی: دیدگان ما حیران شدند (حجر، ۱۵) ذلل: جمع ذلول، رام ارذل: پست تر.

اعراب ... ص: ۵

بطونه: برخی گویند: مرجع ضمیر «انعام» است. و بنا بر برخی از لغات جایز است که با جمع، معامله مذکر شود. در سوره مؤمنین، معامله مؤنث شده است (نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِها. آیه ۲۱) برخی گویند: مرجع ضمیر، مفرد «انعام» است. مثل: «و طاب البان اللقاح فبرد». در اینجا ضمیر «برد» به «لبن» برمی گردد. برخی گویند: «انعام» و «نعم» هر دو یکی هستند. مثل:

فان تعهدینی و لی لمه فان الحوادث اودی بها

یعنی: اگر بیاد موهای مجعد من هستی، حوادث روزگار، آنها را تباه کرد (در اینجا ضمیر «اودی» به معنای «حوادث» برمیگردد). برخی گویند: «من» برای تبعیض است. یعنی نسقیکم مما فی بطون بعض الانعام.

تَتَّخِذُونَ مِنْهُ: در باره مرجع این ضمیر نیز دو وجه است: ۱- باز می گردد به مذکور ۲- باز می گردد به معنای ثمرات.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۶

فِيهِ شِفاءٌ: این ضمیر بقولی به عسل و بقولی بقرآن باز می گردد.

لِكَيْ لا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئاً: «شيئاً» ممکن است منصوب باشد به «علم» يا به «يعلم». بهر کدام منصوب باشد، دیگری مفعول لازم دارد. اولی

مذهب سیبویه و دومی مذهب فراء است. بنا بمذهب سیبویه فقط یک مجاز لازم می آید.

مقصود ... ص: ۶

اکنون خداوند بدنبال دلایل توحید و صنعتهای عجیب و حکمتهای بدیع، می فرماید:

وَ إِنَّ لَکُمْ فِی الْأَنْعامِ لَعِبْرَةً: شما را در شتر و گاو و گوسفند، پندی و عبرتی و راهنمایی است بر قدرت خداوند.

نُسْقِیکُمْ مِمَّا فِی بُطُونِهِ مِنْ بَیْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَناً خالِصاً: و از آنچه در شکم آنهاست از میان سرگین و خون، به شما شیر خالص می خورانیم. کلبی از ابن عباس روایت کند که: هر گاه علف در معده قرار می گیرد، قسمت زیرین آن سرگین و قسمت میان آن شیر و قسمت فوقانی آن خون میشود. خون در عروق و رگها، و شیر در پستان جاری میشود و سرگین در معده، می ماند، بنا بر این شیر بطور خالص به پستان می آید و با هیچ ماده ای مخلوط نمیشود.

سائِغاً لِلشَّارِبِینَ: شیر خالص در گلوی خورندگان جریان پیدا میکند و برای آنها گواراست.

کبد، مواد را بنحوی که مقتضی تدبیر الهی است، تقسیم می کند. این مطلب را خداوند بیان می کند، تا کسانی که: منکر زنده شدن مردگان هستند، توجه پیدا کنند که خدایی که قادر است شیر سفید را از خون و سرگین جدا کند، می تواند مردگان را نیز از زمین خارج سازد، بدون اینکه بدنهای آنها بیکدیگر مخلوط شود.

وَ مِنْ ثَمَراتِ النَّخِیلِ وَ الْأَعْنابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَکَراً: حسن گوید: یعنی میوه نخل و تاک نیز برای تو وسیله عبرت گرفتن است. برخی گویند: موصول حذف شده، به تقدیر «ما تتخذون» یعنی: ثمرات نخلها و تاکها چیزهایی هستند که شما از آنها

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص:

مسکرات بدست می آورید. (حذف ماء موصوله، فراوان است، مثل: إِذا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ به تقدیر: «اذا رأیت ما ثَم ...»)

وَ رِزْقاً حَسَناً: بنا بر این میوه درخت خورما و انگور، برای تهیه شراب و فواید دیگر مورد استفاده قرار می گیرند. شراب، ماده ای مسکر و از نظر شرع حرام است.

لکن استفاده های دیگر نظیر: سرکه، مویز، رب، رطب و خورما حلال است و قرآن آنها را «رزق نیکو» نامیده است. این معنی از ابن مسعود و ابن عباس و سعید بن جبیر و حسن و قتاده و مجاهد و ... است.

حاکم در صحیح خود روایت کرده است که: از ابن عباس در باره این آیه سؤال کردند. پاسخ داد: «سکر» فایده حرامی است که از خورما و انگور برده میشود و «رزق حسن» فایده های حلال.

قتاده گوید: این آیه، پیش از تحریم شراب، نازل شده است. آیه تحریم شراب، بعد از این آیه، در سوره مائده، نازل گردید.

ابو مسلم گوید: نیازی به این مطلب نداریم. این آیه، فواید خورما و انگور را ذکر می کند، خواه شراب حلال باشد یا حرام، زیرا خداوند مردم مشرک را مخاطب ساخته، نعمتهای خود را برای آنها شرح میدهد. آنها شراب را می نوشیدند و یکی از نعمتهای آنان بود.

شعبی و جبائی گویند: مقصود از «سکر» نوشابه های حلال و مقصود از «رزق حسن» خوردنیهای حلال و لذیذ است. بنا بر این مقصود این است که شما انواع نوشابه ها و خوردنیها را از خورما و انگور تهیه می کنید.

کسانی که خواسته اند از این آیه، استفاده کنند که شراب انگور و خورما حلال است، بخطا رفته اند، زیرا خداوند متعال، فقط کارهای مردم را بیان می کند و استفاده

هایی که آنها از خورما و انگور می گیرند، می شمارد. بدیهی است که از این بیان، استفاده نمیشود که شراب حلال است.

در حقیقت، خداوند متعال، خبر می دهد که این میوه را آفریده است، تا مردم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۸

از آنها استفاده کنند، حالا استفاده هایی که مردم میگیرند، ممکن است حلال و ممکن است حرام باشد.

این تعبیر (تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَکَراً وَ ...) شبیه: تَتَّخِذُونَ أَیْمانَکُمْ دَخَلًا بَیْنَکُمْ است (همین سوره ۹۲: سوگندهای خود را بصورت نیرنگ بکار می برید.)

إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ: مردمی که عاقل باشند، از دلالت درخت خورما و انگور بر قدرت خداوند، استفاده می کنند.

منظور این است که همانطوری که شیره خورما و انگور، بصورتهای مختلف، جدا میشود مورد استفاده قرار می گیرد، انسان نیز پس از مرگ و اختلاط با خاک، بار دیگر بقدرت کامله الهی، از خاک جدا میشود.

و اوحی ربک الی النحل: حسن و ابن عباس و مجاهد گویند: یعنی خداوند به زنبور عسل الهام کرد. حسن گوید: مقصود از وحی، این است که بر حسب غریزه، در نهاد زنبور عسل نیرویی قرار داده است که در نهاد دیگر موجودات نیست.

ابو عبیده گوید: وحی در کلام عرب، به چند وجه است: ۱- وحی نبوت ۲- الهام ۳- اشاره ۴- نوشتن ۵- اسرار وحی نبوت، مثل: أَوْ یُرْسِلَ رَسُولًا فَیُوحِیَ بِإِذْنِهِ (شوری ۵۱: یا اینکه رسولی بفرستد و به او وحی کند.)

وحیی که بمعنای الهام است. مثل وَ أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ. وَ أَوْحَیْنا إِلی أُمِّ مُوسی (قصص ۷: بمادر موسی الهام کردیم.)

وحی بمعنای اشاره، مثل فَأَوْحی إِلَیْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا (مریم ۱۱: به آنها اشاره کرد که تسبیح

کنند). مجاهد گوید: یعنی به آنها اشاره کرد. و ضحاک گوید: یعنی به آنها نوشت.

وحی بمعنای راز گفتن، مثل یُوحِی بَعْضُهُمْ إِلی بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً (انعام ۱۱۲: آنها سخن غرور آمیز را در نهان با یکدیگر راز و نیاز می کنند.)

در نظر عرب، اصل وحی این است که انسان مطلبی را پوشیده، به دیگری

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۹

بگوید. اینکه: از ابن عباس روایت شده است که: «جز قرآن وحیی نیست» منظور وحی خاصی است که جبرئیل بر پیامبر گرامی اسلام نازل کرده است، نه انکار معانی مختلف وحی. عرب می گوید: «اوحی له و اوحی الیه». عجاج گوید: «اوحی لها القرار فاستقرت» یعنی به او وحی کرد که قرار گیرد و او قرار گرفت.

مقصود از آیه شریفه این است که خداوند متعال، به زنبور عسل الهام کرد که در کوه ها و میان درختان برای خود خانه بسازد. چنان که می فرماید:

أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبالِ بُیُوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا یَعْرِشُونَ: از کوه ها و درختان و سر سایه هایی که از شاخ و برگ مو می سازند، برای خود خانه هایی بسازند و در آن، عسل بوجود آورند.

کلمه «یعرشون» دارای دو لغت است: بضم راء و کسر آن و بهر دو لغت هم قرائت شده است. برخی گویند: این کلمه یعنی: بنا می کنند و عرش بمعنای سقف خانه است.

کلبی می گوید: مقصود کندوهایی است که مردم برای زنبور عسل می سازند. و اگر خداوند به این حیوان الهام نکرده بود، در آنها لانه نمیکرد.

علت اینکه در مورد زنبور عسل، امر بکار برده است، با اینکه زنبور عسل عقل ندارد و غیر عاقل را نمیتوان امر کرد،

این است که: چون در مورد آن، وحی بکار رفته، بعد هم امر بکار می برد و این یک نوع توسعه در استعمال است.

ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ: و بزنبور عسل دستور دادیم که از هر درختی که میخواهد، بخورد.

فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا: و براه هایی که خداوند برایش قرار داده است و برای راه پیمایی هموار و مهیا هستند، داخل شود.

کلمه «ذللا» حال است از «سبل» این قول از مجاهد است.

قتاده گوید: «ذللا» حال است از «نحل» یعنی زنبور عسل باید در حرکت خود مطیع و فرمانبردار خداوند باشد.

يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ: از شکم این زنبورها عسل، به

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۰

رنگهای مختلف، خارج میشود، زیرا عسل گاهی کاملا سفید و گاهی زرد و گاهی سرخ است، علت این است که زنبور عسل از گلها و گیاه های رنگارنگ، استفاده می کند، از اینرو عسلی که تولید میکند، برنگهای مختلف است. باید دانست که عسل از دهان زنبور خارج میشود و شبیه آب دهان انسان است. علت اینکه: خداوند می فرماید عسل از شکم زنبور خارج میشود، این است که تصور نشود، فقط از دهان اوست و بشکم او ارتباطی ندارد.

فِيهِ شِفاءٌ لِلنَّاسِ: قتاده گوید: یعنی عسل داروی دردهای مردم است. ابن مسعود می گفت: دو چیز شفای دردهاست: قرآن و عسل، آنها را ترک نکنید. سدی و حسن گویند: مقصود این است که عسل شفای دردهایی است که بتوان برای معالجه آنها از آن استفاده کرد.

مجاهد گوید: ضمیر به قرآن برمی گردد. یعنی: از آنجا که در قرآن احکام حلال و حرام بیان شده است، مردم می توانند از آن شفا گیرند.

تفسیر اول از بیشتر

مفسران است. و همان، اقوی است، زیرا نامی از قرآن بمیان نیامده است.

در زنبور عسل و خود عسل، دلایل عبرت آموز بسیاری است: یکی اینکه عسل از این زنبور تولید میشود، دیگر اینکه شفا از محلی است که زنبور نیش می زند، یعنی از دهانش. دیگر اینکه: در زنبور بدایع و عجایب بسیاری است. عجیبتر از همه اینکه برای هر گروهی پادشاهی است که باید آنها را رهبری و زمامداری کند و هر گاه پادشاه از میان برود، نظام زندگی آنها متلاشی و پراکنده میشوند. امیر المؤمنین (ع) فرمود:

انا یعسوب المؤمنین

یعنی: منم پادشاه و نظم دهنده مؤمنان.

إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ: در آنچه ذکر کردیم برای مردمی که فکر کنند، دلالت روشنی است.

اکنون در باره آفرینش و از نیستی بهستی آوردن ما سخن می گوید:

وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ: خداوند شما را آفرید و انواع نعمتهای دینی و دنیوی را در

دسترستان قرار داد.

ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ: سپس شما را می میراند.

وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلى أَرْذَلِ الْعُمُرِ: برخی از شما طول عمر پیدا می کنید و بمرحله ای می رسید که اندام و حواس شما ضعف پیدا میکنند و این دوران، مرحله پستی زندگی است. علی ع فرمود: «ارذل العمر» سن هفتاد و پنج سالگی است. نظیر این روایت از پیامبر گرامی نیز روایت شده است. قتاده گوید: سن نود سالگی است.

لِكَيْ لا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئاً: در این مرحله، انسان به حال بچگی برمی گردد و بواسطه پیری تمام معلومات خود را فراموش می کند. بطوری که گویی هیچ نمیدانسته است. برخی گویند: یعنی علم او رو بکاهش و نقصان می گذارد.

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ:

خداوند بمصالح بندگان خويش دانا و بر تدبير و اصلاح حالشان تواناست.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۲

سوره النحل (۱۶): آيات ۷۱ تا ۷۴ ... ص: ۱۲

اشاره

وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلى ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَواءٌ أَ فَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (۷۱) وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْواجِكُمْ بَنِينَ وَ حَفَدَةً وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ أَ فَبِالْباطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ (۷۲) وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقاً مِنَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ شَيْئاً وَ لا يَسْتَطِيعُونَ (۷۳) فَلا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ (۷۴)

ترجمه ... ص: ۱۲

خداوند برخى از شما را بر برخى در روزى، برترى داده است. آنان كه در روزى برترى داده شده اند، روزى خود را به بردگان و زيردستان خود رد نمى كنند تا همگى مساوى شوند. آيا نعمت خدا را انكار مى كنيد؟ خداوند براى شما از جنس خودتان همسرانى قرار داد و از همسران براى شما پسران و يارانى قرار داد و از چيزهاى پاكيزه، شما را رزق داد. آيا به باطل ايمان مى آورند و به نعمت خدا كفر مى ورزند؟

و جز خداوند يكتا كسانى را پرستش مى كنند كه مالك روزى آنها در زمين و

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۳

آسمان نيستند و قدرتى ندارند، پس براى خداوند شبيه قرار ندهيد. خدا مى داند و شما نمى دانيد.

قرائت ... ص: ۱۳

يجحدون: ابو بكر از عاصم به تاء و ديگران به ياء خوانده اند. قرائت ياء براى اين است كه منظور غير مسلمين است، زيرا مسلمانان منكر نعمتهاى خدا نميشوند.

مقصود از قرائت تاء اين است: قل لهم أ فبنعمه اللَّه تجحدون. آيه بعد «... و بنعمه اللَّه هم يكفرون» مؤيد قرائت ياء است.

لغت ... ص: ۱۳

حفده: جمع «حافد». اصل اين كلمه به معناى سرعت در عمل است. علت اينكه به ياران «حفده» گفته ميشود، اين است كه آنها در طاعت انسان، كوشا هستند و سرعت عمل دارند. جميل گويد:

حفد الولائد حولها و استسلمت بأكفهن ازمه الاجمال

یعنی: کنیزکان، اطراف او به سرعت می چرخند و فرمانبری می کنند. او مهار شتران را بدست ایشان سپرده است.

اعراب ... ص: ۱۳

فَهُمْ فِيهِ سَواءٌ: این جمله، اسمیه است که بجای جمله فعلیه قرار گرفته و در محل نصب است، زیرا جواب نفی است. یعنی «فیستووا».

شیئا: یا بدل است از «رزقاً» یا مفعول است برای آن.

مقصود ... ص: ۱۳

اکنون به بیان یکی دیگر از نعمتهای خود پرداخته، می فرماید:

وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ: خداوند بمقتضای حکمت خود، روزی بعضی را توسعه داده و روزی بعضی را تنگ ساخته است.

فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلى ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَواءٌ: در باره معنای آن دو قول است: ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۴

۱- آنها بندگان خود را در اموال و همسران شریک خود قرار نمیدهند، تا با یکدیگر مساوی شوند، زیرا اینکار را نقص خود می دانند و نمیتوانند خود را برای آن راضی سازند. اما بندگان مرا در خدایی و فرمانروایی شریک من می سازند و همانطوری که مرا عبادت می کنند تا بمن تقرب پیدا می کنند، آنها را نیز برای تقرب، عبادت می کنند. این قول از ابن عباس و مجاهد و قتاده است. ابن عباس می گوید: این آیه در باره نصارای نجران نازل شده است. می فرماید: شما راضی نمیشوید که بندگانتان با شما شریک باشند، چگونه راضی می شوید که: عیسی (ع) که بنده من است، شریک من باشد؟! ۲- اینان که خداوند، به آنها رزق فراوان بخشیده است، رازق بندگان خود نیستند، بلکه خداوند هر دو گروه را- ارباب و بردگان- روزی می دهد، زیرا آنچه مولی به بنده خود می دهد، از همان مالی است که خداوند به او داده است، بنا بر این خداوند رازق همه آنهاست و اربابان و بردگان از این لحاظ

برابر هستند.

أَ فَبِنِعْمَـةِ اللَّهِ يَجْحَـدُونَ: آیـا این کـافران، نعمتهـایی را که شـمردم، منکر می شونـد؟! سـپس به بیـان نعمـتی دیگر پرداخته، می فرماید:

وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً: خداوند از جنس شما و کسانی که بدنیا می آورید، زنانی آفرید تا با آنها انس گیرید.

وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْواجِكُمْ بَنِينَ وَ حَفَدَةً: و از این همسـران برای شـما فرزندانی قرار داد، تا زینت و وسـیله شادی شـما باشـند و خدمتگزاران و یارانی قرار داد.

در باره معنای «حفده» اختلاف است. ابن عباس و حسن و عکرمه گویند:

خـدمتگزاران و یـاران مقصود است. در روایت والبی است که: منظور کسـانی است که بوسـیله دختر، با انسان نسـبت پیـدا می کننـد. از امام صادق (ع) نیز همین طور روایت شـده و قول ابن مسـعود و ابراهیم و سـعید بن جبیر نیز همین است. در روایتی از ابن عبـاس نقل شـده است که منظور پسـران و پسـر زادگاننـد. در روایت ضـحاك از وی مقصود پسـران همسـر از شوهر دیگر است. مقاتل گوید: «بنین» یعنی پسران کوچك و «حفده» یعنی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۵

پسران بزرگ که برای پدر کار می کنند.

وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ: و چیزهایی که می پسـندید برای شـما مباح کرد و در دسترس شما قرار داد. در اینجا مِنَ الطَّيِّباتِ گوید، زیرا هر چیز طیبی رزق نیست.

رزق چیزی است که بتوان در آن تصرف کرد و کسی را نرسد که از تصرف مانع شود.

أَ فَبِالْباطِلِ يُؤْمِنُونَ: آیا به بتها و هر چه حرام شـمرده شده و شـیطان در نظرشان آراسته- مثل شتران گوش شکافته و ... - ایمان می آورند و تصدیق می کنند؟

وَ بِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ:

و آیا به نعمتهایی که برشمردیم، کفر می ورزند و منکر میشوند؟ ابن عباس گوید: منظور، توحید، قرآن و پیامبر است.

وَ یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا یَمْلِکُ لَهُمْ رِزْقاً مِنَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ شَیْئاً وَ لا یَسْتَطِیعُونَ: آنها بتهایی می پرستند که مالك هیچگونه رزقی از آسمان و زمین نیستند و قدرتی هم ندارند. برخی گویند: رزقی که از آسمان است، باران و رزقی که از زمین است، گیاه و میوه و ... است.

فَلا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثالَ: در عبادت، برای خداوند مثل و مانند قرار ندهید، زیرا او را شبیه و مانندی نیست که سزاوار عبادت باشد. ابن عباس و قتاده گویند: خداوند این جمله را در باره بت پرستی آنها فرموده است.

إِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ: خدا میداند که هر که خداست، از داشتن شریک، منزه است و شما نمیدانید، بلکه جاهلید. و اگر فکر می کردید، متوجه می شدید.

برخی گویند: یعنی خدا میداند که شما از بت پرستی چه زیانها می برید و شما نمیدانید و اگر می دانستید، از عبادت آنها خودداری میکردید.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۶

سوره النحل (۱۶): آیات ۷۵ تا ۷۷ ... ص: ۱۶

اشاره

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْداً مَمْلُوکاً لا یَقْدِرُ عَلی شَیْ ءٍ وَ مَنْ رَزَقْناهُ مِنَّا رِزْقاً حَسَناً فَهُوَ یُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْراً هَلْ یَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْلَمُونَ (۷۵) وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً رَجُلَیْنِ أَحَدُهُما أَبْکَمُ لا یَقْدِرُ عَلی شَیْ ءٍ وَ هُوَ کَلٌّ عَلی مَوْلاهُ أَیْنَما یُوَجِّهْهُ لا یَأْتِ بِخَیْرٍ هَلْ یَسْتَوِی هُوَ وَ مَنْ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ (۷۶) وَ لِلَّهِ غَیْبُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا کَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ

شَیْ ءٍ قَدِیرٌ (۷۷)

ترجمه ... ص: ۱۶

خداونـد در بـاره بنـده مملوکی مثـل می زنـد که قادر بر چیزی نیست و کسـی که او را روزی نیکو داده ایم و او در آشـکار و نهان، انفاق می کنـد. آیا آنها برابرنـد؟ سـتایش مخصوص خـداست، ولی بیشتر آنها نمی داننـد. و خداوند در باره دو مرد مثل می زنـد که یکی از آنها گنگ مادرزاد است و قادر بر کاری نیست و سـربار سـرپرست خویش است و ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۷

بهر طرف او را بفرسـتد، خیری بدست نمی آورد. آیا او و کسـی که مردم را بعدالت امر می کند و بر راه راست است، مساوی هستند؟! و علم غیب آسمانها و زمین برای خداوند است و امر قیامت جز مانند یک چشم بهم زدن یا نزدیکتر از آن نیست.

خداوند بر هر چیزی قادر است.

قرائت ... ص: ۱۷

در قرائت غیر مشـهور «یـوجّه» و «یـوجّه» آمـده است. اولی بنـا بر حـذف مفعـول و دومی بنـا بر این است که به معنـای «یبعث» (فرستاده شود) باشد.

لغت ... ص: ۱۷

ابکم: گنگ مادرزاد. برخی گویند: کسی است که نتواند سخن گوید.

کل: سنگینی. «کلّت السکین» یعنی کارد، کند شد و «کَلّ لسانه» یعنی زبانش کند شد.

توجیه: به جایی فرستادن.

اعراب ... ص: ۱۷

رزقـا: مفعول دوم برای «رزقنـا» و به همین دلیـل این فعـل دو مفعول می گیرد، زیرا اگر «رزق» مصـدر باشـد، جایز نیست گفته شود: فَهُوَ یُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْراً زیرا انفاق از مال است نه از معنای مصدری.

مقصود ... ص: ۱۷

اکنون خداوند متعال، به بیان گمراهی مشرکین پرداخته، می فرماید:

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْداً مَمْلُوکاً لا یَقْدِرُ عَلی شَیْ ءٍ: خداوند مثلی می زند که مقصود خود را بوسیله آن بیان کند و مطلب را بفهم

شنونـدگان نزدیک سازد. مثل این است: بنـده ای که مملوک است و بر هیـچ کاری قادر نیست. یعنی اختیارش بدست دیگری است.

وَ مَنْ رَزَقْناهُ مِنَّا رِزْقاً حَسَناً: و انسان آزادی که او را روزی داده ایم و صاحب مال و نعمت است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۸

فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْراً: و در آشکار و نهان- بدون ترس و بیم- از آن مال انفاق می کند.

هَلْ يَسْتَوُونَ: آیا اینان با هم برابرنـد؟ در اینجا فعل را بصورت جمع آورده، نه مثنی، زیرا مقصود، همه اربابان و بردگان است. مقصود این است که: هر گاه دو انسان- که از لحاظ آفرینش با هم تفاوتی ندارنـد- این همه با هم تفاوت دارند که یکی قادر بر انفاق است و دیگری عاجز، چگونه شـما میان سنگ- که عقل و حرکت ندارد- و خدا- که بر هر چیزی قادر است و روزی خلق را می رساند- فرق و تفاوتی نمی گذارید؟! این است قول مجاهد و حسن.

برخی گوینـد: این مثـل در بـاره مؤمن و کـافر است، زیرا پیش کافر خیری نیست، در حالی که مؤمن کسب خیر می کنـد. این معنی از ابن عباس و قتاده است. بدین ترتیب، خداوند،

اختلاف میان مؤمن و کافر را بیان و مردم را براه و رسم مؤمنین دعوت و از راه و رسم کافران منع می کند.

الْحَمْدُ لِلَّهِ: خدا را بر نعمتهایش باید سپاسگزاری کرد. این جمله اشاره به این است که تمام نعمتها از خداست. برخی گویند: یعنی: بگویید: ستایش مخصوص خداوندی است که ما را بر توحید و خداشناسی و شکر گزاری راهنمایی کرد و راه بهشت را به ما نشان داد.

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ: ولی بیشتر مردم- یعنی مشرکین- نمی دانند که ستایش ویژه خداست و همه نعمتها از جانب اوست.

پس از آن مثلی دیگر می زند:

وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُما أَبْكَمُ لا يَقْدِرُ عَلى شَيْ ءٍ: و خداوند دو مرد را مثال می زند که یکی از آنها گنگ است و قادر بر تکلم نیست، زیرا نه می فهمد و نه می تواند مقصد خود را به کسی بفهماند. برخی گویند: یعنی نمی تواند خود را اداره کند.

وَ هُوَ كَلٌّ عَلى مَوْلاهُ: آن مرد، کل و سربار سرپرست خویش است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۹

أَيْنَما يُوَجِّهْهُ لا يَأْتِ بِخَيْرٍ: سرپرست وی را از او نفعی نیست، زیرا او را بدنبال هر کاری بفرستد، نفعی بدست نمی آورد و کاری انجام نمی دهد.

هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ: آیا چنین مردی با کسی که زبانی گویا دارد و مردم را بعدالت و حق امر می کند و آنها را به ثواب و نیکی می خواند، برابر است؟! وَ هُوَ عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ: دومی بر راه راست و واضح دین است. هر چه انجام دهد یا ترک کند، صحیح و معقول است. مقصود این است که این دو، با یکدیگر برابر نیستند،

زیرا در پاسخ این سؤال، جز نفی چیزی واقع نمیشود. این آیه نظیر أَ فَمَنْ کانَ مُؤْمِناً کَمَنْ کانَ فاسِقاً لا یَسْتَوُونَ است (سجده ۱۸: آیا مؤمن و فاسق برابرند؟ نه، برابر نیستند.)

در باره معنای این مثل نیز دو قول، نقل کرده اند:

۱- این مثل در باره کسی است که امید خیر از جهت او باشد و کسی که امید خیر از جهت او نباشد. با اینکه اصل خیر از جانب خداوند است، بنا بر این چگونه میان خدا و غیر خدا از لحاظ عبادت می توان مساوات برقرار کرد؟! ۲- این مثل در باره مؤمن و کافر است. مقصود از آدم گنگ، کافر و از کسی که امر به عدالت می کند، مؤمن است. این قول از ابن عباس است.

عطا گوید: مقصود از گنگ، ابیّ بن خلف و مقصود از کسی که امر بعدالت می کند، حمزه و عثمان بن مظعون است.

مقاتل گوید: گنگ، هاشم بن عمر بن حارث قرشی است که کم خیر بود و با پیامبر گرامی دشمنی می کرد.

سپس خداوند به وصف خویش می پردازد. تا اوصاف کمالی خود را- که قبلا شمرده است- تأکید کند:

وَ لِلَّهِ غَیْبُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ: علم غیب آسمانها و زمین، مختص خداوند است.

علم غیب، آن است که: از همه خلائق پوشیده و برای خدا معلوم است. جبائی گوید

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۰

ممکن است معنای آیه این باشد: برای خداست هر چه که در آسمانها و زمین است و از نظر شما پنهان است. سپس می فرماید:

وَ ما أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا کَلَمْحِ الْبَصَرِ: امر قیامت، در قدرت خداوند، مانند بهم زدن چشم و بقولی مانند

گردانـدن چشم است. زجـاج گویـد: مقصود این است که هیـچ چیز برای خداونـد مشـکل نیست. قیامت با همه عظمتش مانند چشم بر هم زدن است.

أَوْ هُوَ أَقْرَبُ: یـا از چشم بهم زدن هم نزدیکتر. بـدین ترتیب، خداونـد متعـال برای نشـان دادن سـرعت وقوع قیـامت، مبالغه می کند.

«او» در اینجـا برای یکی از دو امر یـا برای بیـان شـک مخـاطب است. برخی گوینـد: به معنای «بل» است. یعنی: بلکه قیامت، از چشم بهم زدن هم نزدیکتر است.

إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدِیرٌ: خداونـد بر هر چیزی قادر است و می توانـد قیامت یا چیزهای دیگر را بوجود آورد، زیرا «قـدیر» مبالغه است.

نظم آیه ... ص: ۲۰

وجه اتصـال این جمله به سابق این است که: قیامت، از امور غیبی است. بلکه بزرگتر و مهمتر از آنهاست، زیرا ثواب و عقاب و انتقامها در آن روز واقع میشود. «ساعت» اسم است برای زمان مردن خلق و زنده شدنشان.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۱

سوره النحل (۱۶): آیات ۷۸ تا ۸۰ ... ص: ۲۱

اشاره

وَ اللَّهُ أَخْرَجَکُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهـاتِکُمْ لا تَعْلَمُونَ شَـیْئاً وَ جَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّکُمْ تَشْـکُرُونَ (۷۸) أَ لَـمْ یَرَوْا إِلَی الطَّیْرِ مُسَـخَّراتٍ فِی جَوِّ السَّمـاءِ ما یُمْسِکُهُنَّ إِلاَّ اللَّهُ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ (۷۹) وَ اللَّهُ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ بُیُوتِکُمْ سَـکَناً وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعامِ بُیُوتاً تَسْـتَخِفُّونَها یَوْمَ ظَعْنِکُمْ وَ یَوْمَ إِقامَتِکُمْ وَ مِنْ أَصْوافِها وَ أَوْبارِها وَ أَشْـعارِها أَثاثاً وَ مَتاعاً إِلی حِینٍ (۸۰)

ترجمه ... ص: ۲۱

و خداونـد شـما را از شـکم های مادرانتان بیرون آورد، در حالی که چیزی نمیدانستیـد و برای شـما گوش ها و دیدگان و دلها قرار داد، شاید شکر کنید. آیا به مرغها نمی نگرند که در هوا مسخرند و جز خداوند کسی آنها را حفظ نمیکند؟! در این کار، برای مردم مؤمن، آیـاتی است. و خداونـد برای شـما از خانه هایتان مسـکن قرار داد و از پوست چار- پایان خانه هایی قرار داد که در روز کوچ کردن و در روز اقامت، برای شـما سبک باشند و از پشم و کرک و موی آنها برای شما تا روز قیامت، اثاث و متاع زندگی قرار داد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۲

قرائت ... ص: ۲۲

امهاتکم: در باره قرائت آن در سوره نساء سخن گفتیم.

الم یروا: ابن عامر و حمزه و یعقوب و سهل و خلف به تاء و دیگران به یاء خوانده اند. قرائت تاء، برای این است که مثل آیه پیش بصورت خطاب باشد و قرائت یاء، بمعنای تنبیه کفاری است که قبلا در باره آنها سخن گفته شده است.

ظعنکم: کوفیان و ابن عامر به سکون عین و دیگران بفتح عین خوانده اند و هر دو بیک معنی هستند. اعشی گوید:

فقد اشرب الراح قد تعلمین یوم المقام و یوم الظعن

یعنی: تو میدانی که من در روز توقف و روز حرکت، شراب می نوشم.

لغت ... ص: ۲۲

امهات: اصل این کلمه «امات» است، که «هاء» برای تأکید، زیاد شده است. مثل «ارقت و اهرقت» افئده: جمع «فؤاد» جو: هوای دور سکن: هر چه که به آن پناه برند. مسکن. فراء گوید: «سکن» بفتح کاف، خانه و به سکون کاف، اهل خانه است. اصل این کلمه از سکون ضد حرکت است. بکارد گویند «سکین» زیرا حیوان را از حرکت باز می دارد.

اثاث: متاع خانه. بدیهی است که این کلمه، اسم جمع و معنای آن اسباب خانه است و از جنس خود مفرد ندارد. شاعر گوید:

أ هاجتك الظعائن یوم بانوا بذی الرأی الجمیل من الاثاث

آیا هودج ها با اثاثیه های خوش منظر و زیبا، در روز حرکت آنها ترا به هیجان آوردند؟

اعراب ... ص: ۲۲

لا تَعْلَمُونَ شَيْئاً: جمله حالیه و ذو الحال «کم» «شیئاً» ممکن است منصوب و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۳

جانشین مصدر شده باشد و ممکن است مفعول باشد. و «تعلمون»: به معنای «تعرفون» است، زیرا بیک مفعول اکتفاء کرده است.

أَثاثاً وَ مَتاعاً: مفعول برای «جعل»

اکنون خداوند به بیان نعمتهایی دیگر پرداخته، می فرماید:

وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ لا تَعْلَمُونَ شَيْئاً: خداوند شما را از شكم مادرانتان به فضل و نعمت خويش بيرون آورد، حال آنكه در آن حالت، به سود و زيان خويش آگاه نبوديد.

وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ: و بر شما تفضل كرد و به شما حواس كامل و قوه ادراك بخشيد، تا بوسيله آنها مدركات عالم وجود را بشناسيد و بشما دلى بخشيد كه كانون معارف است و بوسيله آن به تفكر و تأمل مى پردازيد.

لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ: تا خدا را بر اين نعمتها سپاسگزارى و ستايش كنيد.

سپس به بيان دليلى ديگر پرداخته، مى فرمايد:

أَ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّراتٍ فِي جَوِّ السَّماءِ: آيا در باره مرغان نمى انديشيد كه خداوند آنها را طورى آفريده است كه مى توانند در جو، تصرف و بالا و پائين و آمد و شد كنند؟ آرى آنها بدون تكيه گاهى با بالهاى خود در هوا پرواز مى كنند و سقوط نميكنند.

ما يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ: تنها خداوند است كه آنها را از سقوط بر زمين، حفظ مى كند. درست همانطورى كه شناگران در آب به شنا مى پردازند و آب وسيله حفظ آنهاست، مرغان نيز در هوا شناورند و خود هوا- كه مخلوق خداوند است- آنها را نگه دارى مى كند.

در حقيقت، خداوند هوا را در زير بدن آنها

نگه می دارد، نه خود آنها را نگه می دارد. بدین ترتیب نگه داشتن هوا را، نگه داشتن مرغان نامیده است و این استعمال، مجازی است، چه سکون آنها در هوا، فعل خودشان است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۴

خلاصه، مقصود این است که: شما باید بمرغان نگاه کنید تا بدانید که آنها را تسخیر کننده و مدبری است که از هیچ کاری عاجز و ناتوان نیست. او چنین موجوداتی را آفریده است، تا مردم عبرت بیاموزند و بر اثر طاعت امر حق، بپاداش برسند. بدیهی است که اگر خلقت پرندگان تنها بخاطر نعمت بخشی به انسان ها بود، نیز کافی و نیکو بود، لکن این فایده را هم خداوند به آن اضافه کرده است.

إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ: در اینکار، برای مردم مؤمن، دلایلی است نسبت به یگانگی و توانایی خداوند. بدیهی است که تنها مؤمنان از این دلیل استفاده می برند.

سپس به بیان نعمتهایی دیگر پرداخته، می فرماید:

وَ اللَّهُ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ بُیُوتِکُمْ سَکَناً: خداوند از خانه ها برای شما جایی قرار داده است که در آن بیاسایید. خواه، خانه ها از سنگ باشند یا خاک. بدیهی است که خداوند سنگ و چوب و خاک و دیگر آلات ساختمانی را خلق کرده، تا مردم از آنها خانه بسازند.

وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعامِ بُیُوتاً تَسْتَخِفُّونَها: و از پوست چارپایان برای شما خیمه هایی آفرید که حمل و نقل آنها در سفر برای شما آسان باشد.

یَوْمَ ظَعْنِکُمْ وَ یَوْمَ إِقامَتِکُمْ: این پوستها در هر حال برای شما سنگینی ندارند، خواه هنگامی که برای بدست آوردن آب و چراگاه در حرکت هستید و خواه وقتی که در یک

نقطه، اقامت می کنید.

وَ مِنْ أَصْوافِها وَ أَوْبارِها وَ أَشْعارِها أَثاثاً: ابن عباس گوید: یعنی از پشم میش و کرک شتر و موی بز، برای شما اثاث و وسائل زندگی درست کرد. برخی گویند:

مقصود فرش و گلیم و دیگر وسائل خانه است. برخی گویند: منظور لباس و رختخواب است. همه این معانی، یکی هستند.

وَ مَتاعاً إِلی حِینٍ: و از آنها متاعهای مورد لزوم و تجارتی در دسترس شما قرار داد و این نعمت های خداوند تا روز قیامت، ادامه دارند. این معنی از حسن است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۵

کلبی گوید: تا وقت مرگ ادامه دارند. مقصود از مرگ، یا مرگ مالک است یا مرگ حیوان.

برخی گویند: تا وقتی که کهنه نشده اند، بدینترتیب، می خواهد بفهماند که اینها فناپذیرند و عاقل نباید دل به آنها ببندد و نعمتهای آخرت را فراموش کند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۶

سوره النحل (۱۶): آیات ۸۱ تا ۸۵ ... ص: ۲۶

اشاره

وَ اللَّهُ جَعَلَ لَکُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلالاً وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الْجِبالِ أَکْناناً وَ جَعَلَ لَکُمْ سَرابِیلَ تَقِیکُمُ الْحَرَّ وَ سَرابِیلَ تَقِیکُمْ بَأْسَکُمْ کَذلِکَ یُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکُمْ لَعَلَّکُمْ تُسْلِمُونَ (۸۱) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَیْکَ الْبَلاغُ الْمُبِینُ (۸۲) یَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ یُنْکِرُونَها وَ أَکْثَرُهُمُ الْکافِرُونَ (۸۳) وَ یَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ شَهِیداً ثُمَّ لا یُؤْذَنُ لِلَّذِینَ کَفَرُوا وَ لا هُمْ یُسْتَعْتَبُونَ (۸۴) وَ إِذا رَأَی الَّذِینَ ظَلَمُوا الْعَذابَ فَلا یُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَ لا هُمْ یُنْظَرُونَ (۸۵)

ترجمه ... ص: ۲۶

و خداوند از آنچه آفرید، برای شما سایه هایی قرار داد و از کوه ها برای شما پناهگاهی بساخت و برای شما پیراهنهایی فراهم کرد که از گرما و سرما شما را حفظ کنند و جامه ها و زره هایی که شما را از خطر نگه دارند. اینطور خداوند نعمت خود را بر شما تمام می کند، شاید سر تسلیم فرود آورید. پس اگر اعراض کنند، وظیفه تو تنها ابلاغ است. نعمت خدا را می شناسند، سپس منکر میشوند و بیشتر آنها کافر هستند.

روزی که از هر امتی گواهی بر انگیزیم. آن گاه بمردم کافر اجازه عذر خواهی داده نخواهد شد و بمنظور اصلاح و راهنمایی مورد عتاب قرار نخواهند گرفت و هنگامی

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۷

که مردم ستمکار عذاب را بنگرند، از آنها تخفيف داده نشود و آنها را مهلت ندهند.

لغت ... ص: ۲۷

اکنان: جمع «کنّ» پناهگاه. «کن» به معناى پيراهن و زره و ... آمده است.

استعتاب: از عتاب است. «استعتبه» يعنى کار او را مورد انکار قرار دادم و در صدد اصلاحش بر آمدم.

اعراب ... ص: ۲۷

فَإِنْ تَوَلَّوْا: جمله شرط، به تقدير: «فان تولوا لم يلزمک تقصير من اجل توليهم» در اينجا جزاى شرط حذف شده، زيرا کلام دلالت بر آن دارد.

لِلَّذِينَ کَفَرُوا: در محل رفع و نايب فاعل «لا يُؤْذَنُ»

مقصود ... ص: ۲۷

اکنون خداوند به بيان نعمتهاى ديگر پرداخته، مى فرمايد:

وَ اللَّهُ جَعَلَ لَکُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلالًا: خداوند از درختها و بناها براى شما سايه ها، بوجود آورد، تا در پناه آنها از سرما و گرما محفوظ بمانيد.

وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الْجِبالِ أَکْناناً: و در کوه ها غارها و پناهگاه هايى قرار داد که در آنجا منزل گيريد.

وَ جَعَلَ لَکُمْ سَرابِيلَ تَقِيکُمُ الْحَرَّ: ابن عباس و قتاده گويند: يعنى براى شما پيرانهايى از پنبه و کتان و پشم قرار داد تا شما را از گرما و سرما حفظ کند.

در اينجا فقط حفظ از گرما را ياد کرد با اينکه از لباسها بيشتر براى حفظ از سرما استفاده ميشود، نه گرما، زيرا هر چه از گرما مردم را حفظ کند، از سرما نيز حفظ مى کند، وانگهى مردم عرب بيشتر با گرما مواجه بودند نه سرما، بنا بر اين به چيزى احتياج داشتند که جلو گرما را بگيرد، نه جلو سرما را. اين مطلب از عطاست.

علاوه بر اين، عرب، با ذکر يکى از دو چيز، از دومى چشم پوشى مى کند، زيرا معلوم است. شاعر گويد:

و ما ادرى اذا يممت ارضاً اريد الخير ايهما يلينى

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۸

یعنی: نمیدانم هر گاه زمینی را قصد کنم که خیری بدست آورم و از شری رها گردم، کدامیک از خیر و شر بمن می رسند؟ در اینجا «شر» را حذف کرده است.

وَ سَرابِيلَ تَقِيكُمْ

بَأْسَكُمْ: و برای شما جامه هایی آهنین- یعنی زره ها- قرار داد تا شما را از ضرب تیر و تیغ و نیزه دشمن حفظ کند.

كَذلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ: اینطور خداوند نعمتهای دنیا را بر شما تمام می کند، شاید بدانید- ای اهل مکه- که جز خدا کسی بر اینکارها قادر نیست و او را بیکتایی بپرستید و پیامبرش را تصدیق کنید.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَيْكَ الْبَلاغُ الْمُبِينُ: در اینجا بمنظور آسایش خاطر پیامبر گرامی اسلام می فرماید: اگر آنها اعراض کنند و ایمان نیاورند و در باره نعمتهای ما نیندیشند و عبرت نگیرند، بر تو ملامتی نیست، زیرا تو وظیفه ای جز ابلاغ نداری و این وظیفه را بخوبی انجام داده ای. «بلاغ» اسم مصدر و «تبلیغ» مصدر است. مثل «کلام» و «تکلیم». اکنون در باره کفار می فرماید:

يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَها: آنها نعمتهای خدا را می شناسند، زیرا می دانند که آنها را خدا آفریده و عقلشان را خدا کامل کرده و انواع منافع را در دسترس آنها قرار داده است. مع الوصف، نعمتها را به بتها نسبت می دهند و از نسبت دادن آنها به خداوند خودداری می کنند. آنها شکر بتها می کنند و می گویند: از شفاعت بتهاست که این نعمتها نصیب و روزی ما شده است و بتها را شریک خدا می پندارند.

سدی گوید: یعنی آنها محمد (ص) را می شناسند و او را تکذیب و انکار می کنند.

وَ أَكْثَرُهُمُ الْكافِرُونَ: بیشتر آنها کافرند. علت اینکه همه آنها را کافر نمیداند، این است که گروهی از آنان، هنوز بحد تکلیف نرسیده اند یا کم خرد هستند یا دعوت پیامبر بگوششان نرسیده است، بنا بر این چنین افرادی را نمیتوان کافر خواند.

برخی گویند: علت اینکه

بیشتر آنها را کافر خوانده، این است که در میان آنها کسانی هستند که خداوند علم دارد که ایمان خواهند آورد، از اینرو آنان را جدا می کند. جبائی گوید: این کلمه خاص و مراد از آن عام است. حسن نیز قریب بهمین ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۹

مضمون، گفته است: مقصود این است که همه آنها کافرند. علت اینکه: بعضی را در کلام نیاورده، این است که میخواهد آنان را تحقیر کند.

از این آیه بر می آید که: عقیده جبریان باطل است، آنها معتقدند که خداوند بکافران نعمتی نبخشیده، هر چه هست عذاب و بدبختی است. حال آنکه از این آیه استفاده میشود که آنها نیز مثل سایر مردم از خوان بی دریغ نعمت الهی استفاده می کنند.

وَ یَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ شَهِیداً: در روز قیامت، از هر امتی گواهی عادل مبعوث می کنیم. این گواهان پیامبران و افراد عادل هر دوره ای هستند که به اعمال مردم شهادت می دهند. امام صادق (ع) فرمود: برای هر زمانی و امتی، پیشوایی است و هر امتی در روز قیامت با پیشوای خود مبعوث میشود. بدیهی است که خداوند بکارهای مردم عالم است، لکن فایده مبعوث شدن گواهان این است که گنهکاران بیشتر می ترسند و بهتر رسوا می شوند. بخصوص که گواهان مردمی بزرگ و عالیمقامند. وانگهی وقتی انسان بداند که گواهان در روز قیامت، در حضور مردم، به بدکرداری آنها گواهی می دهند، از ارتکاب معصیت، خودداری میکند. تقدیر آیه این است: «و اذکر یوم نبعث ...»

ثُمَّ لا یُؤْذَنُ لِلَّذِینَ کَفَرُوا: ابن عباس گوید: یعنی پس از حاضر شدن گواهان بمردم کافر اجازه داده نمیشود که سخن گویند و

عـذر خواهی کننـد. چنان که در جای دیگر می فرمایـد: وَ لا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ (مرسـلات ۳۶: به آنهـا اذن داده نمیشود که عـذر- خواهی کننـد). برخی گوینـد: یعنی به آنها اذن داده نمیشود که بـدنیا برگردنـد. برخی گوینـد: یعنی عـذر آنها پذیرفته نمیشود. بنا بر این «لا يؤذن» یعنی «لا يستمع». عدی بن زید گوید:

فی سماع یأذن الشیخ له و حدیث مثل ما ذی مشار

یعنی: در نغمه ای که شیخ استماع می کند و حدیثی که بگوارایی و شیرینی عسل سفید است. این قول از ابو مسلم است.

وَ لا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ: آنجا مثل دنیا نیست که کسـی را ملامت کننـد، برای اینکه رفتارش را اصـلاح کنـد و دست از رفتار زشـت خود بردارد، زیرا آخرت، جای تکلیف و ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۳۰

عمل نیست، بلکه جای پاداش و کیفر است. پس مقصود این است که از آنها نمیخواهند که با خودداری از معصیت، خدا را از خویش خشنود سازند.

وَ إِذا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذابَ فَلا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ: همین که مردم مشـرک، آتش دوزخ را دیدنـد و بعذاب الهی کشانده شدند، دیگر تخفیفی نسبت بعذاب آنها قائل نمیشوند.

وَ لا هُمْ يُنْظَرُونَ: و مهلتی هم به آنها داده نمیشود، بلکه عذاب آنها دائمی است، زیرا وقت ندامت و توبه، سپری شده است.

نظم آیات ... ص: ۳۰

وجه اتصـال آیه فَإِنْ تَوَلَّوْا ... به سـابق این است که: خداونـد به پیـامبر خود دسـتور داد که آنها را بیاد نعمتهای الهی افکنـد و برای آنهـا اسـتدلال کنـد. اگر اسـلام آوردنـد، چه بهتر! و اگر اسـلام نیاوردنـد، چیزی بر پیامبر نیست، زیرا وظیفه او تنها ابلاغ است.

آيه يَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ

أَمَّةٍ.. به فَإِنَّما عَلَيْكَ الْبَلاغُ ... متصل است، زيرا مقصود اين است كه ما آنها را در برابر اعمالشان كيفر مى دهيم. كيفر آنها روزى است كه از هر امتى گواهى مبعوث كنيم.

ابو مسلم گويد: اين آيه، مربوط است به آيه: وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ ... مقصود، چنين است: ثم يبعثكم يوم يبعث من كل امه ...

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۱۴، ص: ۳۱

سوره النحل (۱۶): آيات ۸۶ تا ۹۰ ... ص: ۳۱

اشاره

وَ إِذا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكاءَهُمْ قالُوا رَبَّنا هؤُلاءِ شُرَكاؤُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكاذِبُونَ (۸۶) وَ أَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ (۸۷) الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْناهُمْ عَذاباً فَوْقَ الْعَذابِ بِما كانُوا يُفْسِدُونَ (۸۸) وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنا بِكَ شَهِيداً عَلى هؤُلاءِ وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْ ءٍ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً وَ بُشْرى لِلْمُسْلِمِينَ (۸۹) إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِيتاءِ ذِي الْقُرْبى وَ يَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۹۰)

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۱۴، ص: ۳۲

ترجمه ... ص: ۳۲

و هنگامى كه مشركين شركاى خود را مى بينند، گويند: پروردگارا اين ها هستند شركاى ما كه آنها را مى خوانديم. پس شركا به آنها پاسخ مى دهند كه شما دروغگو هستيد. در آن روز در برابر خداوند سر تسليم فرو مى آورند و نسبت هاى دروغى كه مى دادند باطل مى شود. آنها كه كافر شدند و از راه خدا منع كردند، بر اثر فسادشان، بر عذاب آنها مى افزاييم. و روزى كه در هر امتى گواهى بر ايشان برانگيزيم از خودشان و ترا بر اين امت، گواه سازيم. قرآن را بر تو نازل كرديم كه در آن بيان هر چيزى و هدايت و رحمت و بشارت است براى مسلمانان. خداوند فرمان مى دهد شما را به عدالت و نيكى و احسان خويشاوندان و شما را نهى مى كند از زشتى و منكر و ستم. شما را موعظه مى كند، شايد متذكر شويد.

لغت ... ص: ۳۲

القاء:افكندن. «لقىّ» چيزى كه افكنده شده. «القيت اليه مقاله» سخنى براى او گفتم. «تلقّاها» پذيرفت آن را.

سلم:تسليم شدن.

تبيان:بيان. ازهرى گويد: عرب مى گويد: «بينت الشى ء تبييناً و تبيانا»

اکنون خداوند حال مردم مشرک را در روز قیامت وصف کرده، می فرماید:

وَ إِذا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكاءَهُمْ قالُوا رَبَّنا هؤُلاءِ شُرَكاؤُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ: همین که در روز قیامت، مردم مشرک، بتها و شیطانهایی که شریک خدا قرار داده اند، می بینند، گویند: پروردگارا، اینها هستند شرکای ما که آنها را در خدایی و پرستش شریک تو قرار دادیم و ما را از دین تو گمراه کردند، بنا بر این قسمتی از عذاب ما را به آنها برسان. برخی گویند: علت اینکه بتها و ... را شرکای مشرکین دانسته، این است که آنها را در زراعت و چارپایان، شریک خود قرار می دادند، بنا بر این بخیال خودشان بتها با آنها شریک بودند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۳۳

فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكاذِبُونَ: در این هنگام خداوند بتها و دیگر شرکا را به سخن می آورد و در پاسخ مشرکین می گویند، شما دروغ می گویید. ما شما را به پرستش خویش دعوت نکردیم. لکن شما به اختیار خویش گمراه شدید. برخی گویند: یعنی بتها و ... می گویند: شما دروغ می گویید. ما خدا نیستیم. مقصود از القای سخن، اظهار آن است، تا واضح شود و با سخنان دیگر نیامیزد.

وَ أَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ: قتاده گوید: یعنی مشرکین و بتهایشان همگی در روز قیامت، در برابر امر خداوند تسلیم می شوند و حکمش را می پذیرند.

برخی گویند: یعنی مشرکین نخوت جاهلیت را از دست می دهند و بدون اختیار، در

برابر خداوند تسلیم می شوند و توحید خدا را که منکر بودند می پذیرند.

وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما کانُوا یَفْتَرُونَ: آن آرزوهای دروغ و پوچ درباره شفاعت بتها، باطل می شود و می فهمند که بتها را خیری و فایده ای نیست.

الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ زِدْناهُمْ عَذاباً فَوْقَ الْعَذابِ بِما کانُوا یُفْسِدُونَ: آنها که از دین خدا اعراض کردند، یا دیگری را از پیمودن راه حق باز داشتند، یا مسلمین را از داخل شدن مسجد الحرام جلوگیری کردند، علاوه بر عذاب کفر، آنها را عذابی دیگر می کنیم، تا بکیفر فساد خود و کارشکنی ها برسند. ابن مسعود گوید:

یعنی افعی ها و عقربهایی بجان آنها می افکنیم که نیش های مخوف دارند. ابن عباس و مقاتل گویند: آنها در نهرهایی زرد و مذاب، شکنجه می بینند ...

وَ یَوْمَ نَبْعَثُ فِی کُلِّ أُمَّةٍ شَهِیداً عَلَیْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ: در روز قیامت، در هر امتی گواهی بر می انگیزیم از جنس خود مردم. ممکن است این گواه، پیامبر آن امت باشد یا مؤمن عارف، تا بکردار زشت آنها شهادت دهند.

از این آیه برمی آید که هیچ عصری نباید خالی از فردی عادل باشد که سخنش بر مردم آن عصر حجت و از جانب خداوند مأمور باشد. این قول از جبایی و بیشتر عدلی مذهبان است (یعنی معتزله)، مذهب اصحاب امامیه، نیز همین است. با این تفاوت که امامیه می گویند: این حجت عادل، تنها از طرف خدا می تواند باشد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۳۴

وَ جِئْنا بِکَ شَهِیداً عَلی هؤُلاءِ: و تو را ای محمد، بر قومت و امتت، گواه می آوریم. اینکه پیامبر را جداگانه ذکر می کند، بخاطر تعظیم و تجلیل اوست.

وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیاناً

لِكُلِّ شَيْ ءٍ: قرآن را بر تو نازل كرديم، تا بيان هر امر مشكلى باشد. يعنى براى اينكه هر امر مشكلى را كه از لحاظ شرعى مورد احتياج مردم باشد، بيان كند، زيرا هيچ چيزى نيست كه از لحاظ دينى مورد احتياج مردم باشد و در قرآن كريم تصريح به آن نشده باشد يا رجوع به بيان پيامبر و جانشينانش نداده باشد، يا به اجماع امت واگذار نشده باشد، بنا بر اين حكم همه اينها از قرآن كريم استفاده مى شود.

وَ هُدىً وَ رَحْمَةً: قرآن كتابى است كه مردم را برشد فكرى و روحى فرا مى خواند و براى مردم نعمتى است، زيرا همه احكام در آن آمده است و منجر به نعمتهاى آخرت مى شود.

وَ بُشْرى لِلْمُسْلِمِينَ: علاوه بر اينها قرآن كريم مردم را بپاداش هميشگى و نعمت پايدار، بشارت مى دهد.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ: خداوند مردم را بعدالت و انصاف ميان مردم و معامله به اعتدال كه از افراط و تفريط و كجى و انحراف، دور باشد، امر مى كند.

وَ الْإِحْسانِ: و همچنين مردم را امر مى كند كه بيكديگر نيكى كنند. كلمه «احسان» جامع هر خيرى است. اغلب، بمعناى بخشش مال بكار مى رود.

عطا و ابن عباس گويند: عدل، توحيد و احسان انجام واجبات است.

برخى گويند: عدالت در كارها و احسان در سخنهاست، بنا بر اين بايد جز بعدالت كار نكرد و جز بنيكى سخن نگفت.

برخى گويند: عدالت اين است كه انصاف كند و پاداش بخواهد و احسان اين است كه انصاف كند و پاداش نخواهد.

وَ إِيتاءِ ذِي الْقُرْبى : همچنين شما را امر مى كند كه درباره خويشاوندان نيكى كنيد.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۱۴، ص: ۳۵

برخى گويند: مقصود خويشاوندان

پیامبر است که در آیه خمس درباره آنها فرموده است: فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى ... (انفال ۴۱: خمس مال برای خدا و پیامبر و خویشاوندان اوست) بهمین مضمون از امام باقر روایت شده است که:

«نحن هم» یعنی: «ذوی القربی» ماییم.

وَ يَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ: و از زشتی و کار ناشناخته و ستم نهی می کند. در اینجا «فحشاء و منکر و بغی» را جداگانه ذکر می کند، با اینکه همه اینها زشت و ناپسند هستند. منظور این است که کارهای ناپسند را جداگانه تفصیل و شرح دهد، زیرا «فحشا»، هر عمل زشتی است خواه آشکار باشد، خواه پنهان و «منکر»، هر عمل زشتی است که در میان مردم انجام گیرد و بر مردم انکار آن لازم باشد و «بغی»، تعدی بمردم است.

ابن عباس گوید: «فحشا»، زنا و «منکر»، هر چیزی است که مورد انکار شرع باشد و «بغی» ظلم و تکبر است.

سفیان بن عیینه گوید: عدالت، مساوی بودن آشکار و نهان و احسان، بهتر بودن پنهان از آشکار و فحشا و منکر، بهتر بودن آشکار از پنهان است.

يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ: خداوند شما را موعظه می کند که اخلاق پسندیده ای که در این آیه است، بکار ببندید تا متذکر شوید و بیندیشید و بحق باز گردید.

ابن مسعود گوید: جامعترین آیات قرآن که تمام نیکی ها و بدیها را در بردارد، همین آیه است.

قتاده گوید: خداوند متعال در این آیه، مردم را امر کرد که مکارم اخلاق را بکار بندند و از اخلاق زشت دوری کنند.

عثمان بن مظعون می گوید: من بخاطر اینکه پیامبر اسلام مرا همواره باسلام دعوت میکرد، حیا کردم و مسلمان

شـدم، امـا نـور اسـلام در دلم نتابیـده بـود. روزی در حضور پیـامبر بودم. ناگـاه چشـمش را به آسـمان دوخت، مثـل اینکه می خواست سؤالی کند. همین که توجهش از آسمان سلب شد، علت را سؤال کردم. فرمود:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۳۶

- هنگامی که با تو سخن می گفتم، جبرئیل را در هوا دیدم که این آیه را بر من نازل کرد:

- إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ ...

در این وقت، نور اسلام در دل من تابیدن گرفت و نزد عمویش ابو طالب رفتم و او را از این جریان با خبر ساختم. وی گفت:

- ای آل قریش، از محمد (ص) پیروی کنید، تا رستگار شوید، زیرا او شما را به اخلاق پسندیده امر می کند.

سپس نزد ولید بن مغیره رفتم و آیه را برای او خواندم. وی گفت:

- اگر این سخن را محمد (ص) گفته است، سخن خوبی است و اگر خدای او هم گفته است، سخن خوبی است.

از اینرو خداونـد، این آیه را نازل کرد: أَ فَرَأَیْتَ الَّذِی تَوَلَّی وَ أَعْطی قَلِیلًا وَ أَکْدی (نجم ۳۴: آیا دیدی کسی را که اعراض کرد و کم بخشید و بر خلاف گفتار خود عمل کرد).

عکرمه گوید: پیامبر این آیه را بر ولید بن مغیره قرائت کرد. وی گفت:

- برادر زاده، اعاده کن.

پیامبر اعاده کرد.

ولید گفت:

- «ان له لحلاوه و ان علیه لطلاوه و ان اعلاه لمثمر و ان أسـفله لمغدق و ما هو قول البشـر!» یعنی: این سـخن شیرین و زیباست، درختی تنومند است که تنه آن نیرومند و شاخ و برگ آن پر ثمر است. این نه

سخن بشر است.

نظم آيات ... ص: ۳۶

وجه اتصال وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً ... به سابق اين است كه: چون بيان كرد كه پيامبران در روز قيامت گواه امت خويشند، بدنبال آن بيان كرد كه خداوند همه را مكلف ساخته و عذر آنها را با فرستادن قرآن و مطالب عالى آن برانداخته است و هر كس كيفر ببيند، بواسطه كردار خودش هست، همه اينها در شهادت، داخل است.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۱۴، ص: ۳۷

وجه اتصال إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ ... به سابق اين است كه چون قرآن را تعريف كرد، بدنبال آن در پيرامون آنچه بآن امر يا نهى كرد، سخن گفت.

برخى گويند: متصل است به وَ يَوْمَ نَبْعَثُ گويى بعد از ذكر قيامت و گواهان، مى گويد: خداوند امر به عدالت و نهى از ظلم مى كند. پس بدانيد كه خدا كسى را ظلم نميكند، بلكه عادل است و احسان مى كند، از اينرو گواهان را مى آورد تا مردم بدانند كه عذاب آنها از جانب خودشان است.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۱۴، ص: ۳۸

سوره النحل (۱۶): آيات ۹۱ تا ۹۴ ... ص: ۳۸

اشاره

وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذا عاهَدْتُمْ وَ لا تَنْقُضُوا الْأَيْمانَ بَعْدَ تَوْكِيدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلاً إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ (۹۱) وَ لا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكاثاً تَتَّخِذُونَ أَيْمانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّما يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَ لَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ ما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۹۲) وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ وَ لَتُسْئَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۳) وَ لا تَتَّخِذُوا أَيْمانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِها وَ تَذُوقُوا السُّوءَ بِما صَدَدْتُمْ

عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَكَمْ عَذابٌ عَظِيمٌ (۹۴)

ترجمه ... ص: ۳۸

هر گاه عهدی بستیدی به عهد خدا وفا کنید و سوگندها را بعد از محکم کردن آنها نشکنید که خدا را بر خویشتن کفیل ساخته اید. خداوند بکردار شما داناست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۳۹

و مانند زنی نباشید که رشته خود را پس از تابیدن، پنبه و قطعه قطعه میکرد، که قسمهایتان را ما بین خودتان برای آنکه گروهی از گروهی دیگر بیشتر است، دستاویز فریب و نیرنگ قرار دهید. خداوند شما را به این دستور می آزماید و روز قیامت مطالبی را که درباره آن اختلاف داشته اید، برای شما بیان می کند. اگر خدا می خواست، شما را یک امت میکرد، لکن هر که را خواهد گمراه و هر که را خواهد هدایت کند و از آنچه میکرده اید، بازخواست می شوید. قسمهایتان را میان خودتان دستاویز فریب قرار ندهید که قدمی بعد از استوار شدنش بلغزد و بکیفر منع مردم از راه خدا برسید و برای شما عذابی بزرگ باشد.

لغت ... ص: ۳۹

توکید: تشدید و سخت گرفتن. این تلفظ بلغت اهل حجاز است. اهل نجد، گویند: «تأکید».

انکاث: جمع «نکث» به معنای نقض قسم و مخالفت آن. کسی که از متابعت امام خارج شود، «ناکث» گفته می شود، زیرا بیعت و عهد خود را شکسته است، مانند زنی که از صبح تا شب به رشتن پنبه مشغول باشد و شبانگاهان، رشته ها را پنبه کند.

دخل: فسادی که در چیزی داخل شود. برخی گفته اند: نیرنگ و خدعه.

علت اینکه قسم را «دخل» نامیده اند، این است که: داخل قلب، بر مخالفت قسم و بیرون آن بر موافقت قسم است. ابو علی گوید: هر امر نادرستی «دخل» است و هر چه عیبی داخل آن

باشد «مدخول» است.

اربى: تفضيل است از «ربا» يعنى: زيادتر. رباى مال هم از همين معنى است. شاعر گويد:

و اسمر خطى كأن كعوبه نوى القسب قد اربى ذراعاً على العشر

يعنى: گويا كعبهاى آن نيزه خطى، هسته سخت خورماى قسب است و به اندازه يك ذراع، از حد معمول، زيادتر است. «۱»

---

(۱)- خط. جايى است در يمامه كه نيزه آن مشهور بوده و «قسب» نوعى خورماى خشك است كه هسته آن از هسته خورماهاى ديگر سختتر است.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۱۴، ص: ۴۰

اعراب ... ص: ۴۰

انكاثا: مفعول است، زيرا معناى مصدر دارد. همچنين «دخلا».

أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبى‌ : به تقدير «بأن تكون ...» است. «هِيَ أَرْبى‌ » مبتدا و خبر و محلا منصوب، و خبر «تكون». ممكن است «تكون» فعل تام و جمله «هِيَ أَرْبى‌ » صفت «امه» باشد. در اين صورت «أَنْ تَكُونَ» مفعول له است.

مقصود ... ص: ۴۰

قبلا درباره امر به عدل و احسان و نهى از منكر و دشمنى، سخن گفته شد. اكنون درباره وفاى بعهد و نهى از پيمان شكنى، بحث مى كند و ميفرمايد:

وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذا عاهَدْتُمْ: ابن عباس گويد: وعده، از عهد است. مفسران گويند: عهد آن است كه وفاى به آن واجب باشد و وعده آن است كه وفاى به آن بهتر باشد. هر گاه كسى با خداوند متعال عهدى ببندد، بايد به آن وفا كند، زيرا وفاى بعهد واجب است، چنان كه مى فرمايد: هر گاه عهدى با خداوند ببنديد، بآن عهد وفا كنيد.

وَ لا تَنْقُضُوا الْأَيْمانَ بَعْدَ تَوْكِيدِها: در اينجا خداوند از پيمان شكنى نهى مى كند. مقصود از پيمان شكنى آن است كه انسان كارى كند كه خلاف مقتضاى عهد و پيمانش باشد. «بعد توكيدها» يعنى: بعد از بستن پيمان و محكم كردن آن به نام خدا و بقولى: يعنى بعد از محكم كردن آن بوسيله سوگند.

وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا: حال آنكه خداوند را بواسطه پيمانى كه بسته ايد كفيل و مراقب خود ساخته ايد. برخى گويند: يعنى خداوند را كفيل ساخته ايد تا به پيمان خود وفا كنيد، زيرا كسى كه به خداوند سوگند ياد مى كند، گويى خداوند را

کفیل خود می سازد که بر طبق سوگند خود عمل کند. برخی گویند: مقصود این است

که شخص بگوید: خداوند، کفیل یا وکیل من است. برخی گویند: منظور این است که شخص با یاد کردن نام خدا، موضوع را تأکید می کند، تا خداوند حافظ آن باشد و کفیل به معنای حافظ است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۴۱

إِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ: خداوند به پیمان شکنی های شما داناست، بنا بر این باید از پیمان شکنی اجتناب کنید. این آیه، درباره کسانی نازل شده است که: برای حمایت اسلام، با پیامبر گرامی بیعت کردند خداوند به مسلمانانی که با پیامبر بیعت کرده بودند، فرمود: کمی جمعیت مسلمانان و بسیاری جمعیت کفر و شرک، شما را به- بیعت شکنی وادار نکند، زیرا خداوند حافظ شماست، بنا بر این به پیمان محکمی که با پیامبر خدا بسته اید، وفادار بمانید.

برخی گویند: این آیه، درباره قومی نازل شد که با قومی هم پیمان شده بودند.

قوم دیگر نزد آنان رفته، گفتند: ما از آنها قویتریم، پیمان آنها را لغو کنید و با ما هم پیمان شوید.

وَ لا تَکُونُوا کَالَّتِی نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْکاثاً: مانند آن زنی نباشید که پنبه خود را می رشت، سپس رشته ها را پنبه میکرد. این زن، از قریش و احمق بود با کنیزان خود از صبح تا ظهر می رشتند، آن گاه مشغول پنبه کردن رشته ها می شدند.

این برنامه، همیشه ادامه داشت. وی «ریطه» دختر عمرو بن کعب بن سعد بن تمیم بن مره بود. او را «خرقاء» مکه می گفتند. این مطلب از کلبی است.

«انکاث» جمع نکث، یعنی باز کردن و پنبه کردن رشته ها. از آنجا که ریطه این کار را همواره تکرار میکرد، این کلمه، بصورت جمع آمده است.

تَتَّخِذُونَ أَیْمانَکُمْ

دَخَلًا بَيْنَكَمْ: شما نیز مثل آن زن رشته ها را پنبه نکنید و سوگندهایی که یاد می کنید، زیر پا نگذارید و سوگندهای نیرنگ آمیز و خائنانه یاد نکنید.

روش آنها این بود که: درباره پیمانهای خود سوگند یاد می کردند و در باطن، تصمیم مخالفت داشتند، بدین ترتیب مردم را بگفتار خود مطمئن می کردند. سپس براه مکر و خیانت می رفتند! أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبى مِنْ أُمَّةٍ: سوگندهای نیرنگ آمیز را بدین جهت یاد می کردند که می دیدند جمعیت گروه مخالف، بیشتر و قویتر است، بنا بر این منظور این

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۴۲

است: با نیرنگ و دغل، بمنظور مدارا کردن با جمعیت مخالف- که تعدادشان بیشتر و قوی تر از هم پیمانهای شماست- باید پیمانها را نشکنید، بلکه در هر حال وظیفه شما این است که به پیمانهای خود وفادار بمانید و عهد خود را حفظ کنید.

إِنَّما يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ: این ضمیر به «امر» باز می گردد. یعنی: خداوند شما را بوسیله «امر به وفا» می آزماید. بدیهی است که این آزمایش برای تحصیل علم نیست، زیرا خداوند به همه چیز عالم است. مقصود این است که با شما معامله «آزمایش کننده» را می کند، تا اگر از عهده آزمایش بر آمدید، شما را پاداش دهد و الا نه.

وَ لَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ ما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ: روز قیامت که فرا رسید، خداوند چیزهایی را که درباره صحت آنها اختلاف داشتید، برای شما بیان و حکم آن را برای شما آشکار می کند، تا حق را از باطل بشناسید.

وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واحِدَةً: اگر خداوند می خواست، این قدرت را داشت که همه شما را یک امت قرار

دهد و شما را در راه هدایت وادارد، چنان که می فرماید:

وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدى (انعام ۳۵: اگر خداوند می خواست، آنها را بر هدایت جمع می کرد).

وَ لكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ: لکن خداوند هر که را بخواهد، بخود وا می گذارد تا گمراه شود یا بر اثر گمراهیش، او را محکوم بگمراهی می کند و هر که را بخواهد توفیق می دهد تا براه هدایت رود، یا اینکه بر اثر نیکی، او را محکوم بهدایت می کند. درباره معانی ضلالت و هدایت، در سوره بقره، گفتگو کرده ایم.

وَ لَتُسْئَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: سرانجام در برابر کردار نیک و بد خود، مورد پرسش قرار می گیرید و بر طبق کردارتان پاداش یا کیفر می بینید.

وَ لا تَتَّخِذُوا أَيْمانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ: در اینجا خداوند نهی می کند از سوگندی که ظاهر آن با باطن آن مخالف باشد یعنی یاد کننده سوگند، بر خلاف نیت باطنی خود سخن می گوید و تصمیم دارد که سوگند را زیر پا گذارد. «۱»

---

(۱)- باید توجه داشت که گاهی از لحاظ ضرر جانی یا مالی یا ناموسی انسان ناچار

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۴۳

فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِها: تا قدمی بعد از ثابت بودن و استوار بودن بلغزد. این جمله، ضرب المثل است. یعنی اگر چنان سوگندی یاد کنید، از راه راست و هدایت، بگمراهی کشانده می شوید. وقتی می گویند: فلا نکس لغزش پیدا کرد، یعنی: از راه راست، منحرف شد.

برخی گویند: یعنی سوگندهای نیرنگ آمیز یاد نکنید که خدا را- بعد از آنکه از شما راضی شد- نسبت بخویش به خشم می آورید، زیرا ثابتقدم بودن برضای خدا و لغزش قدم به غضب

اوست.

برخی گویند: این آیه درباره کسانی نازل شده است که با پیامبر بیعت کرده بودند که اسلام و مسلمین را یاری کنند، از اینرو خداوند آنان را از نقض آن بیعت، نهی کرد.

وَ تَذُوقُوا السُّوءَ بِما صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ: پیمان شکنی نکنید که گمراه می شوید و بر اثر منع مردم، از پیروی دین خدا گرفتار عذاب می شوید.

وَ لَكُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ: علاوه بر آن عذاب آخرت نیز در انتظار شماست.

از سلمان فارسی است که: این امت، بواسطه نقض پیمانها هلاک می شود.

از امام صادق ع است که: نزول این آیات درباره ولایت علی ع و گفتار پیامبر است که فرمود: به علی به عنوان امارت مؤمنان سلام کنید.

نظم آیات ... ص: ۴۳

آیه وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واحِدَةً ... اتصال به سابق دارد، زیرا در آیه پیش بیان کرد که حق را از باطل و صاحب حق را از اهل باطل جدا و مشخص خواهد کرد. در این آیه بیان می کند که در همین دنیا هم قادر بچنین کاری هست، لکن در دنیا چنین کاری نمی کند تا نیک و بد از هم جدا شوند و مردم پاداش اعمال نیک خود را استحقاق پیدا کنند.

(می شود، حتی سوگند دروغ یاد کند. چنین موردی بحکم ضرورت و اجبار، از حکم آیه خارج است. مع الوصف اگر انسان توریه کند، یعنی الفاظ را طوری بکار برد که طرف را قانع کند و خودش نیت خلاف واقع نکرده باشد، بهتر است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۴۴

سوره النحل (۱۶): آیات ۹۵ تا ۱۰۰ ... ص: ۴۴

اشاره

وَ لا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَناً قَلِيلاً إِنَّما عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۹۵) ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باقٍ وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلُونَ (۹۶) مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلُونَ (۹۷) فَإِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ (۹۸) إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۹۹)

إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ (١٠٠)

ترجمه ... ص: ۴۴

عهد خدا را به بهای اندک نفروشید، آنچه پیش خداست، اگر بدانید، برای شما بهتر است. آنچه پیش شماست فانی می شود و آنچه پیش خداست باقی است. آنان که صبر کردند، در برابر کارهای نیکوترشان، پاداششان می دهیم. هر زن و مرد با ایمانی که عمل شایسته کند، به او زندگی نیکو می بخشیم و در برابر کارهای نیکوترشان، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۴۵

پاداششان می دهیم. هنگامی که قرآن بخوانی، از شیطان رجیم، به خدا پناه ببر. او را بر مردمی که ایمان آورد، بر خدا توکل می کنند، تسلطی نیست. تنها بر کسانی تسلط دارد که او را دوست دارند و کسانی که برای خدا شریک قرار می دهند.

قرائت ... ص: ۴۵

و لنجزینهم: ابو جعفر و ابن کثیر و عاصم به نون و دیگران به یاء خوانده اند.

قرائت یاء بمناسبت جمله و ما عند اللّه باق است.

لغت ... ص: ۴۵

نفاد: فنا. در حدیث است که:

ان نافدتهم نافدوک

یعنی اگر بخواهی دلیل آنها را باطل کنی و بشکنی، آنها نیز همین معامله را با تو خواهند کرد.

باقی: چیزی که دوام و استمرار دارد. ضد آن «فانی» است.

در اینکه: آیا باقی چگونه بقا پیدا می کند؟ میان متکلمان، اختلاف است.

بلخی گوید: به بقاء، باقی می ماند، بنا بر این احتیاج به یک معنای زاید دارد.

لکن عقیده اکثر متکلمان این است که احتیاج به معنای زاید ندارد، بقا یعنی استمرار وجود و باقی چیزی است که ذاتاً «مستمر الوجود است».

استعاذه: طلب پناه گاه. خداوند، پناه گاه کسانی است که به او پناه برند و استعاذه کنند. زنی به پیامبر عرض کرد: «از تو به خدا پناه می برم» حضرت فرمود: به پناهگاه، پناه بردی، به اهلت ملحق شو».

سلطـان: ایـن کلمـه از «تسـلط» یعنی قهر و غلبـه است. علت اینکه: دلیـل را «سـلطان» گوینـد، این است که: خصم بوسـیله دلیل مغلـوب می شـود. برخی گوینـد: ایـن کلمـه از «سـلیط» یعنی روغـن زیتـون، گرفتـه شـده است، بنـا بر این علت اینکه: دلیـل را «سـلطان» گویند، این است که: همچون روغن زیتون، روشـنی بخش تاریکیهای مشکلات است. در حدیث، از ابن عباس است که: «ارایت علیاً و کان عینیه سراجاً سلیط» یعنی:

آیا علی را دیدی که گویا چشمانش دو چراغی بود که با روغن زیتون شعله می زد؟!

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۴۶

انما عند اللَّه هو خیر: «ما» اسم «ان» و «هو» ضمیر فصل و «خیر» خبر

آن است.

ما عندکم ینفد: «ما» مبتدا و «ینفد» خبر آن. همچنین در ما عند اللّه باق «ما» مبتدا و «باق» خبر است.

و لنجزینهم: ضمیر «هم» به «من» برمی گردد و مقصود از آن افراد صالح و مؤمن است.

شأن نزول ... ص: ۴۶

ابن عباس گوید:

- مردی از حضر موت، بنام «عبدان الاشرع» عرض کرد:

- یا رسول اللّه، امرء القیس کندی در مجاورت ملک من زمینی دارد. او بمن تجاوز کرده و قسمتی از زمین مرا ضمیمه ملک خود ساخته است. مردم می دانند که من راست می گویم، ولی نظر بموقعیتی که او دارد، کسی بحرف من گوش نمی کند.

پیامبر گرامی اسلام، در این باره از «امرء القیس» تحقیق کرد. وی گفت:

- نمی دانم چه می گوید:

پیامبر وی را به قسم دعوت کرد. عبدان گفت:

- او مردی بی بند و بار است و از قسم خوردن باک ندارد.

پیامبر فرمود:

- اگر گواه نداری، باید به قسمش احترام کنی.

هنگامی که امرء القیس برخاست که قسم یاد کند، این آیه نازل شد:

- وَ لا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَناً قَلِیلًا ... ما عِنْدَکُمْ یَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باقٍ.

امرء القیس گفت:

- آری آنچه در دست من است، فانی می شود. وی راست می گوید. من زمینش را ضمیمه ملک خود ساخته ام، لکن مقدار آن را نمی دانم. او هر چه می خواهد از زمین من تصرف کند و در مقابل منافعی که از زمین برده ام، هر چه بخواهد به او می دهم، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۴۷

بدنبال این وظیفه شناسی، این آیه نازل شد:

- مَنْ عَمِلَ صالِحاً ...

مقصود ... ص: ۴۷

قبلا از پیمان شکنی نهی کرد، اکنون همان مطلب را تأکید کرده، می فرماید:

وَ لا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَناً قَلِيلًا: عهـد خداونـد را به مال بی ارزش و فنا- پذیر دنیا نفروشـید، زیرا این معامله، به زیان شـماست، زیرا شما نعمتی بزرگ را به پشیزی فروخته اید و این کار عاقلانه نیست.

إِنَّما

عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكَمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ: پاداشی که در برابر وفای بعهد و پیمان، پیش خداست، برای شما بهتر و پر ارزشتر از متاع بی بهای دنیاست که در برابر پیمان شکنی بکف می آورید. بدیهی است نفع اندکی که باقی بماند، بهتر است از نفع بسیاری که فانی شود، تا چه رسد به نفع بسیاری که همواره باقی است، در مقابل نفع اندکی که فنا پذیر است.

ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باقٍ: در اینجا خداوند می گوید: ثواب به این دلیل از مال دنیا بهتر است، که ثواب از جانب خداست و باقی می ماند و مال دنیا در دست شماست و از بین می رود.

اکنون در باره پاداش صابران می فرماید:

وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلُونَ: آنان که صبر بر طاعت کنند و نسبت بوفای بعهد شکیبا باشند، پاداش آنها را در مقابل کارهای بهتری که کرده اند، می دهیم، البته منظور از این کارها، اعمال واجب و مستحبّ است، زیرا عمل مباح، اجری ندارد و واجب و مستحبّ، بهتر از مباحند. از اینرو خداوند فرمود: فقط بکارهای نیکوتر آنها پاداش می دهیم، نه هر کاری را.

برخی گفته اند: نیکوتر از نیک، وجود ندارد، لکن از این آیه، بر می آید که بعضی از کارها نیکو و بعضی از آنها نیکوترند.

مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً: این آیه

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۴۸

یکی از وعده های الهی است، در باره زنان و مردان مؤمنی که با توجه بداشتن ایمان بخدا و انبیاء، عمل نیکو انجام دهند. طبق این وعده، آنان از یک زندگی نیکو و پاکیزه،

برخوردار خواهند شد. اما منظور، از این زندگی نیکو و پاکیزه چیست؟! در این باره اقوالی است:

۱- ابن عباس و سعید بن جبیر و عطا گویند: روزی حلال است.

۲- حسن و وهب گویند: قناعت و خشنودی از قسمت الهی است. از پیامبر گرامی نیز چنین روایت شده است.

۳- قتاده و مجاهد و ابن زید گویند: بهشت است. حسن گوید: زندگی خوش و پاکیزه، تنها در بهشت است. ابن زید گوید: مگر نه خداوند از زبان کسانی که در آخرتند، می فرماید؟: یا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَياتِي (فجر ۲۴: کاش برای این زندگی توشه ای فرستاده بودم).

۴- منظور رزق روزانه است.

۵- زندگی پاکیزه در عالم قبر است.

وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلُونَ: تفسیر این جمله گذشت و تکرار از آن بمنظور تأکید است.

فَإِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ: ای محمد، هر گاه می خواهی قرآن بخوانی از شر شیطان که مطرود درگاه خداوند است، به خدا پناه ببر.

این تعبیر، نظیر: إِذا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ است (مائده ۶: هر گاه بخواهید به نماز برخیزید صورتها را بشویید و ...).

استعاذه این است که مقام پایین تر از مقام بالاتر بخواهد که در برابر دشمن او را پناه دهد و از او دفاع کند، در ضمن، استعاذه با اظهار خضوع و مذلت، همراه است. مقصود این است که در وقت قرائت قرآن باید از وسوسه های شیطان بخدا پناه برد، تا از لغزش و اشتباه مصون بماند.

استعاذه، در وقت قرائت قرآن، مستحبّ است، چه در وقت نماز و چه در غیر

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۱۴، ص: ۴۹

وقت نماز. در اول سوره «فاتحه» در باره اختلاف قراء،

در خصوص لفظ «استعاذه» سخن گفته ایم.

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ: شيطان، بر كسانى كه بخدا ايمان دارند و بر پروردگارشان توكل مى كنند، تسلطى ندارد. يعنى نمى تواند آنها را بر كفر و معصيت، مجبور كند. قتاده گويد: يعنى نسبت به معصيتهايى كه مردم را به آنها دعوت مى كند، دليلى ندارد.

إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ: تنها بر كسانى تسلط دارد، كه او را اطاعت كرده، دعوت او را بپذيرند و از اغواى او پيروى كنند و به سبب اطاعت از او، براى خداوند شريك قرار دهند.

مجاهد گويد: يعنى كسانى كه در عبادت، بخدا شرك آورده اند.

نظم آيات ... ص: ۴۹

فَإِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ ... متصل است به آياتى كه مردم را امر باطاعت خداوند كرد. بدنبال آن آيات دستور مى دهد كه از شيطان كه مردم را به معصيت امر مى كند، به خداوند پناه برند و از او بترسند. علت اينكه فقط پناه بردن بخدا را بهنگام قرائت قرآن اختصاص داده، اين است كه: قرآن اساس دين و از همه امور ديگر مهمتر است.

برخى گويند: متصل است به وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً ... ميان اين دو قسمت، يك سلسله امرها و نهى ها بصورت جمله معترضه، قرار داد، سپس برگشت باصل مطلب و دستور داد كه در موقع قرائت قرآن بخداوند پناه برند.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۱۴، ص: ۵۰

سوره النحل (۱۶): آيات ۱۰۱ تا ۱۰۵ ... ص: ۵۰

اشاره

وَ إِذا بَدَّلْنا آيَةً مَكانَ آيَةٍ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما يُنَزِّلُ قالُوا إِنَّما أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ (۱۰۱) قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هُدىً وَ بُشْرى لِلْمُسْلِمِينَ (۱۰۲) وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّما يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هذا لِسانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ (۱۰۳) إِنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِآياتِ اللَّهِ لا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ (۱۰۴) إِنَّما يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِآياتِ اللَّهِ وَ أُولئِكَ هُمُ الْكاذِبُونَ (۱۰۵)

ترجمه ... ص: ۵۰

و هر گاه آيه اى را بجاى آيه اى قرار دهيم- حال آنكه خداوند به آنچه نازل مى كند داناتر است- گويند: تو نسبت دروغ مى دهى! بلكه اكثر آنها نمى دانند. بگو:

جبرئیل از جانب پروردگارت، بحق نازل کرده است، تا مردم مؤمن را ثابت قدم سازد و هدایت و بشارتی برای مسلمانان باشد. ما می دانیم که آنها می گویند: بشری او را تعلیم می دهد. زبان کسی که چنین نسبتی به او می دهد، غیر فصیح و این قرآن زبان عربی آشکار است. آنان که به آیات خدا ایمان نمی آورند، خداوند هدایتشان نمی کند و برای آنها عذابی دردناک است. تنها کسانی نسبت دروغ می دهند که به آیات خدا ایمان

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۵۱

ندارند و اینان، خودشان دروغگو هستند.

قرائت ... ص: ۵۱

یلحدون: کوفیان- بجز عاصم- بفتح یاء و حاء و دیگران بضم یاء و کسر حاء خوانده اند. هر دو قرائت به یک معنی است. لکن در قرآن مصدر باب افعال بکار رفته و بنا بر این قرائت دوم، مناسبتر است (وَ مَنْ یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحادٍ: حج ۲۵) لسان: در قرائت غیر مشهور «اللسان» آمده است.

لغت ... ص: ۵۱

تبدیل: برداشتن چیزی و گذاشتن چیزی دیگر به جای آن. تبدیل و استبدال و ابدال به یک معنی هستند.

لسان: زبان. عرب به قصیده گوید: «لسان فلان» یعنی زبان فلان کس است.

شاعر گوید:

لسان السوء تهدیها الینا و حنت و ما حسبتک ان تحینا

یعنی: تو قصیده بدی بما اهدا می کنی. گمراه شدی و گمان نمی کردم که گمراه شوی.

مقصود ... ص: ۵۱

اکنون از حالات کافران خبر داده، می فرماید:

وَ إِذا بَدَّلْنا آیَةً مَکانَ آیَةٍ: هر گاه آیه ای را نسخ کنیم و بجای آن آیه ای دیگر قرار دهیم. به این ترتیب که هم آیه را و هم حکم آن را برداریم یا اینکه تنها حکم آن را برداریم و خود آیه را باقی گذاریم.

وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما یُنَزِّلُ: و خداوند به مصالح احکامی که می فرستد داناتر است، بنا بر این در هر زمانی آنچه مصلحت است می فرستد. بدیهی است که مصالح با اختلاف زمانها تغییر می کنند، چنان که با اختلاف اجناس و صفات نیز تغییر می کنند.

قالُوا إِنَّما أَنْتَ مُفْتَرٍ: مشركين مى گويند: تو فقط نسبت دروغ به خداوند مى دهى.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۱۴، ص: ۵۲

ابن عباس گويد: آنها مى گفتند: محمد ص اصحاب خود را مسخره مى كند، امروز آنها را دستورى مى دهد و فردا دستورى ديگر. او دروغگوست و تمام اين حرفها از خود اوست.

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ: بلكه بيشتر آنها نمى دانند كه نسخ از جانب خداست.

يا اينكه نمى دانند كه نسخ جايز است و چرا حكم تغيير مى كند؟

قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ: اى محمد، به آنها بگو كه تغيير حكم را جبرئيل از جانب پروردگارت آورده و حق و صحيح است.

لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا: تا با حجت ها و دلايل

روشن خود، مردم مؤمن را ثابتقدم سازد و بر تصدیق و یقین آنها افزوده شود. مقصود از ثابتقدم کردن آنها این است که آنها را با الطاف و حمایت خویش دعوت می کند که بر ایمان و طاعت استوار بمانند.

وَ هُدىً وَ بُشْرى لِلْمُسْلِمِينَ: و قرآن هدایت و بشارت دهنده مسلمانان است به بهشت و پاداش.

وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّما يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ: ما می دانیم که کفار می گویند: قرآن از جانب خداوند نیست، بلکه بشری او را تعلیم می دهد.

ابن عباس گوید: قریش می گفتند: بلعام- که آهنگری رومی و مسیحی در مکه بود- او را تعلیم می دهد.

ضحاک گوید: مقصود سلمان فارسی است. قریش می گفتند: پیامبر، داستانها را از سلمان فرا می گیرد.

مجاهد و قتاده گویند، مقصود غلامی رومی از «بنی الحضرمی» است که نامش «یعیش» یا «عائش» بود. و کتابی داشت. او اسلام آورد و نیکو مسلمانی بود.

عبد اللّه بن مسلم گوید: در جاهلیت، دو غلام مسیحی بودند از اهالی «عین التمر» که نام یکی از آنها «یسار» و نام دیگری «خیر» و شغلشان تیز کردن شمشیرها بود.

آنها کتابی بزبان خویش داشتند که قرائت می کردند. پیامبر هر گاه از کنار آنها می گذشت، توقف می کرد و به خواندن آنها گوش می داد. قریش گفتند: پیامبر از آنها

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۵۳

یاد می گیرد.

اکنون برای باطل کردن و تکذیب سخن آنها می فرماید:

لِسانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ: زبان کسی که می گویند پیامبر از او چیز می آموزد، عربی فصیح نیست. در اینجا نمی گوید: «عجمی» زیرا این کلمه منسوب است به «عجم» و عجم یعنی غیر عرب. لکن «اعجمی» منسوب است به «اعجم» و او کسی است که زبان فصیح

ندارد، خواه عربی باشد، خواه عجمی. مثلا سیبویه فارسی «عجمی» است اگر چه زبانش، لغت عربی است.

برخی گوینـد: «یلحـدون» به معنای «یرمون الیه و یزعمون» است. یعنی زبان کسـی که گمان می کننـد که بتو قرآن می آموزد، غیر فصیح است و به عربی سخن نمی گوید.

چگونه پیامبر، قرآن را که عالیترین و شـیواترین سـخن است، از او می آموزد؟! وَ هذا لِسانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ: این قرآن به زبان عربی آشـکار است و هیچ تردیدی در آن نیست. هر گاه عرب از آوردن مثل قرآن عاجز باشـند- در حالی که قرآن بزبان آنهاست- چگونه کسـی که زبـان فصـیح نـدارد، می توانـد نظیر آن را بیـاورد و به پیامبر تعلیم دهـد؟! زجاج گویـد: قرآن را بعربی بودن توصیف کرده و منظور این است که صاحب آن، زبانش عربی است.

بدنبال این آیه، در برابر گفتار تهمت آمیز کافران، به تهدید آنها پرداخته، می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِآياتِ اللَّهِ لا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ: ای محمـد، آنـان که به معجزات و دلایـل روشن ایمان نمی آورند، خداوند آنها را بر ایمان استوار نمی دارد و براه بهشت هدایت نمی کند و آنها را عذابی دردناک است.

در اینجـا هـدایت را از مردم بی ایمان سـلب می کنـد. ظاهراً منظور از این هـدایت پاداش ایمان باشـد، نه هـدایتی که به معنای راهنمایی است و برای عموم مردم است.

چنان که در این آیه: أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْناهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمى عَلَى الْهُدى (فصلت ۱۷: ثمود

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۵۴

را راهنمایی کردیم و آنها کوری را بر هدایت ترجیح دادند) همین معنی اراده شده است.

سپس می فرماید: اینها تهمت و افترا می بندند.

إِنَّما يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِآياتِ

اللَّهِ: کسانی تهمت می بندند و چنین دروغهایی را اختراع می کنند که دلائل خدا را قبول ندارند و تصدیق نمی کنند، نه کسانی که اهل ایمان هستند، زیرا ایمان از چنین کارهایی مانع می شود.

وَ أُولئِکَ هُمُ الْکاذِبُونَ: ای محمد، تو دروغگو نیستی، بلکه آنها دروغگو هستند. این جمله، دروغ را بکافران اختصاص و نشان می دهد که دروغگویی یکی از عادات آنهاست. علاوه بر این، در این آیه، نهی و منع از دروغ نیز کرده است، زیرا می گوید: دروغ، کار کسانی است که ایمان ندارند. در روایت است که از پیامبر گرامی سؤال کردند: آیا مؤمن زنا می کند؟ فرمود: ممکن است. پرسیدند: مؤمن دزدی می کند؟ فرمود. ممکن است. پرسیدند: مؤمن دروغ می گوید: فرمود: نه. آن گاه همین آیه را قرائت کرد.

نظم آیات ... ص: ۵۴

در باره اتصال وَ إِذا بَدَّلْنا آیَةً مَکانَ آیَةٍ به سابق، دو وجه گفته اند: ۱- این آیه، دنباله وصف کسانی است که اولیای شیطان هستند و در آیه «عَلَی الَّذِینَ یَتَوَلَّوْنَهُ» وصف آنها گذشت. یعنی آنها دوست شیطانند و در باره آیه ای که بجای آیه ای دیگر قرار می گیرد، می گویند: تو افترا می بندی ۲- این آیه، از سابق جداست و دنباله آیاتی است که در باره کارهای کافران بود. وجه اول بهتر است.

[سوره النحل (۱۶): آیات ۱۰۶ تا ۱۱۰] ... ص : ۵۵

اشاره

مَنْ کَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِیمانِهِ إِلاَّ مَنْ أُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِیمانِ وَ لکِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْکُفْرِ صَدْراً فَعَلَیْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ (۱۰۶) ذلِکَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَیاهَ الدُّنْیا عَلَی الْآخِرَهِ وَ أَنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ (۱۰۷) أُولئِکَ الَّذِینَ طَبَعَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ وَ سَمْعِهِمْ وَ أَبْصارِهِمْ وَ أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ (۱۰۸) لا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِی الْآخِرَهِ هُمُ الْخاسِرُونَ (۱۰۹) ثُمَّ إِنَّ رَبَّکَ لِلَّذِینَ هاجَرُوا مِنْ بَعْدِ ما فُتِنُوا ثُمَّ جاهَدُوا وَ صَبَرُوا إِنَّ رَبَّکَ مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رَحِیمٌ (۱۱۰)

ترجمه: ... ص : ۵۵

آنان که پس از ایمان، بخدا کافر شدند. مگر کسانی که مجبورشان کردند و دلشان به ایمان مطمئن است، ولی کسانی که دلشان برای کفر باز است، غضب خدا بر آنهاست و برای آنها عذابی بزرگ است، زیرا آنها زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح

دادند و خداوند مردم کافر را هدایت نمی کند. خداوند بر دلها و گوشها و چشمهای ایشان مهر زده است و آنان در غفلت هستند. بناچار، در آخرت آنها زیانکار هستند. آن گاه، خداوند برای کسانی که پس از گرفتاری، مهاجرت و جهاد و صبر کردند،- پس از آن گرفتاری- آمرزگار و رحیم است.

قرائت: ... ص : ۵۶

فتنوا: ابن عامر بفتح فاء و تاء و دیگران بضم فاء و کسر تاء خوانده اند.

قرائت دوم به خاطر این است که: آیه در باره افراد ضعیفی مثل صهیب، عمار و بلال است که در مکه گرفتار شدند و آنها را مجبور کردند که مرتد شوند. بعضی از آنها- مثل عمار که بعداً مهاجرت کرد- تقیه کردند.

قرائت اول به خاطر این است که: آنها بر اثر اظهار تقیه، خویشتن را بفتنه افکندند، زیرا هنوز چنین رخصتی از جانب خداوند به آنها داده نشده بود. این رخصت هنگامی به آنها داده شد که آیه: إِنَّ الَّذِینَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَةُ ظالِمِی أَنْفُسِهِمْ ...

إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِینَ ... (نساء ۹۸) و آیه مَنْ کَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِیمانِهِ ... نازل شد.

اعراب: ... ص : ۵۶

مَنْ کَفَرَ بِاللَّهِ: زجاج گوید: در محل رفع و بدل است از «الکاذبون» و مبتداء نیست.

کوفیان گویند: شرط است و جواب آن حذف شده.

مَنْ شَرَحَ بِالْکُفْرِ: مبتداء و خبر آن فَعَلَیْهِمْ غَضَبٌ ...

أَنَّهُمْ فِی الْآخِرَهِ هُمُ الْخاسِرُونَ: ممکن است در محل رفع و فاعل «جرم» باشد. در این صورت، این فعل به معنای «وجب» است و «لا» برای رد کلام سابق است.

ممکن است به معنای «لا بد من انهم فی الآخره ... » باشد و حرف جر حذف شده باشد.

ثُمَّ إِنَّ رَبَّکَ: خبر «ان» «لَغَفُورٌ رَحِیمٌ» است و «ان» تکرار شده و نمونه آن در قرآن بسیار است.

آیه بعد: ثُمَّ إِنَّ رَبَّکَ لِلَّذِینَ عَمِلُوا السُّوءَ نیز چنین است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۵۷

شأن نزول: ... ص : ۵۷

گویند: آیه إِلَّا مَنْ أُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِیمانِ در باره عمار و پدرش یاسر و مادرش سمیه و صهیب و بلال و خباب نازل شده است. اینان مورد شکنجه کفار واقع شدند.

پدر و مادر عمار بقتل رسیدند و عمار، هر چه می خواستند بزبان آورد و نجات یافت. پس از آن خداوند پیامبر را از ماجرا خبر داد، برخی گفتند: عمار کافر شده است. فرمود:

هرگز. عمار از سر تا پایش پر از ایمان است و ایمان با خون و گوشت او در آمیخته است.

عمار با چشم گریان، شرفیاب حضور پیامبر شد. پیامبر فرمود:

- چه پشت سر داری؟

عرض کرد:

- یا رسول اللَّه، بدی و زشتی. من خدایان آنها را به نیکی یاد کردم و خودم را به شما رسانیدم.

پیامبر در حالی که چشمانش را مسح می کرد، فرمود:

- اگر باز هم در چنگ آنها گرفتار شدی، سخن گذشته را تکرار

کن.

این قول از ابن عباس و قتاده است.

مجاهد گوید: در باره مردمی از اهل مکه، نازل شده است که ایمان آورده، بعزم مدینه از مکه خارج شدند. قریش به آنها رسیدند و گرفتارشان کردند و آنها از روی کراهت، سخن کفر بر زبان آوردند.

برخی گفته اند: پدر و مادر عمار، نخستین شهیدان اسلام هستند.

منظور از مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ و مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْراً عبد اللَّه بن سعد بن ابی سرح از قبیله بنی عامر است.

گویند: آیه ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هاجَرُوا ... درباره عیاش ابی ربیعه، برادر رضاعی ابو جهل و ابی جندل بن سهیل بن عمرو و ولید بن مغیره «۱»! و ... افراد دیگری

---

(۱)- در اینجا نام ولید بن مغیره در ردیف مهاجران آمده است، ولی- چنان که قبلا هم گفتیم- وی سرسختانه با اسلام مبارزه کرد و بحال شرک، در مکه بهلاک رسید.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۵۸

از اهل مکه نازل شده است. اینان در چنگ مشرکین گرفتار شدند و به میل آنها سخن گفته، رهایی یافتند، سپس مهاجرت کردند.

مقصود: ... ص : ۵۸

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمانِهِ: درباره تقدیر این جمله اختلاف است. گویند:

خلاصه معنای آن این است: هر کس بخدا کافر شود و از اسلام باز گردد و سینه را برای کفر بگشاید، گرفتار خشم خدا می شود و برای اوست عذابی بزرگ.

إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمانِ: مگر اینکه کسی را اجبار کنند و بزبان اظهار کفر کند و دلش به ایمان، اطمینان داشته باشد. در این صورت، وی را گناهی نیست.

برخی گویند: این آیه، متصل است به آیه پیش. یعنی: کسی نسبت دروغ می دهد که پس از ایمان،

بخدا کافر شده باشد. سپس کسی که مجبورش کرده باشند و دلش از نور ایمان روشن باشد، استثنا می کند و می فرماید:

وَ لکِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْکُفْرِ صَدْراً فَعَلَیْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ: لکن کسانی که قلبشان آمادگی پذیرش کفر دارد، بر آنهاست خشم خداوند و در آخرت، گرفتار عذاب خواهند شد.

اکنون خداوند به عذابی بزرگ، برای آنها اشاره کرده، می فرماید:

ذلِکَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَیاهَ الدُّنْیا عَلَی الْآخِرَهِ: زیرا آنان زندگی زودگذر دنیا و لذائذ آن را بر زندگی جاودانی آخرت، ترجیح دادند و هر چه کردند، برای دنیا کردند، نه برای آخرت.

وَ أَنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ: و خداوند مردم کافر را هدایت نمی کند و براه بهشت راهنمایی نمی کند.

أُولئِکَ الَّذِینَ طَبَعَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ وَ سَمْعِهِمْ وَ أَبْصارِهِمْ: خداوند بر دلها و گوشها و دیده های آنان مهر زده است. درباره معنای «مهر زدن بر دل و گوش و چشم» در سوره بقره، سخن گفته ایم.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۵۹

وَ أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ: و اینان در غفلت به سر می برند. با اینکه آنها بطور کامل در غفلت نیستند و به خاطرات خود توجه دارند، آنها را غافل معرفی می کند، علت این است که به سر انجام کار خود در آخرت، توجه ندارند. برخی گویند: مقصود این است که آنها بمنزله افراد غافل هستند و این خود مذمت و نکوهشی است برای آنها.

لا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِی الْآخِرَهِ هُمُ الْخاسِرُونَ: این جمله، زیانکاری آنها را با تأکید بیان می دارد، زیرا آنها بواسطه محرومیت از بهشت و نعمتهای آن و بواسطه گرفتاری در عذاب جهنم، براستی زیانی بزرگ تحمل می کنند.

ثُمَّ إِنَّ رَبَّکَ لِلَّذِینَ هاجَرُوا مِنْ بَعْدِ ما

فُتِنُوا ثُمَّ جاهَدُوا وَ صَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رَحِيمٌ: آنان که در راه خدا عذاب دیدند و برای رهایی از شر مشرکین سخن کفر بر زبان آوردند، سپس مهاجرت کردند و با شکیبایی در خدمت پیامبر، به جهاد پرداختند، خداوند نسبت به آنها آمرزگار و رحیم است.

نظم آیات: ... ص : ۵۹

آیه اخیر مربوط است به إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمانِ خداوند بیان می کند که پس از اظهار کفر و رهایی از دست کفار و مهاجرت و جهاد، آنها را از آمرزش و رحمت خود برخوردار می سازد. این نظر از ابو مسلم است.

برخی گویند: نظر به اینکه در آیه پیش درباره زیانکاران سخن گفته بود، اکنون درباره مهاجرین مجاهد که تجارتشان سودمند است، سخن می گوید.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۶۰

[سوره النحل (۱۶): آیات ۱۱۱ تا ۱۱۵] ... ص : ۶۰

اشاره

يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجادِلُ عَنْ نَفْسِها وَ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ (۱۱۱) وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً قَرْيَةً كانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيها رِزْقُها رَغَداً مِنْ كُلِّ مَكانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذاقَهَا اللَّهُ لِباسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِما كانُوا يَصْنَعُونَ (۱۱۲) وَ لَقَدْ جاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذابُ وَ هُمْ ظالِمُونَ (۱۱۳) فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالاً طَيِّباً وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۱۱۴) إِنَّما حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ ما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۵)

ترجمه: ... ص : ۶۰

روزی بیاید که هر کسی از خویشتن دفاع کند و هر کس سزای عمل خود را می برد و آنها ستم نمی بینند و خداوند درباره قریه ای مثل می زند که مردم آن در

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۶۱

امن و آرامش بودند و روزی فراوان، از هر جا برای آنها می آمد و کفران نعمتهای خدا کردند و خداوند بواسطه کردارشان، بر آنها لباس گرسنگی و ترس پوشانید.

پیامبری از خودشان نزد آنها آمد و آنها وی را تکذیب کردند و در حالی که ستمکار بودند، عذاب، گریبانگیرشان شد. از آنچه خداوند روزی شما کرده است، بخورید که حلال و پاکیزه است و شکر نعمت خدا را بجا آورید، اگر او را می پرستید.

همانا مردار و خون و گوشت خوك و آنچه نام غیر خدا بر آن یاد شده بر شما حرام کرده است و هر که ناچار شود، در حالی که زیاده روی و تجاوز نکند، خداوند آمرزگار و رحیم است.

قرائت: ... ص : ۶۱

و الخوف: عباس بن فضل بنقل از ابی عمرو این کلمه را به نصب و دیگران به جر خوانده اند: نصب آن بنا بر این است که عطف بر لباس الجوع و جر آن بنا بر این است که عطف بر «الجزع» باشد و همین اولی است.

لغت: ... ص : ۶۱

انعم: جمع «نعمه» مثل «شده و اشد» برخی گویند: جمع «نعم» است مثل «عفن و اغصن». برخی گویند: مفرد آن «نعماء» است. مثل «بأساء و ابؤس» اذاقها اللَّه: معنای حقیقی آن «خداوند قریه را چشانید» است. لکن در اینجا معنای استعاری آن مراد است. یعنی پوشانید آن را. مثل «ارکب هذا الفرس و ذقه» یعنی: این اسب را سوار شو و او را بیازمای. شاعر گوید:

فذاق فاعطته من اللین جانباً کفی و لها ان یغرق السهم حاجز

یعنی: کمان را آزمود. این کمان به اندازه کافی در اختیار بود و تیر را به شدت رها می کرد.

دیگری گوید:

و ان اللَّه ذاق حلوم قیس فلما رأی خفتها قلاها

خداوند بردباریهای طایفه قیس را آزمود و چون بی حلمی آنها را مشاهده کرد، آنها را طرد کرد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۶۲

اعراب: ... ص : ۶۲

يَوْمَ تَأْتِي: نصب «یوم» یا بخاطر این است که لَغَفُورٌ رَحِيمٌ در آن عمل کرده یا به تقدیر «اذکر» است.

مقصود: ... ص : ۶۲

يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجادِلُ عَنْ نَفْسِها: چون روز قیامت فرا رسد، همه افراد برای دفاع از خویش با فرشتگان به جدال و بحث پرداخته، دلائلی می آورند که قابل قبول نیست. می گویند: به خدا سوگند، ما مشرک نبوده ایم. پیروان آنها هم می گویند:

پروردگارا، اینان ما را گمراه کردند. پس عذاب آنها را زیاد کن.

وَ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ: هر كس جزاى نيك و بد خود را مى گيرد و ستمى بكسى نميشود.

وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا: خداوند مثلى مى زند.

قَرْيَةً كانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً: درباره قريه اى كه مردم آن در امنيت كامل به سر- مى برند و با اطمينان خاطر زندگى مى كردند و نيازى به تغيير مكان و نقل و انتقال نداشتند، زيرا ترسى نداشتند و از لحاظ زندگى در تنگى نبودند.

يَأْتِيها رِزْقُها رَغَداً مِنْ كُلِّ مَكانٍ: روزى فراوان، از جاها و بلاد ديگر، براى آنها آورده مى شد. چنان كه مى فرمايد: يُجْبى إِلَيْهِ ثَمَراتُ كُلِّ شَيْ ءٍ (قصص ۵۷:

هر گونه ميوه اى در آنجا جمع مى شد) فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ: مردم اين قريه، به نعمت هاى خداوند كفر ورزيدند و شكر آنها را بجاى نياوردند.

فَأَذاقَهَا اللَّهُ لِباسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِما كانُوا يَصْنَعُونَ: خداوند آنها را گرفتار گرسنگى ترس و بيم كرد و اين بر اثر كردار زشتشان بود.

در اينجا اثر ترس و گرسنگى را لباس ناميده است، زيرا اثر گرسنگى و لاغرى مانند لباس، بر بدن انسان ظاهر ميشود. برخى گويند: همانطورى كه لباس بدن را فرا مى گيرد، آنها را گرسنگى و ترس فرا گرفت.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير

القرآن، ج ۱۴، ص: ۶۳

ابن عباس و مجاهد و قتاده گویند: مقصود از این قریه، مکه است که خداوند هفت سال مردم آن را گرفتار گرسنگی و بدبختی کرد، تا آنجا که ظرفهای پوستین و پشمهای آغشته بخون و حشرات بدن حیوانات را می خوردند و در عین حال از پیامبر و یارانش بیمناک بودند. این جریان هنگامی بود که پیامبر درباره آنها نفرین کرد و از خداوند مسألت داشت که قوم «مضر» را همچون قوم یوسف، هفت سال دچار قحطی و بدبختی کند.

برخی گویند: مقصود قریه ای است که پیش از پیامبر اسلام، خداوند پیامبری بسوی آنها فرستاد و آنها کافر شدند و او را کشتند و خداوند آنها را گرفتار عذاب کرد.

وَ لَقَدْ جاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ: خداوند بسوی مردم آن قریه، یعنی مکه، پیامبری از خودشان فرستاد، تا از او پیروی کنند.

فَكَذَّبُوهُ: آنها وی را تکذیب و نبوتش را منکر شدند.

فَأَخَذَهُمُ الْعَذابُ وَ هُمْ ظالِمُونَ: آنها در حالی که ستمکار بودند، بعذاب ترس و گرسنگی- که در آیه پیش بیان شد- و شکستهای بدر و ... گرفتار شدند.

کسانی که قریه را جای دیگری غیر از مکه دانسته اند، می گویند: این آیه هم شرح حال مردم همان قریه است.

اکنون مؤمنین را مخاطب ساخته، می فرماید:

فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّباً: اگر چه صیغه امر بکار برده، ولی منظور، اباحه است یعنی شما می توانید از غنیمتها و دیگر روزیهای حلال استفاده کنید.

وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ: و شکر نعمتهایی که برای شما آفریده و بر شما حلال کرده است، بجای آورید.

إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ: اگر خدای یکتا را پرستش می کنید.

إِنَّما حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ ما أُهِلَّ

...

تفسیر دو آیه فوق در سوره بقره، آمده است (رجوع شود به آیه های ۱۷۲ و ۱۷۳).

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۶۴

[سوره النحل (۱۶): آیات ۱۱۶ تا ۱۱۹] ... ص : ۶۴

اشاره

وَ لا تَقُولُوا لِما تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هذا حَلالٌ وَ هذا حَرامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لا يُفْلِحُونَ (۱۱۶) مَتاعٌ قَلِيلٌ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ (۱۱۷) وَ عَلَى الَّذِينَ هادُوا حَرَّمْنا ما قَصَصْنا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ ما ظَلَمْناهُمْ وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۱۸) ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذلِكَ وَ أَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۹)

ترجمه: ... ص : ۶۴

برای آن توصیف های دروغی که زبانهایتان می کند، نگویید: این حلال و این حرام است، که دروغ بخدا ببندید. کسانی که دروغ به خدا بندند، رستگار نمیشوند.

بهره ای ناچیز است و برای آنهاست عذابی دردناک. و بر یهودیان آنچه را از پیش برای تو نقل کرده ایم، حرام کردیم. ما ستمشان نکرده ایم، بلکه خودشان در حق خود ستم کردند.

آن گاه پروردگارت نسبت به کسانی که از روی نادانی بدی کرده و از پی آن توبه ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۶۵

آورده و بصلاح آمده اند، پروردگارت از پی آن، آمرزگار و رحیم است.

اعراب: ... ص : ۶۵

مَتاعٌ قَلِيلٌ: خبر برای مبتدای محذوف، یعنی «متاعهم بهذا الذی فعلوه متاع قلیل».

مقصود: ... ص : ۶۵

سابقاً درباره چیزهای حلال و چیزهای حرام، سخن گفت. اکنون دستور می- دهد که از مخالفت دستورهای او خودداری کنند. از اینرو میفرماید:

وَ لا تَقُولُوا لِما تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هذا حَلالٌ وَ هذا حَرامٌ: چیزهایی را که زبانهای شما بدروغ آنها را حلال یا حرام شمرده اند، حلال یا حرام نشمارید و نگویید: مردار حلال است و شتری که ده شکم زاییده، حرام است.

لِتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ: و با این سخن، نسبت دروغ به خدا ندهید و احکامی که زاییده فکر شماست بخداوند متعال نبندید.

إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لا يُفْلِحُونَ: زیرا کسانی که به خداوند نسبت دروغ می دهند، از عذاب خدا نجات نمی یابند و خیری نمی بینند.

مَتاعٌ قَلِيلٌ: در این دنیا چند روزی بیشتر، از متاع اندک آن بهره مند نمیشوند.

وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ: اما در آخرت، گرفتار عذابی دردناک خواهند شد.

وَ عَلَى الَّذِينَ هادُوا حَرَّمْنا ما قَصَصْنا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ: و بر یهودیان حرام کردیم، چیزهایی که قبلا برای تو شرح دادیم. مقصود مطالبی است که در سوره انعام ذکر شده است. در آنجا فرمود: وَ عَلَى الَّذِينَ هادُوا حَرَّمْنا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ (انعام ۱۴۶: و بر یهودیان حرام کردیم هر ناخن داری را ...) این معنی از حسن و قتاده و عکرمه است. بدیهی است که سوره انعام پیش از این سوره، نازل شده است.

وَ ما ظَلَمْناهُمْ: ما از این راه، بر آنها ظلمی روا نداشتیم.

وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ: بلکه آنها از راه معصیت و کفران نعمتها و انکار انبیاء بخود ظلم کردند و سزاوار شدند که چیزهای حلال

بر آنها حرام گردد،

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۱۴، ص: ۶۶

زيرا بر اثر رفتارهاى زشت، مصلحتها تغيير كرد.

اكنون درباره آنهايى كه بر اثر وعد و وعيد الهى توبه كنند، مى فرمايد:

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذلِكَ وَ أَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رَحِيمٌ: اى محمد، پروردگار تو نسبت به كسانى كه از روى نادانى كار زشتى مى كنند، سپس توبه كرده، در صدد اصلاح نيت و رفتار خود برمى آيند، آمرزگار و رحيم است.

بديهى است كه جهالت انسان را بكار زشت دعوت مى كند، همانطورى كه دانايى انسان را به نيكى فرا مى خواند. برخى گويند: جهالت آنها از خود زشتيها يا از كيفر آنهاست. برخى گويند: جهالت اين است كه انسان بكار زشتى اقدام كند و بخود وعده دهد كه از آن توبه خواهد كرد.

در آيه فوق «إِنَّ رَبَّكَ» بمنظور تأكيد، و نيز بازگشت ضمير «من بعدها» به عملى كه از شخص سر زده، تكرار شده است.

نظم آيات: ... ص : ۶۶

آيه وَ عَلَى الَّذِينَ هادُوا حَرَّمْنا ما قَصَصْنا ... متصل است به آنچه كه قبلا حرام يا حلال شمرده شده است، تا بيان كند كه چيزهايى كه يهوديان حلال يا حرام مى شمردند، در تورات نبوده، چنان كه در قرآن هم نيست.

برخى گويند: منظور بيان اين مطلب است كه: هر گاه بر يهوديان، بواسطه معصيتشان همه چيز حرام نشده است، چگونه بر مسلمانان حرام ميشود؟

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۱۴، ص: ۶۷

[سوره النحل (۱۶): آيات ۱۲۰ تا ۱۲۴] ... ص : ۶۷

اشاره

إِنَّ إِبْراهِيمَ كانَ أُمَّةً قانِتاً لِلَّهِ حَنِيفاً وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۲۰) شاكِراً لِأَنْعُمِهِ اجْتَباهُ وَ هَداهُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۲۱) وَ آتَيْناهُ فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۱۲۲) ثُمَّ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۲۳) إِنَّما جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ فِيما كانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۲۴)

ترجمه: ... ص : ۶۷

ابراهیم، پیشوایی بود، برای خداوند نیایشگر و براه راست. و از مشرکان نبود. سپاسگزار نعمتهای خداوند. خدا او را برگزید و براه راست هدایت کرد.

در این جهان باو نیکی دادیم و در آخرت از صالحان است. آن گاه بتو وحی کردیم که از کیش ابراهیم که براه راست بود و مشرک نبود، پیروی کنی. همانا «روز شنبه» بر کسانی لازم شمرده شد که در باره آن اختلاف کردند. پروردگار تو، در روز قیامت در میان آنها، در باره آنچه در آن اختلاف می کرده اند، حکم خواهد کرد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۶۸

مقصود: ... ص : ۶۸

إِنَّ إِبْراهِيمَ كانَ أُمَّةً قانِتاً لِلَّهِ حَنِيفاً: در باره معنای «امه» اختلاف است. برخی گویند: یعنی مقتدا و معلم خیر. ابن اعرابی گوید: «امه» یعنی مرد عالم. بیشتر مفسران قرآن نیز همین نظر را تأیید می کنند. قتاده گوید: یعنی، پیشوای هدایت. برخی گویند: علت اینکه ابراهیم را «امه» نامیده اند، این است که قوام و پایداری امت بوجود اوست. برخی گویند: علت این است که وی به اصلاح عمل امت، قیام کرده است. مجاهد گوید: علت این است که او در عصر خود تنها فرد یگانه پرست بوده و بنا بر این «امت توحید» منحصر در وجود مبارك او بوده است، دیگران همگی کافر بوده اند.

در باره معنای «قانت» ابن مسعود گوید: یعنی کسی که مطیع خداست و همواره بعبادت مشغول است. حسن گوید: یعنی نمازگزار.

حنیف، یعنی در راه طاعت و اسلام، مستقیم بود و به بیراهه نمی رفت.

آری چنین بود قهرمان توحید:

- معلم خیر، عالم، مطیع خدا و براه راست.

وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ: او اهل شرك نبود، بلکه یکتا پرست بود.

شاكِراً لِأَنْعُمِهِ

اجْتَباهُ وَ هَداهُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ: او به نعمتهای خدا معترف بود و شکر گزاری می کرد. خداوند او را از میان مردم اختیار کرد و برسالت و رهبری انسانها برگزید و او را براه راست- یعنی اسلام و توحید- رهنمون گشت.

وَ آتَیْناهُ فِی الدُّنْیا حَسَنَةً: ما در این جهان باو نعمتی نیکو بخشیدیم تا خودش و اولادش خوشدل باشند. این نعمت، همان است که ما می گوییم: «خدایا بر محمد و آلش درود فرست، هم چنان که بر ابراهیم و آلش درود فرستادی.»

حسن گوید: این نعمت، رسالت و نبوت است.

قتاده گوید: این نعمت این است که پیروان هر دینی ابراهیم را دوست می دارند.

برخی گویند: مقصود این است که خداوند همه جا ستایشگر اوست. خداوند او را می ستاید: وی همواره خدا را اطاعت کرد و در راه تحصیل خشنودیش کوشید تا امام و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۶۹

مقتدای خلق شد و مردم بنور او هدایت یافتند.

برخی گویند: این نعمت، همان است که خداوند دعای وی را اجابت کرد و نبوت را در فرزندانش قرار داد.

وَ إِنَّهُ فِی الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِینَ: او در آخرت از مردم شایسته است.

در اینجا مناسب بود، ابراهیم را در عالیترین درجه صلاحیت و شایستگی قرار دهد، زیرا موقعیت او چنین اقتضایی را داشت، لکن چنین نکرد، تا مردم را به شایستگی ترغیب کند و نشان دهد که مردم صالح، با پیامبران در یک ردیفند.

این خود برای مردم صالح افتخاری بزرگ است که ابراهیم خلیل با همه عظمت مقامی که دارد، از آنها باشد. گذشته از این، خداوند، پیامبر اسلام را نیز دعوت می کند که از کیش ابراهیم پیروی کند و

خود را در همان صفی قرار دهد که ابراهیم از آنهاست.

ثُمَّ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّهَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً: آن گاه، ای محمد، بتو وحی کردیم که از کیش ابراهیم- که در دعوت بتوحید و مبارزه با بتها براه راست بود- پیروی کنی.

وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ: او از اهل شرک نبود.

پرسش:

گفته اند: پیامبر ما افضل از ابراهیم است. چرا در اینجا خداوند امر کرده است که از ابراهیم که مقامش پایینتر است پیروی کند؟! پاسخ:

شکی نیست که ابراهیم، پیش از پیامبر اسلام، راه توحید و حقجویی را سپرده است. پیامبر اسلام، اگر چه افضل از ابراهیم است، لیکن دنباله رو اوست و این مانعی ندارد.

إِنَّما جُعِلَ السَّبْتُ عَلَی الَّذِینَ اخْتَلَفُوا فِیهِ: حسن گوید: یعنی «روز شنبه» وسیله لعن و مسخ کسانی شد که در باره آن اختلاف کرده، نخست حرام، سپس حلال شمردند. از اینرو خداوند آنها را لعن و مسخ کرد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۷۰

ممکن است منظور این باشد که چون در روز شنبه از شکار ماهی ممنوع شده بودند، روز جمعه، تورهای ماهیگیری را به آب می انداختند تا ماهی ها در آن جمع شوند، سپس روز یکشنبه، تور را با ماهی ها از آب بیرون می آوردند. اختلاف آنها در باره همین کار بود.

مجاهد و ابن زید گویند: یعنی یهودیان مأمور شدند که احترام روز شنبه را حفظ کنند، زیرا به آنها دستور داده شده بود که جمعه را احترام کنند و آنها در این باره اختلاف کرده بودند.

برخی گویند: یهودیان و مسیحیان در باره «روز شنبه» اختلاف کردند. گروهی می گفتند: بهترین روزها شنبه است که خداوند در آن روز از خلقت اشیا

فارغ شد و گروهی می گفتند: بهترین روزهای هفته، یکشنبه است که روز شروع آفرینش است.

وَ إِنَّ رَبَّکَ لَیَحْکُمُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ فِیما کانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ: روز قیامت که فرا رسید، خداوند در مورد مسائل دینی که در باره آنها اختلاف می کردند، حکم خواهد کرد و حق و باطل را تمیز خواهد داد. آن گاه معلوم خواهد شد که کدام دسته بر حق و کدام دسته، بر باطل بوده اند.

نظم آیات: ... ص : ۷۰

وجه اتصال آیه اخیر، به آیات سابق این است که: خداوند در آیه سابق امر کرد که مردم از حق پیروی کنند و در باره آن اختلاف نکنند. در این آیه نشان می دهد که چگونه بر مردمی که از پیروی حق خودداری کردند و درباره آن باختلاف افتادند، سختگیری کرد و آنها را در تنگی و سختی قرار داد.

ابو مسلم گوید: یهودیان و مسیحیان، ابراهیم را از خود می دانستند. خداوند این ادعا را رد کرد. سپس در آیه بعد، برد مطلبی دیگر پرداخت. آنها تعظیم «روز شنبه» را بر خود لازم می شمردند و فکر می کردند، نسخ این حکم، ممکن نیست.

لکن خداوند به آنها خاطر نشان می کند که این عقیده هم مانند عقیده سابق، غلط و بی اساس است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۷۱

[سوره النحل (۱۶): آیات ۱۲۵ تا ۱۲۸] ... ص : ۷۱

اشاره

ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ (۱۲۵) وَ إِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَیْرٌ لِلصَّابِرِینَ (۱۲۶) وَ اصْبِرْ وَ ما صَبْرُکَ إِلاَّ بِاللَّهِ وَ لا تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ وَ لا تَکُ فِی ضَیْقٍ مِمَّا یَمْکُرُونَ (۱۲۷) إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِینَ اتَّقَوْا وَ الَّذِینَ هُمْ مُحْسِنُونَ (۱۲۸)

ترجمه: ... ص : ۷۱

با حکمت و موعظه نیکو براه پروردگارت دعوت کن و با آنچه بهتر است با آنها بگفتگو پرداز. خداوند به کسانی که از راهش منحرف شده اند و به کسانی که هدایت شده اند، داناتر است. اگر آنها را کیفر دهید، برابر کردارشان آنها را مجازات کنید و اگر صبر کنید، صبر برای صابران بهتر است. و صبر کن که صبر تو جز بتوفیق خداوند نیست و بر آنها غمگین نباش و از نیرنگ آنها دلتنگ نشو. خداوند با پرهیزکاران و با کسانی است که نیکوکارند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۷۲

قرائت: ... ص : ۷۲

ضیق: ابن کثیر این کلمه را در اینجا و در سوره نمل به کسر ضاد و دیگران بفتح ضاد خوانده اند. فتح ضاد به این مناسب است که در اصل «ضیّق» بوده سپس مخفف شده.

ممکن است به معنای مصدر باشد.

برخی گفته اند: هر دو بیک معنی هستند.

ابو علی گوید: هر گاه بفتح ضاد هم بخوانیم، بهتر است مصدر باشد، نه صفت.

ابو عبیده گوید: «ضیق» به کسر، تنگی معاش و «ضَیْق» بفتح، تنگی دل است.

مقصود: ... ص : ۷۲

اکنون خداوند پیامبر خود را امر می کند که مردم را دعوت به حق کند.

می فرماید:

ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ: مردم را بوسیله قرآن، بدین خداوند دعوت کن، زیرا دین، یگانه راه رسیدن بخشنودی خداوند است.

در اینجا قرآن را حکمت نامیده است، زیرا بمنزله سدی است در برابر فساد و امور ناپسند.

برخی گویند: حکمت، یعنی شناسایی نیک و بد و صلاح و فساد کارها، زیرا از برکت شناسایی است که از فساد جلوگیری می شود و مردم براه صواب و راستی و کارها و گفتارهای نیکو و پسندیده، راه می یابند.

وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ: همچنین مردم را از راه موعظه نیکو براه خدا دعوت کن.

موعظه نیکو یعنی ترغیب و تشویق مردم به ترک زشتیها و به انجام کارهای پسندیده. بطوری که زشتی ها در نظر آنها تنفر آور و نیکی ها در نظر آنها لذتبخش جلوه کند. واعظ نیکو سخن، دلهای مردم را نرم می کند و بذر خشوع و خضوع را در دلهای مردم می افشاند.

ابن عباس گوید: حکمت یعنی نبوت و موعظه حسنه، موعظه های قرآنی است.

وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ: و بوسیله قرآن که بهترین دلیلهاست، با آنها

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۷۳

به بحث و گفتگو

بپرداز.

مقصود این است که عفریت شرک را در نهاد مشرکین بکام هلاک افکن و با مدارایی و ملایمت، آنها را نصیحت کن تا ترا اجابت کنند و براه خدا آیند. «جدل» یعنی از راه استدلال، نیروی خصومت و مخالفت مخالف را در هم شکستن و او را براه راست آوردن.

برخی گویند: مقصود این است که باندازه قدرت فهم و تحملشان با آنها بحث و گفتگو کند، نه بیشتر، چنان که در حدیث آمده است: ما پیامبران مأموریم که با مردم بقدر عقلشان سخن گوییم. «۱»

إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیلِهِ: خداوند به کسی که از راه دین، منحرف و گمراه شده است، داناتر است.

وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ: و نیز بحال کسانی که برای هدایت پذیری، استعداد و آمادگی دارند، آگاه تر است. چنین خدایی صلاح حال مردم را بهتر می داند و آنچه در باره آنها امر می کند، صلاح است.

وَ إِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ: اگر خواستید کسی را مجازات کنید، به اندازه خطایش او را مجازات کنید، نه بیشتر.

شعبی و قتاده و عطا گویند: بعد از آنکه مشرکین در جنگ احد، کشتگان احد را مثله کردند و شکم حمزه را شکافتند و هند، جگر او را بیرون آورد و دیگران گوش و بینی او را بریدند، مسلمانان گفتند: اگر بر آنها دست یافتیم، زندگان آنها را هم مثله خواهیم کرد، تا چه رسد به مردگان آنها. از اینرو این آیه نازل شد.

مجاهد و ابراهیم و ابن سیرین گویند: این آیه عام است و شامل هر ظلمی- اعم از غضب و ... - می شود.

حسن گوید: این آیه، پیش از آنکه پیامبر مأمور جنگ

با همه مشرکان گردد، نازل شده است. در این آیه، فقط مأمور می شود با کسانی بجنگد که با او جنگیده اند.

نظیر فَإِنْ قاتَلُوکُمْ فَاقْتُلُوهُمْ (بقره ۱۹۱: اگر با شما جنگیدند، آنها را بکشید).

-(۱)

امرنا معاشر الانبیاء ان نکلم الناس علی قدر عقولهم.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۷۴

وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَیْرٌ لِلصَّابِرِینَ: اگر دست از مجازات آنها بردارید و شکیبایی کنید و تلخی صبر را بچشید، بهتر است، زیرا پاداش آن بزرگ است.

وَ اصْبِرْ وَ ما صَبْرُکَ إِلَّا بِاللَّهِ: ای محمد، در ابلاغ رسالت، صبر کن و آزار و اذیتها را تحمل کن و مطمئن باش که خداوند ترا بر صبوری و بردباری توفیق می دهد و کارها را برای تو آسان می کند.

برخی گویند: یعنی چیزهایی که صبر لازم دارند، بر آنها صبر کن که خدا ترا توفیق می دهد.

وَ لا تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ: و از اعراض مشرکین، غمگین مباش، زیرا سرانجام بر آنها پیروز می شوی و اگر آنها اعراض می کنند، بر تو ملامتی نیست. تو به وظیفه خود عمل کردی و امر خدا را بمردم رسانیدی.

برخی گویند: یعنی بر کشتگان احد غمگین مباش، زیرا خداوند مقام آنها را بالا برده و در بهشت جای داده است.

وَ لا تَکُ فِی ضَیْقٍ مِمَّا یَمْکُرُونَ: از اینکه آنها با تو و یارانت، نیرنگ می کنند، دلتنگ نباش، زیرا خداوند نیرنگشان را بخودشان باز می گرداند و شما را از شر ایشان حفظ می کند.

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِینَ اتَّقَوْا: خدا با کسانی است که از شرک و زشتی ها و گناهان کبیره بپرهیزند و آنها را یاری و حفظ می کند.

وَ الَّذِینَ هُمْ مُحْسِنُونَ: و با کسانی است که نیکوکار باشند.

حسن گوید: یعنی از آنچه

بر آنها حرام است می پرهیزند و در آنچه بر آنها واجب است، نیکوکارند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۷۵

سوره بنی اسرائیل ... ص : ۷۵

اشاره

(آغاز جزء پانزدهم) تمام این سوره مکی است، بجز، پنج آیه آن:

۱- لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ ...

۲- لا تَقْرَبُوا الزِّنی ...

۳- أُولئِکَ الَّذِینَ یَدْعُونَ ...

۴- أَقِمِ الصَّلاهَ ...

۵- وَ آتِ ذَا الْقُرْبی ...

این قول از حسن است.

قتاده و معدل- بنقل از ابن عباس- گویند: آیات مدنی سوره از وَ إِنْ کادُوا لَیَفْتِنُونَکَ ... تا وَ قُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ ... (۷۳ تا ۸۰) یعنی هشت آیه است.

شماره آیات: ... ص : ۷۵

بنا بر شماره کوفیان، ۱۲۱ آیه و بنا بر شماره دیگران ۱۱۰ آیه است. بنا بر شمارش کوفیان لِلْأَذْقانِ سُجَّداً ... (۱۰۷) یک آیه است.

فضیلت سوره: ... ص : ۷۵

ابی بن کعب، از پیامبر گرامی نقل کرده است که:

- هر کس سوره بنی اسرائیل را قرائت کند و هنگام خواندن آیه ای که درباره پدر و مادر است، دچار رقت قلب شود، در بهشت اجری به او داده می شود که برابر دو هزار و چهار صد پیمانه و هر پیمانه ای از تمام نعمتهای دنیا بهتر است.

حسن بن ابی العلا از امام صادق (ع) روایت کرده است که:

ترجمه مجمع البيان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۷۶

- هر کس سوره بنی اسرائیل را در هر شب جمعه بخواند، نمی میرد تا قائم (ع) را درک کند و از اصحاب و یارانش باشد.

تفسیر: ... ص : ۷۶

خداوند سوره نحل را بیادی از پیامبر گرامی اسلام، خاتمه داد. اکنون سوره بنی اسرائیل را بیاد او و شرح سفر ملکوتی وی به «مسجد الاقصی» آغاز کرده، می فرماید:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۷۷

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۱ تا ۳] ... ص : ۷۷

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

سُبْحانَ الَّذِی أَسْرى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِی بارَكْنا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آياتِنا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۱) وَ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ وَ جَعَلْناهُ هُدىً لِبَنِی إِسْرائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِی وَكِيلًا (۲) ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كانَ عَبْداً شَكُوراً (۳)

ترجمه: ... ص : ۷۷

منزه است کسی که شبی بنده خود را از مسجد الحرام به مسجد الاقصی- که اطرافش را مبارک ساخته ایم- برد، تا آیات خود را نشانش دهیم. خداوند شنوا و بیناست. موسی را کتاب دادیم و کتابش را وسیله هدایت بنی اسرائیل قرار دادیم که غیر از من ذریه کسانی را که با نوح سوار کردیم، مورد اعتماد قرار ندهند. نوح بنده ای سپاسگزار بود.

قرائت: ... ص : ۷۷

الا تتخذوا: ابو عمرو این کلمه را به یاء و دیگران بتاء خوانده اند. قرائت اول بخاطر این است که: آیه در مقام خطاب نیست و ضمیر آن به «بنی اسرائیل» باز- می گردد. قرائت دوم، از باب انصراف از غیبت به خطاب است و از لحاظ معنی، با قرائت

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۷۸

نخست تفاوتی ندارد.

اعراب: ... ص : ۷۸

سبحان: مفعول مطلق برای فعل محذوف.

أَلَّا تَتَّخِذُوا: در این باره، سه وجه محتمل است:

۱- «ان» ناصبه و معنای آن «کراهه ان یتخذوا من دونی وکیلا» است.

۲- «ان» بمعنای «ای» است، زیرا بعد از کلام تام آمده و معنای آن «ای لا تتخذوا» است.

۳- «ان» زایده و تقدیر آن «قلنا لا تتخذوا» است.

ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنا: ممکن است مفعول دوم «أَلَّا تَتَّخِذُوا» باشد، زیرا این فعل، دو مفعول می گیرد، بنا بر این، کلمه «وکیلا» در معنی جمع است. مثل «وَ حَسُنَ أُولئِكَ رَفِيقاً».

احتمال دیگر این است که منادی باشد به تقدیر «یا ذریه من ... »

ممکن است این کلمه را مرفوع بخوانیم تا بدل از ضمیر «لا تتخذوا» یا مجرور بخوانیم تا بدل از «بنی اسرائیل» باشد.

شأن نزول: ... ص : ۷۸

گفته اند: این آیه درباره رفتن پیامبر، از مکه بمسجد الاقصی نازل شده است.

پس از آنکه پیامبر اسلام نماز مغرب و عشا را در مسجد الحرام خواند، معراجش آغاز گردید و همانشب مراجعت کرد و نماز صبح را نیز در مسجد الحرام خواند.

بر طبق این آیه، پیامبر اسلام، شبانگاه از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی برده می شود. این قسمت مورد اتفاق همه مسلمانان است.

برخی احتمال داده اند که سفر پیامبر، روحانی بوده و در خواب صورت گرفته است، لکن این احتمال باطل است، زیرا خواب دیدن، معجزه نیست و نمی تواند برهانی باشد.

روایات بسیاری وارد شده است که داستان معراج آسمانی پیامبر را به تفصیل

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۷۹

شرح می دهند. بسیاری از صحابه، مثل ابن عباس، ابن مسعود، جابر بن عبد اللّه، حذیفه، عایشه، ام هانی و ... این روایات را از پیشوای بزرگ اسلام نقل کرده اند. بعضی

از راویان، مطالب بیشتری نقل کرده اند و برخی کمتر. این مطالب را می توان به چهار دسته تقسیم کرد:

۱- دسته ای از مطالب، بخاطر تواتر اخبار، قطعی و یقینی هستند.

۲- دسته ای دیگر، مطالبی است که مورد قبول عقل است و با اصول ناسازگار نیست. ما این مطالب را تجویز می کنیم و قطع داریم که در بیداری بوده است نه در خواب.

۳- پاره ای از مطالب با اصول دین سازگار نیست، لکن ممکن است آنها را طوری تأویل کنیم که مخالفتی نداشته باشد. بهتر این است که این مطالب را بنحوی که با اصول سازگار باشد، تأویل کنیم.

۴- پاره ای دیگر، بر حسب ظاهر نادرست بوده، به هیچ وجه قابل تأویل نیستند.

این مطالب را بهتر است قبول نکنیم.

دسته اول که قطعی و یقینی است، این است که فی الجمله، پیامبر گرامی اسلام مسافرتی کرده است. دسته دوم این است که پیامبر، در آسمانها گردش کرد و پیامبران و عرش و سدره المنتهی و بهشت و جهنم و ... را دید. دسته سوم این است که: وی گروهی را دید که از نعمتهای بهشت، برخوردارند و گروهی را مشاهده کرد که گرفتار عذاب آتش هستند. این دسته را اینطور توجیه می کنیم که پیامبر صفت یا نام آنها را مشاهده کرده است. دسته چهارم این است که او آشکارا با خداوند سخن گفت و خدا را بچشم دید و بر تخت خداوندی در کنارش نشست و ... پذیرفتن این مطالب، موجب تشبیه خداوند بموجودات جسمانی است و خداوند منزه از تشبیه است. همچنین روایت شده است که: شکم پیامبر را شکافتند و او را شستشو دادند. بدیهی است که او از هر

بـدی و عیبی پـاک است. وانگهی چگونه ممکن است قلب انسـان را بوسـیله آب، از آلودگیهـای معنوی و اخلاـقی و اعتقادی پاک کرد.

یکی از روایاتی که درباره معراج پیامبر نقل شده، این است که پیامبر فرمود:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۸۰

- من در مکه بودم. جبرئیل نزد من آمد و گفت:

ای محمد، برخیز.

من برخاستم و بسوی در رفتم. دیدم جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، دم در هستند.

جبرئیل، «براق» را که بزرگتر از الاغ و کوچکتر از قاطر و صورت او مانند صورت انسان و دمش مانند دم گاو و گردنش مانند گردن اسب و پاهایش مانند پاهای شتر و بر او زینی از بهشت و از قسمت ران دارای دو بال بود، نزد من آورد و گفت:

- سوار شو.

من سوار شـدم و رفتم تـا به بیت المقـدس رسیدم ... در آنجـا فرشـتگانی دیـدم که برای نویـد و احترام من از جانب خـداوند بزرگ، از آسمان آمده بودند. من در بیت المقدس نماز خواندم.

(در پاره ای از روایات آمده است که پیامبران نیز آمده بودند و ابراهیم و موسی و عیسی در میان آنها بودند).

آن گـاه جبرئیل دسـتم را گرفت و مرا بر روی «صـخره» نشانیـد و از همانجا معراج آسـمانی من آغاز گردیـد. در آسـمان اول، شگفتیها و ملکوت آن را مشاهـده کردم. در آنجا فرشـتگان بر من سـلام کردند من هرگز جایی به نیکی و زیبایی آسـمان اول ندیـده بودم. سپس جبرئیـل مرا به آسـمان دوم برد. در آنجـا عیسـی بن مریم و یحیی بن زکریا را ملاقات کردم. سپس مرا به آسمان سوم برد. در آنجا یوسف را دیدم. سپس

مرا به آسمان چهارم برد. در آنجا ادریس را دیدم. سپس مرا به آسمان پنجم برد. در آنجا هارون را دیدم. آن گاه مرا به آسمان ششم برد. در آنجا ارواحی دیدم که در یکدیگر موج می زدند و کروبیان در میان آنها بودند. در آسمان هفتم مخلوقات و فرشتگان دیگری دیدم.

در حدیث ابو هریره است که:

- در آسمان ششم موسی و در آسمان هفتم ابراهیم را دیدم.

سپس هم چنان به سیر صعودی خود ادامه دادیم تا به «اعلی علیین» رسیدیم ...

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۸۱

در اینجا من با خدای خویش به گفتگو پرداختم. بهشت و جهنم را دیدم. عرش و سدره- المنتهی را مشاهده کردم. آن گاه به مکه مراجعت کردم. بامدادان، درباره این سفر آسمانی برای مردم سخن گفتم. ابو جهل و مشرکین مرا تکذیب کردند. مطعم بن- عدی گفت:

- گمان می کنی در یک ساعت، راه دو ماهه را پیموده ای؟! چه دروغ عجیبی! سپس قریش گفتند:

- از دیده های خود برای ما تعریف کن.

فرمود:

- در راه بیت المقدس به کاروان بنی ... برخوردم. آنها شتری را گم کرده و در جستجوی آن بودند و دربار آنها قدح بزرگ و ضخیمی پر از آب، بود. من آب را نوشیدم و کاسه را در جای خود پنهان کردم. آنها تحقیق کردند و دانستند که راست می گوید. گفتند:

- این یک نشانه! و فرمود:

- در راه به شتران بنی ... رسیدم. بچه شتر ماده ای از آنها فرار کرده و دستش شکسته بود. آنها تحقیق کردند و دانستند که درست می گوید. گفتند:

- این هم نشانی دیگر! گفتند:

- ما را از کاروان خودمان، خبر ده.

فرمود:

- کاروان

شما را در تنعیم دیدم.

سپس نشانیها و خصوصیات کاروان را شرح داد و فرمود:

- در پیشاپیش کاروان، شتری خاکستری رنگ حرکت می کرد که بر پشت آن دو خم گرد بود و هنگام طلوع خورشید، کاروان بمکه خواهد رسید.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۸۲

آنها رو به بیابان گذاشته، می گفتند:

- محمد، در میان ما حکم آشکاری کرد و راستی و دروغی گفتارش معلوم خواهد شد.

آنها هم چنان در بیابان در انتظار طلوع خورشید، نشسته بودند، تا- بخیال خودشان- دروغ او را ثابت کنند. یکی از آنها گفت:

- بخدا خورشید طلوع کرد! دیگری گفت:

- به خدا، اینک شتران آمدند و در پیشاپیش آنها شتری خاکستری رنگ، در حرکت است.

آنها از این جریان حیران شدند و ایمان نیاوردند.

در تفسیر عیاشی از امام صادق (ع) روایت شده است که:

- همین که پیامبر را به آسمان اول بردند، بهر فرشته ای رسید، خوشحال شد.

سپس بفرشته ای برخورد که محزون و افسرده بود. به جبرئیل فرمود:

- بهر فرشته ای رسیدم، شاد شد، جز این فرشته! او کیست؟

گفت:

- این فرشته، مالک، خازن جهنم است. خداوند او را اینطور آفریده است.

پیامبر فرمود:

- ای جبرئیل، از او تقاضا کن که جهنم را بمن نشان دهد.

جبرئیل گفت:

– ای مالک، این است محمد، رسول خدا. او می گوید بهر فرشته ای برخورده، شادی کرده است مگر تو.

مالک گفت:

– خداوند مرا اینطور آفریده است.

جبرئیل گفت:

– تقاضای او این است که جهنم را به او نشان دهی.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۸۳

مالک، طبقی از طبقات جهنم را به پیامبر نشان داد و دیگر تا وقت مرگ، خنده نکرد.

از ابو بصیر نقل شده است که امام صادق ع

فرمود.

– جبرئیل پیامبر را به جایی از آسمان برد و او را رها کرده، گفت:

– هیچ پیامبری تا کنون به جای تو نیامده بود.

مقصود: ... ص : ۸۳

سُبْحانَ الَّذِی أَسْری بِعَبْدِهِ: کلمه «سبحان» برای تنزیه و پاک ساختن خداوند از عیبهاست. گاهی هم این کلمه، برای تعجب بکار می رود. یعنی: پاک و منزه است خداوندی که بنده خود محمد (ص) را ببرد! بدیهی است که این حادثه، یکی از شگفتیهای قدرت خداوند است و آنان که قدر عظمت او را درک نکرده و برای او شریک، قائل شده اند، باید تعجب کنند.

بدیهی است که: تعجب، سبب تسبیح است و مسبب به جای سبب، نشسته:

بنا بر این «سبّح» یعنی «عجّب».

لَیْلًا: گویند معراج پیامبر به وقت شب، یک سال پیش از هجرت بود.

مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ: بیشتر مفسران گویند:

– پیامبر در آن شب، در خانه «ام هانی» خواهر علی (ع) و همسر هبیره بن ابی وهب مخزومی، خوابیده بود و معراجش از همانجا آغاز گشت. در اینجا مقصود از مسجد الحرام مکه است. بدیهی است که مکه و حرم، سراسر مسجد است.

حسن و قتاده گویند:

– سفر پیامبر از خود مسجد الحرام آغاز گشت.

إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصَی: مبدء سیر پیامبر مسجد الحرام و پایان آن مسجد الاقصی یعنی بیت المقدس، شمرده شده است.

علت اینکه مسجد مذکور را «اقصی» (دور) گفته اند، دوری مسافت آن تا مسجد الحرام است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۸۴

الَّذِی بارَکْنا حَوْلَهُ: مسجد الاقصی جایی است که اطراف آن را با برکت ساخته ایم و دارای درختان و میوه ها و گیاهان و امنیت و فراوانی نعمت است و احتیاجی نیست که نیازمندیهای مردم آن از جاهای دیگر تأمین شود.

مجاهد

گوید:

- یعنی اطراف آن را مبارک ساختیم، زیرا آنجا را مقر پیامبران و محل نزول فرشتگان گردانیده ایم. بدین ترتیب، از آلودگی شرک، پاک است و پیامبران در آنجا به پرستش خداوند یکتا پرداخته اند و مشرکان- که بازار خود را کساد دیده اند- از آنجا رخت بربسته اند.

بنا بر این اطراف مسجد الاقصی هم از برکات دینی و هم از برکات دنیوی برخوردار است.

لِنُرِيَهُ مِنْ آياتِنا: مقصود از بردن پیامبر این بود که شگفتی های دلائل ما را بنگرد. یکی از دلائل شگفت انگیز این است که ظرف یک شب از مکه بمسجد الاقصی رفت. دیگر دیدن انبیاء. دیگر معراج آسمانی و ...

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ: خداوند سخن مردمی که پیامبر را تصدیق یا تکذیب کنند، می شنود و به سیر و معراج پیامبر، بصیر است.

وَ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ: ما بر موسی تورات نازل کردیم.

وَ جَعَلْناهُ هُدىً لِبَنِي إِسْرائِيلَ: و تورات را وسیله ارشاد بنی اسرائیل قرار دادیم.

أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلًا: و به آنها امر کردیم که در موقع سختی ها و گرفتاریها به کسی اعتماد نکنند و تنها بخداوند توجه داشته باشند.

برخی گفته اند: یعنی به پروردگار خود توکل کنند.

ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنا مَعَ نُوحٍ: معنای این جمله، بر حسب وجوه مختلف اعراب، تفاوت پیدا می کند. بنا بر وجه اول، یعنی: به بنی اسرائیل دستور دادیم که ذریه کسانی را که با نوح بر کشتی سوار کردیم، مورد اعتماد قرار ندهند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۸۵

إِنَّهُ كانَ عَبْداً شَكُوراً: نوح یکی از بندگان خدا بود که همواره وی را سپاسگزاری می کرد و می گفت: الحمد للّه. برخی گفته اند:

- او در آغاز خوردن و آشامیدن می گفت: بسم اللّه

و در پایان آن می گفت: الحمد للّه.

از امام باقر و امام صادق (ع) روایت است که:

نوح، بامدادان و شامگاه، می گفت:

- خدایا تو را شاهد می گیرم که نعمتهای دینی و دنیوی من همه از تست. ترا شریکی نیست. بر من است که ترا سپاسگزاری کنم، تا از من خشنود شوی. پس از اینکه از من خشنود شدی، باز هم وظیفه من سپاسگزاری است.

این بود سپاسگزاری نوح.

نظم آیات: ... ص : ۸۵

وجه اتصال آیه وَ آتَیْنا مُوسَی الْکِتابَ به سابق این است:

- یعنی: منزه است خدایی که محمد را ببرد و همه آیات را به او نشان داد، هم چنان که آیات و معجزات آشکار را به موسی نشان داد.

برخی گویند:

- یعنی: پیامبری تو چیز تازه ای نیست. ما برای تو کتاب آسمانی و دلائل محکم فرستاده ایم، همانطوری که تورات را بر موسی نازل کردیم. چرا اینان موسی را قبول دارند و ترا انکار می کنند؟! در حالی که میان تو و او فرقی نیست.

برخی گویند:

- یعنی اینان همانطوری که مسافرت آسمانی و معراج ترا منکر می شوند، موسی را هم مورد انکار قرار دادند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۸۶

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۴ تا ۸] ... ص : ۸۶

اشاره

وَ قَضَیْنا إِلی بَنِی إِسْرائِیلَ فِی الْکِتابِ لَتُفْسِدُنَّ فِی الْأَرْضِ مَرَّتَیْنِ وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوًّا کَبِیراً (۴) فَإِذا جاءَ وَعْدُ أُولاهُما بَعَثْنا عَلَیْکُمْ عِباداً لَنا أُولِی بَأْسٍ شَدِیدٍ فَجاسُوا خِلالَ الدِّیارِ وَ کانَ وَعْداً مَفْعُولاً (۵) ثُمَّ رَدَدْنا لَکُمُ الْکَرَّةَ عَلَیْهِمْ وَ أَمْدَدْناکُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِینَ وَ جَعَلْناکُمْ أَکْثَرَ نَفِیراً (۶) إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِکُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَها فَإِذا جاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِیَسُوؤُا وُجُوهَکُمْ وَ لِیَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ کَما دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ لِیُتَبِّرُوا ما عَلَوْا تَتْبِیراً (۷) عَسی رَبُّکُمْ أَنْ یَرْحَمَکُمْ وَ إِنْ عُدْتُمْ عُدْنا وَ جَعَلْنا جَهَنَّمَ لِلْکافِرِینَ حَصِیراً (۸)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۸۷

ترجمه: ... ص : ۸۷

به بنی اسرائیل، در تورات اعلام کردیم که دو بار در روی زمین فساد می کنید و راه طغیان و برتری جویی پیش می گیرید. همین که وعده نخستین فساد، فرا رسید، بندگانی از خویش، صاحب شوکت و نیرویی سخت، بر شما مسلط می گردانیم، تا دیار شما را زیر پا گذارند (و شما را بقتل رسانند) این وعده، حتمی است. سپس بر ضد آنها دولت به شما دادیم و شما را بمالها و فرزندان مدد کردیم و جمعیت شما را بیشتر ساختیم. اگر نیکی کنید، برای خود نیکی کرده اید و اگر بدی کنید، برای خود بدی کرده اید و چون وعده دیگر فرا رسید، (دشمنان را بر شما مسلط می سازیم) تا شما را دچار غم و اندوه سازند و مثل دفعه اول، داخل مسجد گردند و بهر چه تسلط یافتند، نابود سازند. ممکن است پروردگارتان، شما را رحم کند و اگر باز گردید، باز می- گردیم. ما جهنم را زندان کافران قرار داده ایم.

قرائت: ... ص : ۸۷

شامیان و کوفیان- بجز حفص- «لیسوء» و کسایی «لنسوء» و دیگران «لیسوؤوا» خوانده اند.

وجه قرائت اول این است که ضمیر فعل به خداوند برمی گردد. یا اینکه به «بعث»- که استفاده از «بعثنا» می شود- برمی گردد.

وجه قرائت دوم این است که مشابه افعال پیشین: «رددنا، امددنا و ... » است. در اینجا در حقیقت، بد آوری منسوب است به کسانی که در خانه ها گشته اند. اما علت اینکه:

به خداوند نسبت داده شده، این است که کار آنها با قوت و نیروی خداوندی صورت گرفته است.

وجه قرائت سوم، به تقدیر: «بعثناهم لیسوؤوا وجوهکم» است که بقرینه سابق حذف شده. این قرائت با مطالب سابق و مطالب بعد، سازگارتر است.

کلمه «وجوهکم»

مفعول به برای «لیسوؤوا» است و مقصود از «وجوه» صاحبان وجوه است. مثل کُلُّ شَیْ ءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ (قصص ۸۸: هر چیزی هلاک شونده است

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۸۸

جز ذات خداوند) و مثل: «وجوه یؤمئذ ناضره و وجوه یؤمئذ مسفره. ضاحکه مستبشره» (قیامت ۲۲ و عبس ۳۸: چهره هایی آن روز شاداب است. و بعضی چهره ها آن روز روشن، خندان و شادان است). «۱»

لغت: ... ص : ۸۸

قضاء: داوری کردن. این کلمه به معنای خلقت و ایجاد نیز بکار رفته است.

مثل: «فقضاهن سبع سماوات» (فصلت ۱۲: آنها را هفت آسمان آفرید) به معنای واجب کردن نیز بکار رفته. مثل: وَ قَضی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ (همین سوره ۲۳: خداوند واجب کرده است که جز او را نپرستید) همچنین به معنای اعلام و اخبار، بکار رفته است.

در اینجا همین معنی مقصود است.

علو: برتری.

جوس: گردش در خانه ها. حسان گوید:

و منا الذی لاقی بسیف محمد فجاس به الاعداء عرض العساکر

یعنی: و از ماست کسی که با شمشیر محمد، لشکر انبوه دشمنان را شکست داد و خانه های آنها را زیر پا گذاشت.

برخی گویند: این کلمه به معنای جستجو کردن چیزی است.

کره: بازگشت.

نفیر: گروهی از مردان. زجاج گوید: ممکن است جمع نفر باشد مثل عبید و عبد.

تتبیر: هلاک کردن.

حصیر: حبس. لبید گوید:

و قماقم غلب الرجال کأنهم جن لدی باب الحصیر قیام

یعنی: آنها بزرگانی هستند دارای گردن های سطبر که گویی بر در زندان ایستاده اند!

---

(۱)- بـدیهی است که مثالهـای اخیر، نمی توانـد شاهـد برای مـدعی باشـد، زیرا کلمه «وجوه» در معنـای اصـلی خود بکار رفته است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۸۹

مقصود: ... ص : ۸۹

اشاره

از آنجا که در آیه پیش در پیرامون فرمان خود به بنی اسرائیل سخن گفت، اکنون به بیان سرگذشت آنها پرداخته، می فرماید:

وَ قَضَيْنا إِلى بَنِي إِسْرائِيلَ فِي الْكِتابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ: ما در تورات به بنی اسرائیل اعلام کردیم که بطور قطع، نسلهای شما در بلاد خود- یعنی بیت المقدس- دو بار فساد خواهند کرد.

مقصود از فساد، ستم و گرفتن مال مردم و کشتن انبیا و خونریزی است.

برخی گویند: فساد نخستین آنها کشتن زکریا

و فساد دوم آنها کشتن یحیی است.

این قول از ابن عباس و ابن مسعود و ابن زید است. اینان اضافه می کنند که: پس از قتل زکریا، خداوند شاپور ذو الاکتاف را- که یکی از سلاطین ایرانی بود- بر آنها مسلط کرد و پس از قتل یحیی، بخت نصر را که مردی بابلی بود بر آنها مسلط ساخت.

محمد بن اسحاق گوید: فساد اول ایشان قتل شعیا و فساد دوم ایشان، کشتن یحیی بود، ولی زکریا بمرگ طبیعی از دنیا رفت. بر اثر فساد اول گرفتار حمله بخت نصر و بر اثر فساد دوم گرفتار حمله مردی بابلی شدند.

قتاده گوید: فساد اول، حمله جالوت بود که بدست داود کشته شد و فساد دوم، حمله بخت نصر بود.

ابو علی جبایی گوید: خداوند بیان فرموده است که آنها در روی زمین فساد می کنند، اما چه فسادی می کنند؟ معلوم نیست.

وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيراً: و راه سرکشی و گستاخی پیش می گیرید و فرمان خدا را زیر پا می گذارید و بمردم ستم می کنید. در نتیجه سزاوار خشم خداوند خواهید شد.

فَإِذا جاءَ وَعْدُ أُولاهُما بَعَثْنا عَلَيْكُمْ عِباداً لَنا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ: در اینجا «وعد» مصدر و بجای مفعول یعنی «موعود» قرار گرفته است. یعنی: همین که نخستین فساد شما صورت گرفت، بندگانی از خویش که صاحب شوکت و نیرو هستند، بر شما مسلط می گردانیم تا شما را سر کوفت دهند و بکیفر کفر و سرکشی خود گرفتار شوید. این آیه، شبیه:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۹۰

أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّياطِينَ عَلَى الْكافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا (مریم ۸۳: ما شیطان ها را بسوی کافرها فرستاده ایم و بر آنها مسلطشان ساخته ایم تا آنها را تحریم

کنند) می باشد. این معنی از حسن است.

جبائی گوید: یعنی مردمی مؤمن را فرمان دادیم که با شما بجنگ و جهاد پردازند، زیرا ظاهر «عبادا لنا و بعثنا» غیر از این نیست.

ابو مسلم گوید: ممکن است آنها مردمی مؤمن بوده اند که خداوند ایشان را مأمور جهاد با بنی اسرائیل کرده و ممکن است مردمی کافر بوده اند که یکی از پیامبران خدا آنها را تشویق بجنگ با بنی اسرائیل کرده، تا یکدیگر را تباه کنند، زیرا «ز هر طرف که شود کشته سود اسلام است!» فَجاسُوا خِلالَ الدِّیارِ: زجاج گوید: یعنی آنها دیار بنی اسرائیل را زیر پا گذاشتند و همه جا گردش کردند، تا اگر کسی باقی مانده است، او را بقتل رسانند.

وَ کانَ وَعْداً مَفْعُولًا: آنچه وعده شده بود، قطعی و حتمی بود.

ثُمَّ رَدَدْنا لَکُمُ الْکَرَّةَ عَلَیْهِمْ: سپس دولت را به شما برگردانیدیم و شما را در برابر آنها مورد حمایت قرار دادیم و زندگی شما را بوضع سابق برگردانیدیم.

وَ أَمْدَدْناکُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِینَ: و مال و اولاد شما را زیاد کردیم و شما را صاحب نیرو و استعداد گردانیدیم.

وَ جَعَلْناکُمْ أَکْثَرَ نَفِیراً: و جمعیت شما را بیشتر از جمعیت دشمنانتان گردانیدیم.

إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِکُمْ: اگر در گفتار و کردارتان، نیکی پیشه کنید، فایده و پاداش آن بخود شما باز می گردد. در دنیا بر دشمنان غالب می شوید و در آخرت، پاداش نیکی خود را از خداوند می گیرید.

وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَها: و اگر بدی پیشه کنید، زیان آن بخود شما باز می گردد. از آنجا که این جمله، در مقابل جمله پیش است، از این جهت، «فلها» گفته است. مثل «اساء الی نفسه» در مقابل «احسن الی

نفسه»، بنا بر این «فلها» یعنی «فالیها» مثل «لهم اللعنه»

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۹۱

(غافر ۴۰: علیهم اللعنه).

برخی گفته اند: معنای این جمله، این است: اگر بدی کنید، جزا و کیفر برای شماست. هر گاه بتوان کلام را حمل بر معنای ظاهر کرد، بهتر آن است که از آن عدول نشود.

در هر صورت، این خطاب، متوجه بنی اسرائیل است، زیرا مقتضای نظم کلام همین است. ممکن است خطاب بامت پیامبر ما باشد، بنا بر این، جمله معترضه خواهد بود. چنان که خطیب و واعظ در ضمن نقل داستان، مردم را موعظه می کند، سپس بر سر نقل داستان می رود. خداوند متعال، نخست داستان سرکشی بنی اسرائیل را گفت، سپس اشاره کرد که بر اثر سرکشی آنها گرفتار حملات کوبنده دشمنان شدند، آن گاه بیان کرد که آنها توبه کردند و توبه آنها را پذیرفت و آنها را بر دشمن مسلط گردانید.

بدنبال این مطالب، مسلمانان را مخاطب ساخته، فرمود: هر که نیکی کند، فایده نیکی بخودش باز می گردد و هر که بدی کند، زیان آن دامنگیر خودش می شود، تا آنها را به نیکی تشویق و از بدی ترسانیده باشد.

فَإِذا جاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ: همین که زمان دومین فساد و سرکشی شما فرا رسید، دشمنان شما به شما حمله ور شدند و بر شما غالب گشتند و دیار شما را بتصرف درآوردند.

لِيَسُوؤُا وُجُوهَكُمْ: تا شما را بوسیله کشتار و اسیری، دچار رنج و مشقت و حزن و اندوه گردانند.

برخی گویند: یعنی سران و بزرگان شما دچار حزن و اندوه گردند. بدیهی است که حزن و اندوه آنان موجب حزن و اندوه دیگران خواهد شد.

وَ لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَما

دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ: و داخل بيت المقدس و نواحى آن گردند. در اينجا مقصود از «مسجد» مسجد اقصى و كنايه از سرزمين بنى اسرائيل است.

همانطورى كه «مسجد الحرام» را كنايه از «حرم» و سرزمين مكه بكار مى برند. مراد، اين است كه: دشمنان بر سرزمين بنى اسرائيل تسلط پيدا مى كنند، زيرا داخل شدن

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۱۴، ص: ۹۲

آنان در آن سرزمين، بدون تسلط، امكان ندارد. از اين جمله استفاده مى شود كه:

دشمنان تنها در بار دوم، وارد مسجد نشدند، بلكه در بار اول نيز وارد شده بودند. اين مطلب را قبلا بيان نكرده بود.

وَ لِيُتَبِّرُوا ما عَلَوْا تَتْبِيراً: ديگر اينكه سرزمين مغلوب شما را درهم بكوبند و تباه سازند. ممكن است «ما» مصدريه و با فعل بعدى تأويل مصدر و مضاف حذف شده باشد. يعنى: «ليتبروا مده علوهم» در مدت تسلط خود شما را سركوفت دهند و هلاك سازند.

عَسى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ: اى بنى اسرائيل، اگر باز هم توبه كنيد و خدا را فرمان بريد، ممكن است بعد از انتقام و كيفر، به شما رحم كند.

وَ إِنْ عُدْتُمْ عُدْنا: اگر باز هم راه فساد پيش گيريد، شما را كيفر مى دهيم و دشمن را بر شما مسلط مى سازيم، چنان كه پيش از اين انجام داديم. اين معنى از ابن- عباس است. وى گويد: آنها پس از كيفر اول و دوم، بار ديگر، بسوى فساد بازگشتند و خداوند مؤمنان را بر آنها مسلط گردانيد تا آنها را بكشند و تا روز قيامت از آنها جزيه بگيرند.

وَ جَعَلْنا جَهَنَّمَ لِلْكافِرِينَ حَصِيراً: ابن عباس گويد: يعنى ما جهنم را زندان مردم كافر قرار داده ايم.

داستان: ... ص : ۹۲

مفسران قرآن كريم،

در باره این ماجرا اختلافات سختی دارند. بهتر این است که مهمترین و بهترین مطالب آنها را در اینجا بطور اختصار، بیاوریم:

همین که برای بار اول، بنی اسرائیل سرکشی کردند، خداوند پادشاه ایران را- و بقولی بخت نصر و بقولی پادشاه بابل- بر آنها مسلط گردانید. وی آنها را محاصره کرد و بیت المقدس را گشود. برخی گفته اند: بخت نصر پس از «سخاریب» پادشاه بابل و از دست نشانده های نمرود و از زنی بدکاره تولد شده بود. او بر بیت المقدس غالب شد و مسجد را ویران کرد و تورات را سوزانید و لاشه های مردار را در مسجد افکند

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۹۳

و در مقابل خون یحیی (ع) هفتاد هزار نفر بکشت و فرزندان آنها را اسیر کرد و خانه های آنها را غارت کرد و اموال ایشان را برد و هفتاد هزار نفر به اسیری گرفت و آنها را به بابل برد و مدت یکصد سال در بردگی مجوسیان به سر بردند. آن گاه خداوند آنها را مشمول فضل و رحمت خود قرار داد و پادشاهی ایرانی- که خداشناس بود- مأمور ساخت تا آنها را به بیت المقدس بازگرداند. آنها مدت یکصد سال، در بیت المقدس اقامت کردند و در این مدت، براه راست می رفتند و وظایف خود را انجام می دادند.

بار دیگر بسوی فساد و طغیان رفتند و یکی از پادشاهان روم، بنام «انطیاخوس» بسوی آنها شتافت و بیت المقدس را ویران کرد و مردم آن را به اسیری گرفت.

حذیفه گوید: پادشاه رومیه با آنها جنگید و آنها را اسیر کرد.

محمد بن اسحاق گوید: بنی اسرائیل خدا را معصیت

می کردنـد. در میان آنها جوانانی بودنـد و خداونـد از آنها درمی گـذشت. اولین بلائی که بر اثر گناهکاری بر آنها نازل شـد، این بود که خداوند پیش از حضـرت زکریا، شـعیا را بسوی آنها فرسـتاد. او کسـی بود که بشارت ظهور حضـرت عیسـی (ع) و بعثت حضرت محمد (ص) را بایشان داد.

آنـان را پادشـاهی بود که شـعیا او را ارشاد و راهنمایی می کرد. شاه بیمار شـد و «سـخاریب» با ششـصد هزار پرچم بسوی بیت المقـدس آمـد. شـعیا برای شاه، بـدرگاه خدا دعا کرد و بهبود یافت. لشـکریان سـخاریب، همگی مردند، جز پنج نفر ایشان که خود سـخاریب هم از این عـده بود و فرار کردنـد. بنی اسـرائیل به تعقیب آنها پرداختنـد و سـخاریب را اسـیر کردنـد. خـداوند دستور داد، او را آزاد کنند، تا برود و قوم خود را از واقعه با خبر گرداند. آنها وی را رها کردند و هفت سال بعد، از دنیا رفت. هنگام مرگ پسر زاده خود بخت نصر را جانشین خود گردانید.

پس از هفده سال، پادشاه بنی اسرائیل مرد و اوضاع زندگی آنها دیگرگون شد.

دعویداران سـلطنت، به جان یکدیگر افتادند و بکشـتار یکدیگر پرداختند. شـعیا در میان آنها سخنرانی کرد و در ضمن پندها و اندرزها آنها را از عواقب این کارها بر حذر داشت. خواسـتند وی را بکشند. فرار کرد و در تنه درختی مخفی شد. آنها درخت را

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۹۴

بریدند و شعیا را دو نیم کردند. خداوند، سبط هارون، ارمیا را بسوی ایشان فرستاد.

او همین که ناپسند آنها را مشاهده کرد، از میان ایشان برفت و ایشان را بحال خود گذاشت.

بخت نصر

و لشکریانش داخل بیت المقدس شدند و کردند آنچه کردند و همراه اسیران بنی اسرائیل به بابل باز گشتند. این، نخستین بار بود.

برخی نیز گفته اند: سبب آن کشتن یحیی بن زکریا بود. زیرا پادشاه شهوت- پرست بنی اسرائیل می خواست با دختر زنی زناشویی کند و یحیی او را منع کرد. این خبر به مادر دختر رسید و کینه یحیی را در دل گرفت و شاه را وادار بقتل وی کرد.

گویند: خون پاک یحیی هم چنان می جوشید، تا وقتی که بخت نصر هفتاد هزار نفر از ایشان بقتل رسانید، یا هفتاد و دو هزار نفر. پس از آن خون یحیی از جوشش بیفتاد.

همه گفته اند: یحیی بن زکریا در فساد دوم کشته شده است.

مقاتل گوید: فاصله میان فساد اول و فساد دوم دویست و ده سال بود.

برخی گویند: دفعه اول بخت نصر و دفعه دوم پادشاهان ایران و روم، با بنی- اسرائیل جنگیدند و این هنگامی بود که یحیی را شهید کردند. از آنها یکصد و هشتاد هزار نفر کشته شدند و بیت المقدس ویران گردید و هم چنان ویران بود تا عمر بن الخطاب آن را بنا کرد و دیگر هیچ رومی بدون ترس وارد آن نشد.

برخی گویند: دفعه اول جالوت و دفعه دوم بخت نصر با آنها جنگید.

و اللَّه اعلم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۹۵

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۹ تا ۱۲] ... ص : ۹۵

اشاره

إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ وَ یُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِینَ الَّذِینَ یَعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً کَبِیراً (۹) وَ أَنَّ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذاباً أَلِیماً (۱۰) وَ یَدْعُ الْإِنْسانُ بِالشَّرِّ دُعاءَهُ بِالْخَیْرِ وَ کانَ الْإِنْسانُ عَجُولاً (۱۱) وَ جَعَلْنَا اللَّیْلَ وَ النَّهارَ آیَتَیْنِ فَمَحَوْنا آیَهَ

اللَّيْلِ وَ جَعَلْنا آيَةَ النَّهارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلاً مِنْ رَبِّكُمْ وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسابَ وَ كُلَّ شَيْ‌ءٍ فَصَّلْناهُ تَفْصِيلًا (۱۲)

ترجمه: ... ص : ۹۵

این قرآن، بسوی راست ترین راه ها هدایت می کند و مؤمنان را نوید می دهد که: مردم نیکوکار برایشان اجری بزرگ است و آنان که بجهان دیگر ایمان ندارند، برای آنها عذابی دردناک، مهیا کرده ایم. انسان همانطوری که دعای خیر می کند، دعای شر، می کند و موجودی شتابزده است. شب و روز را دو آیت قرار دادیم و آیت شب را محو کردیم و آیت روز را وسیله دیدن قرار دادیم تا از فضل پروردگارتان طلب روزی کنید

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۹۶

و شماره سالها و حساب را بدانید و هر چیزی را بطور کامل تفصیل داده ایم.

لغت: ... ص : ۹۶

مبصره: درخشان و روشنی بخش. ابو عمرو گوید: مقصود این است که نور روز وسیله دیدن است. چنان که می گویند: «لیل نائم» یعنی شبی که وسیله خواب مردم است و «سرّ کاتم» یعنی رازی که مردم آن را کتمان کنند.

کسایی گوید: «ابصر النهار» یعنی: روز، روشن است. برخی گویند: «مبصره» یعنی: چیزی که در وقت آن مردم می بینند. مثل «رجل مخبث» یعنی: مردی که اهلش خبیث و «رجل مضعف» یعنی: مردی که اهل او ضعیف است.

یدع: این کلمه در معنی دارای واو است، لکن واو آن را نمی نویسند.

اعراب: ... ص : ۹۶

أَنَّ لَهُمْ أَجْراً كَبِيراً: به تقدیر: «بأن لهم اجراً کبیرا» است.

وَ أَنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ ... : عطف بر أَنَّ لَهُمْ أَجْراً ... اگر «ان» را بنا بر استیناف به کسر بخوانیم جایز است، لکن قرائت نشده.

اعتدنا: در اصل «اعددنا» است، که دال تبدیل به تاء شده تا تضعیف نشود.

كُلَّ شَيْ‌ءٍ: منصوب به فعل مقدر که بوسیله «فصلناه» تفسیر شده است.

مقصود: ... ص : ۹۶

إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ: این قرآن مردم را بدیانت و طریقتی هدایت می کند که راستترین راه ها و دیانت هاست. از لحاظ استعمال، گفته می شود:

«هداه الطریق و للطریق و الی الطریق».

برخی گویند: یعنی: بسوی کلمه ای هدایت می کند که معتدلترین و صحیحترین کلمات است، یعنی: کلمه توحید.

برخی گویند: یعنی بسوی حالتی هدایت می کند که معتدلترین حالات است.

یعنی: توحید و ایمان به خدا و پیامبران و عمل نیکو. این معنی از زجاج است.

وَ یُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِینَ الَّذِینَ یَعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً کَبِیراً: و مردم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۹۷

مؤمن و نیکوکار را نوید می دهد که در برابر طاعات ایشان را پاداشی بزرگ است.

وَ أَنَّ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذاباً أَلِیماً: و نیز ایشان را نوید می دهد که برای مردمی که به عالم آخرت، ایمان ندارند، عذاب دردناک جهنم، مهیا کرده ایم.

علت اینکه عذاب را اجر می نامند، این است که همچون اجرت، در برابر عمل قرار می گیرد. دادن پاداش بنفع مردم مؤمن و بر خداوند واجب است، زیرا از راه فضل و کرم، بر خویشتن واجب کرده است که پاداش نیکان را عطا کند.

وَ یَدْعُ الْإِنْسانُ بِالشَّرِّ دُعاءَهُ بِالْخَیْرِ: در باره معنای این جمله اقوالی است:

۱- گاهی که انسان دچار خشم شده

است، در باره خود و بستگان و مال خود دعایی می کند که نباید مستجاب شود. همانطوری که در حال عادی بسود خود دعا می کند.

بدیهی است که اگر چنین دعایی مستجاب شود، موجب بیچارگی و هلاک دعا کننده، خواهد شد، لکن خداوند چنین دعایی را بفضل و رحمت خود مستجاب نمی کند. این معنی از ابن عباس و حسن و قتاده است.

۲- مقصود این است که: انسان گاهی برای اینکه زودتر منفعت بدست آورد، طلب شر می کند.

۳- یعنی همانطوری که انسان امور مباح را بوسیله دعا مسألت می کند، چیزهای حرام را هم درخواست می کند.

وَ کانَ الْإِنْسانُ عَجُولًا: یعنی انسان شتابزدگی می کند و همانطوری که در باره خود دعای خیر می کند، دعای شر، می کند.

ابن عباس گوید: یعنی انسان بر هیچ یک از غم و شادی صبر نمی کند و بی تاب است.

نیز از وی روایت شده است که منظور آدم است که چون نفخه الهی بنافش رسید، عجله کرد و خواست برخیزد، ولی نتوانست. در اینجا خداوند فرزندان آدم را در شتابزدگی تشبیه به آدم کرده است. مقصود از شتابزدگی، خواستن چیزی است که وقت آن نرسیده است.

وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَ النَّهارَ آيَتَيْنِ: شب و روز را دو دلیل قرار دادیم که بر یگانگی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۹۸

آفریدگار خود، دلالت دارند، زیرا هر یک از آنها دارای فایده هایی هستند: روز برای کسب و کار و شب برای آسایش و کم و زیاد شدن مدت آنها. دیگر اینکه هر کدام سپری شود، دیگری فرا می رسد، و این خود دلیل است بر حادث بودن آنها، زیرا قدیم نباید به سر آید. هر گاه چیزی حادث باشد، نیازمند

خالق و احداث کننده است. شب و روز دلالت دارند که آفریدگار آنها توانا و داناست. ما یقین داریم که بشری آفریننده شب و روز نیست، زیرا بشر از چنین کاری عاجز است. پس آفریننده شب و روز، قدیم و قادر و عالم است. علم و قدرت او از ذات اوست و او را مثل و مانندی نیست و هر کاری برای او مقدور است.

برخی گویند: مقصود از «آیتین» خورشید و ماه است.

فَمَحَوْنا آيَةَ اللَّيْلِ: ابن عباس گوید: یعنی نور شب را با پرده سیاهی می پوشانیم.

وَ جَعَلْنا آيَةَ النَّهارِ مُبْصِرَةً: و آیت روز، یعنی خورشید را روشنی بخش عالم هستی قرار داده ایم تا مردم اطراف خود را ببینند.

برخی گویند: یعنی شب را ظلمانی ساخته ایم تا چشم ها اطراف خود را نبینند، همانطوری که نوشته محو شده، قابل دیدن نیست و روز را روشن ساخته ایم تا چشم ها اطراف خود را بنگرند و چیزها ادراک شوند، بنا بر این «آیت لیل» خود شب و «آیت نهار» خود روز است. و این از شگفتیهای بلاغت قرآن کریم است.

برخی گویند: «آیت لیل» ظلمت شب و «آیت نهار» نور روز است. مقصود این است که: ظلمت شب را بنور روز محو می کنیم و نور روز را با ظلمت شب، جز اینکه یکی از آنها بقرینه دیگری حذف شده است.

اکنون به بیان اینکه مقصود از ظلمت شب و روشنایی روز چیست، پرداخته، می فرماید:

لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ: برای اینکه شب استراحت کنید و روزها از راه های مختلف، طلب روزی کنید. در اینجا جمله: «لتسکنوا فی اللیل» را بخاطر اینکه در جاهای دیگر، بیان شده، حذف کرده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴،

وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسابَ: دیگر اینکه: بوسیله حساب شب و روز، شماره سالها و ماهها و سرآمد بدهیها و قراردادها را ضبط کنید و خوبیهای ایام عمر را بدانید و به پایان زندگی خود توجه داشته باشید. بدیهی است که اگر وجود شب و روز نبود، هیچ یک از این حسابها برای شما روشن نبود.

وَ كُلَّ شَيْ ءٍ فَصَّلْناهُ تَفْصِيلًا: ما هر چیزی را بطور واضح و روشن تفصیل و تمیز می دهیم و با بیان رسا، بیان می کنیم، تا اشتباه نشود و مخفی نماند.

نظم آیات: ... ص : ۹۹

آیه نخست، متصل است به: عَسى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ، زیرا چون بنی اسرائیل را امر کرد که براه راست باز گردند و توبه کنند و اسلام را بپذیرند، بیان کرد که: این راه راست، همانا قرآن است که مردم را به بهترین دین هدایت می کند.

برخی گویند: متصل است به: وَ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ یعنی: همانطوری که تورات را بر موسی نازل کردیم قرآن را- که هادی مردم به بهترین و راست ترین راه است- بر محمد نازل کردیم.

برخی گویند: متصل است به: سُبْحانَ الَّذِي أَسْرى مقصود این است که: خداوند بنده خود را بمعراج برد و کتاب خود قرآن را بر او نازل کرد.

آیه وَ يَدْعُ الْإِنْسانُ بِالشَّرِّ به آیه سابق که در پیرامون بشارت کفار است به عذاب، متصل است. بدنبال آن آیه، می گوید: اهل کفر، از روی جهل و عناد، در فرا رسیدن عذاب، شتاب می کنند، لکن خداوند به خواسته شتاب آمیز آنان توجهی نمی کند و آنچه بصلاح انسان است، به او می دهد. در آیه بعد می گوید: خداوند نعمتهای گوناگونی از قبیل شب و روز و ... برای

انسان آفریده است، گو اینکه سپاس این نعمتها را بجا نمی آورد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۰۰

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۱۳ تا ۱۵] ... ص : ۱۰۰

اشاره

وَ کُلَّ إِنسانٍ أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فِی عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ کِتاباً یَلْقاهُ مَنْشُوراً (۱۳) اقْرَأْ کِتابَکَ کَفی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیباً (۱۴) مَنِ اهْتَدی فَإِنَّما یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما یَضِلُّ عَلَیْها وَ لا تَزِرُ وازِرَهٌ وِزْرَ أُخْری وَ ما کُنَّا مُعَذِّبِینَ حَتَّی نَبْعَثَ رَسُولاً (۱۵)

ترجمه: ... ص : ۱۰۰

هر انسانی عملش را بگردنش افکنده ایم و روز قیامت برایش کتابی بیرون می آوریم که آن را در برابر خود گشوده می بیند. کتاب را بخوان. امروز خودت برای حسابگری اعمالت کافی هستی. هر که هدایت شود، فایده هدایت برای خود او و هر که گمراه شود، زیان گمراهی متوجه خود اوست. هیچ کس بار دیگری را بدوش نمی کشد و عذاب نمی کنیم، جز اینکه پیامبری مبعوث کنیم.

قرائت: ... ص : ۱۰۰

نخرج: ابو جعفر «یخرج» بضم یاء و فتح راء و یعقوب بفتح یاء و ضم راء و دیگران بضم نون و کسر راء خوانده اند.

قرائت نخست، یعنی: عملش بیرون آورده می شود. در این صورت «کتاباً» حال است. قرائت دوم، یعنی: عملش بیرون می آید. طبق این قرائت، نیز «کتاب» حال است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۰۱

طبق قرائت سوم، «کتاب» مفعول به است. ممکن است تمیز یا حال باشد. کلمه «منشوراً» طبق هر سه قرائت حال است.

یلقاه: ابو جعفر و ابن عامر «تلقّیه» بضم تاء و فتح لام و تشدید قاف خوانده اند.

شاهد قرائت متن، آیه وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ (تکویر ۸: هنگامی که نامه ها گشوده شوند) و شاهد قرائت «تلقّیه» آیه: وَ یُلَقَّوْنَ فِیها تَحِیَّهً وَ سَلاماً است (فرقان ۷۵: در آنجا به تحیت و سلام برمی خورند.)

لغت: ... ص : ۱۰۱

انسـان: این کلمه هم بمردم گفته می شود، هم بزن. هر گـاه بخواهنـد زن و مرد را مشـخص کننـد، می گوینـد: «رجل و امرأه». اشـتقاق این کلمه، بنظر بصـریان از «انس» یـا «انس» و بر وزن «فعلان» است. کوفیان این کلمه را از «نسـیان» مشـتق می داننـد و گویند:

اصل آن «انسیان» بوده و یاء حذف شده است. می گویند: دلیل این مدعی این است که:

عرب در تصغیر آن «انیسیان» می گوید.

طائر: در اصل به معنای پرنـده و در اینجا مقصود عمل انسان است. همانطوری که مردم پرندگان را بفال نیک یا بد می گیرند، عمل نیز بفال بد و نیک، گرفته می شود.

بنا بر این «طائر» استعاره است برای عمل انسان.

رسم عرب این بود که در وقت سفر، اگر پرنده از راست به چپ می رفت، بفال بد می گرفتند و اگر از سمت چپ براست

می رفت، بفال نیک می گرفتند، زیرا هر گاه بطرف راست می رفت، برای تیر انداز ممکن بود که او را صید کند و هر گاه بطرف چپ می رفت، ممکن نبود.

ابو زید می گوید: کلمه طائر را تنها در مورد پرندگان بکار نمی بردند، بلکه به آهو و ... نیز طائر می گفتند.

علت اینکه: می گوید طائره فی عنقه یعنی عملش در گردنش هست و نمی گوید:

در دستش، این است که: می خواهد بفهماند که عمل همچون طوقی بر گردن انسان است و هرگز از انسان جدا نمی شود. عرب کلمه «عنق» را بمعنای ذات شخص بکار می برد. مثلا ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۰۲

هر گاه به برده ای بگویند: «عنقک او رقبتک حر» (یعنی گردن تو آزاد است) آزاد می شود. چنان که ابو حنیفه گفته است، زیرا گردن، بجای همه بدن است. ولی اگر بگوید: «یدک او شعرک حر» (یعنی دست یا موی تو آزاد است) برده آزاد نمی شود، زیرا دست یا مو به جای همه بدن بکار نمی رود. شافعی می گوید: اینها فرقی ندارند و در هر دو صورت، برده آزاد می شود.

اعراب: ... ص : ۱۰۲

بنفسک: در محل رفع و فاعل است برای «کفی» حسیباً: تمیز.

ابو بکر سراج گوید: یعنی: «کفی الاکتفاء بنفسک» بنا بر این فاعل محذوف و جار و مجرور در محل نصب و «حسیباً» حال است.

مقصود: ... ص : ۱۰۲

از آنجا که قبلا مردم بدکار را تهدید کرده بود، در اینجا در صدد بیان کیفیت آن بر آمده، می فرماید:

وَ کُلَّ إِنسانٍ أَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فِی عُنُقِهِ: ابن عباس، مجاهد و قتاده گویند: یعنی هر انسانی عمل نیک و بدش را بگردنش افکنده ایم. یعنی: همچون طوقی در گردن اوست و هرگز از او جدا نمی شود. علت اینکه: عمل را طائر گفته، این است که عرب چنین کرده، گوید: «جری طائره بکذا» یعنی عملش اینطور جاری شد. نظیر آن در قرآن اینهاست: قالُوا طائِرُکُمْ مَعَکُمْ (یس ۱۹: گفتند: عملتان با خودتان است) و إِنَّما طائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ (اعراف ۱۳۱: همانا عملشان پیش خداست).

حسن گوید: «طائر آدمی» یعنی چیزهای با میمنت و شوم او. مقصود هر چیزی است که انسان بفال بد یا نیک می گیرد.

ابو عبیده و قتیبی گویند: طائر انسان یعنی: بهره او از نیک و بد. علت اینکه:

گردن را ذکر کرده، این است که این عضو، محل طوق طلایی است که بگردن نیکوکاران افکنده می شود و محل زنجیری

است که بگردن بدکاران.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۰۳

برخی گویند: منظور از طائر، نامه عمل است.

برخی گوینـد: یعنی برای هر انسـانی از وجـود خـودش دلیلی قرار داده ایم. او اگر نیکوکـار است، طـائرش نیکـو و اگر بـدکار است، طائرش بد است.

وَ نُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ کِتاباً یَلْقاهُ مَنْشُوراً: روز قیامت که فرا رسید، کتابی را برایش بیرون می آوریم که فرشتگان نگهبان، عمل

او را در آن ثبت و ضبط کرده اند. این کتاب، بطور سر گشاده، به او عرضه می شود، تا بخواند و بمضمون آن آگاه گردد. ممکن است ضمیر «له» بانسان یا به عمل باز گردد.

اقْرَأْ کِتابَکَ: و به او گفته می شود: کتابت را بخوان. قتاده گوید: کسانی که در دنیا خواندن بلد نبودند در آنجا می توانند بخوانند.

جابر بن خالد بن نجیح از امام صادق (ع) روایت کرده است که:

- انسان با خواندن آن کتاب، تمام اعمال خود را بخاطر می آورد، گویی همه را در همان ساعت، انجام داده است. از اینرو می گوید: یا وَیْلَتَنا ما لِهذَا الْکِتابِ لا یُغادِرُ صَغِیرَةً وَ لا کَبِیرَةً إِلَّا أَحْصاها (کهف ۴۹: وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ کار کوچك و بزرگی را فرو گذار نکرده و همه را بحساب آورده است.)

کَفی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیباً: امروز خودت برای حسابگری اعمالت، کافی هستی. علت اینکه: انسان را برای حسابگری اعمال خود کافی دانسته، این است که: چون انسان در روز قیامت، اعمال خود را بنگرد که ثبت شده و توجه کند که سزای کردار خود را بطور عادلانه، بدون کم و زیاد، می بیند، اعتقاد پیدا می کند و از روی خضوع و تضرع، بدرگاه خدا اعتراف می کند و هیچ راهی برای انکار او باقی نمی ماند.

آن روز برای اهل محشر ثابت می شود که کسی ظلم نمی بیند.

حسن گوید: ای پسر آدم، چقدر خداوند نسبت بتو منصف و عادل است که ترا حسابگر اعمال خودت قرار داده است! مَنِ اهْتَدی فَإِنَّما یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ: هر کس در دنیا براه دین هدایت شود، نتیجه آن بخودش باز می گردد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴،

وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما يَضِلُّ عَلَيْها: و هر کس از راه دین گمراه گردد، زیان و کیفر گمراهی دامنگیر خودش خواهد شد.

وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى : هیچ کس بار دیگری را بدوش نمی کشد. یعنی هر کس مسئول گناهان خودش هست و هیچ کس بکیفر گناهان دیگری عذاب نخواهد شد.

از پیامبر گرامی اسلام روایت شده است که:

- دست راست تو بدرد دست چپ تو نمی نالد! (لا تحن یمینك علی شمالك) این فرمایش پیامبر مثلی است عالی و دلنشین! برخی می گویند: اطفال کفار، همراه پدرانشان در آتش جهنم هستند. لکن این آیه، بر بطلان این سخن، دلالت دارد.

وَ ما كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا: ما هیچ کس را دچار عذاب نخواهیم کرد، مگر اینکه پیامبری بفرستیم و اتمام حجت کنیم و راه عذر و بهانه را ببندیم. این خود دلیل عدالت پروردگار است.

پاره ای از امور، باید بوسیله پیامبران بمردم گفته شود و جنبه دینی دارند، لکن پاره ای از امور، جنبه عقلی دارند و مردم بوسیله عقل خود می توانند تشخیص دهند و به نیکی و بدی آنها پی برند. کیفر مردم در برابر این دسته از امور آنهم در دنیا خلاف عدالت خدا نیست، لکن لحن آیه، عمومیت دارد و نشان می دهد که: بدون فرستادن پیامبران، خداوند مردم را نه در برابر امور شرعی کیفر می دهد و نه در برابر امور عقلی. نه در دنیا و نه در آخرت.

بیشتر مفسران قرآن می گویند: مقصود این است که خداوند، پیش از بعثت پیامبران نه در دنیا کسی را عذاب می کند و نه در آخرت. بدیهی است که بعثت پیامبران برای بیان اموری است که عقل مردم از ادراک

آنها قاصر است، بنا بر این، آیه، اختصاص دارد به اموری که جنبه شرعی دارد، نه امور عقلی، زیرا امور عقلی از قبیل ایمان به خدا، اگر ترک شوند، در برابر آنها کیفر، جایز است، هر چند پیامبری از جانب خداوند، مبعوث

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۰۵

نشود. البته این مطلب، در صورتی صحیح است که- بنا بگفته بعضی- امور عقلی و شرعی را بتوانیم از یکدیگر جدا کنیم.

وانگهی گروهی از محققان گویند: اگر چه کیفر، در برابر این امور، جایز است، لیکن خداوند پیش از ارسال پیامبران، از راه فضل و کرم و احسان، کسی را در برابر ترک امور عقلی کیفر نمی دهد.

خلاصه اینکه: خداوند پیش از فرستادن پیامبران کسی را کیفر نمی دهد، بلکه باید پیامبران بیایند و حقایق را برای مردم روشن کنند و آنچه را مردم با عقل خود تشخیص می دهند، به سمع آنها برسانند، تا اعتقاد آنها کامل شود و شک و تردید از میان برود.

این آیه، همین مطلب را بیان می کند. از آیه برنمی آید که: اگر خداوند پیامبری نفرستاد، نیکو نیست که مردم بدکار را کیفر دهد، مگر اینکه فرض کنیم که در بعثت پیامبر، لطفی است، زیرا در این صورت، سزاوار نیست که خداوند کسی را عقاب کند، مگر اینکه لطف خود را- بوسیله بعثت پیامبر- شامل حال او گرداند و عذر او را بدینوسیله، قطع کند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۰۶

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۱۶ تا ۲۲] ... ص : ۱۰۶

اشاره

وَ إِذا أَرَدْنا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنا مُتْرَفِيها فَفَسَقُوا فِيها فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْناها تَدْمِيراً (۱۶) وَ كَمْ أَهْلَكْنا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَ كَفى بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبادِهِ خَبِيراً بَصِيراً

(۱۷) مَنْ كانَ يُرِيدُ الْعاجِلَةَ عَجَّلْنا لَهُ فِيها ما نَشاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلاها مَذْمُوماً مَدْحُوراً (۱۸) وَ مَنْ أَرادَ الْآخِرَةَ وَ سَعى لَها سَعْيَها وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِكَ كانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُوراً (۱۹) كُلاًّ نُمِدُّ هؤُلاءِ وَ هَؤُلاءِ مِنْ عَطاءِ رَبِّكَ وَ ما كانَ عَطاءُ رَبِّكَ مَحْظُوراً (۲۰)

انْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ وَ لَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلاً (۲۱) لا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُوماً مَخْذُولاً (۲۲)

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۰۷

ترجمه: ... ص : ۱۰۷

و چون بخواهيم قريه اى را هلاك كنيم عياشانش را بسيار كنيم تا در آن سركشى كنند و گفتار خداوند بر آنها راست گردد و ويرانش كنيم. پس از نوح مردم بسيارى را هلاك كرده ايم و همين بس كه پروردگارت بگناهان بندگان آگاه و بيناست. هر كه جهان گذران را خواهد، در اين جهان هر چه خواهيم بهر كه اراده كنيم، زود دهيم. سپس جهنم را نصيبش كنيم كه با سرزنش و دورى از رحمت حق، وارد آن شود و هر كس آخرت را بخواهد و براى آن كوشش كند و اهل ايمان باشد، كوشش آنان مورد سپاسگزارى است و پاداش دارد. و همه را، آن گروه و اين گروه را، از بخشش پروردگارت كمك دهيم و بخشش پروردگارت، منع شدنى نيست. ببين چگونه برخى را بر برخى برترى داده ايم و درجات آخرت بزرگتر و برترى آن بيشتر است. با خداوند يكتا، خدايى ديگر قرار نده كه نكوهيده و سرشكسته خواهى شد.

قرائت: ... ص : ۱۰۷

امرنا: عموم اين كلمه را بفتح همزه و ميم خوانده اند. يعقوب «آمرنا» خوانده.

قرائت على ع و حسن و ابو العاليه و قتاده و جماعتى نيز همين است. ابن عباس و ابو عثمان نهدى «امّرنا» خوانده اند. حسن و يحيى بن يعمر «امرنا» بفتح همزه و كسر ميم خوانده اند.

ابو عبيده گويد: «امرنا» يعنى «اكثرنا» (زياد كرديم) شاعر گويد:

ان يغبطوا يهبطوا و ان امروا يوماً يصيروا للهلاك و النفد

يعنى: اگر غبطه خورند، كم مى شوند و اگر بسيار شوند، سر انجام بهلاكت و نيستى نزديك مى شوند.

ابو على گويد: «امرنا» يا به معناى «اكثرنا» (فراوان ساختيم) است، يا به معناى امر كرديم و فرمان داديم. و بنا بر اين

مقصود این است که چون بخواهیم مردم قریه ای را هلاـک کنیم، به افراد ثروتمند آنها فرمان می دهیم و آنها نافرمانی می کنند و هلاکشان می کنیم.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۰۸

قرائت «آمرنا» نیز به معنای «اکثرنا» است. همچنین «امّرنا»، بدیهی است که اگر به معنای دستور بگیریم، لازم می آید که تنها افراد متنعم، از جانب خداوند مکلف باشند، در حالی که همه مردم مکلف هستند. جایز نیست که این کلمه را به معنای امارت دادن بگیریم، زیرا در هر قریه ای یک امیر بیشتر نیست.

در مورد قرائت اخیر نیز، گفته اند: همان معنای بسیار کردن را می دهد. «۱»

از جاهایی که امر به معنای کثرت آمده، این شعر است:

و الاثم من شر ما یصال به و البر کالغیث نبته امر

یعنی: گناه، بدترین چیزهایی است که انسان را دچار کیفر می سازد و نیکی، همچون باران، گیاهش فراوان است.

همچنین در حدیث است که:

«خیر المال سکه مأبوره و مهره مأموره»

یعنی:

بهترین مال زراعتی است که اصلاح شده باشد و کره اسب ماده ای است که بزاید و

---

(۱)- چنان که در متن آمده است، برای همه قراءتها دو معنی ممکن است: ۱- امر را به معنای فرمان دادن بگیریم ۲- به معنای زیاد کردن.

لکن معنای اول را بدو جهت، نمی توانیم بپذیریم: یکی اینکه از خود آیه، استنباط می شود که متعلق امر، فسق است و معلوم است که خداوند کسی را امر به فسق نمی کند. دیگر اینکه: اگر امر به معنای فرمان دادن است، چرا فقط به مترفین قریه، امر بشود و سایر ساکنین قریه، از امر خداوند خارج باشند؟! در مورد معنای دوم، این اشکالها وارد نیستند و بنا بر این منظور این

است که مترفین را از لحاظ مال و اولاد، در قریه زیاد می کنیم و مهلتشان می دهیم تا مرتکب فسق و فجور شوند، آن گاه هلاکشان سازیم.

اشکالی که در مورد معنای اول ذکر کردیم از صاحب کشاف است. لکن ممکن است گفته شود که: از آیه، بر نمی آید که متعلق امر، فسق است، بلکه منظور این است که خداوند آنها را امر به طاعت کرده و آنها نافرمانی کرده اند. اما اینکه چرا فقط بمترفین قریه، امر کرده، بخاطر این است که آنان رئیس و بزرگ مردم قریه اند و سایر مردم تابع و پیرو آنها هستند. پیامبر گرامی فرمود:

«الناس علی دین ملوکهم»

یعنی: مردم بدین پادشاهان هستند.

با این همه، بهتر این است که «امر» را به معنای مجازی حمل کرده، گوئیم: مقصود این است که خداوند نعمت خود را برای آنها فراوان ساخت و آنها بجای شکر گزاری و وظیفه شناسی راه فسق و فجور را پیشه کردند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۰۹

فراوان شود. آنها که «امر» را به معنای فراوانی نمی گیرند، می گویند: کلمه «مأموره» به معنای «مؤمره» است و علت اینکه: «مأموره» گفته، این است که اجزای کلام با یکدیگر جفت باشند. مثل «الغدایا و العشایا» در حالی که جمع «غداه» «غدایا» نیست.

لغت: ... ص : ۱۰۹

ترفه: نعمت. برخی گویند: «مترف» یعنی کسی که بحال خود واگذارده شده است، تا هر چه خواهد بکند.

تدمیر: هلاک کردن.

مذموم و مذؤوم: مورد مذمت و سرزنش.

مدحور: مطرود و دور شده. گویند: «اللهم ادحر عنا الشیطان» یعنی: خدایا شیطان را از ما دور کن.

اعراب: ... ص : ۱۰۹

کَمْ أَهْلَکْنا: «کم» منصوب است به «اهلکنا».

کَفی بِرَبِّکَ: باء برای زینت است. مثل «جاء بثوبک ثوباً» و ما بعد آن در محل رفع و فاعل است. شاعر گوید:

و یخبرنی عن غائب المرء هدیه کفی الهدی عما غیب المرء مخبرا

در اینجا «الهدی» بعد از «کفی» مرفوع شده است. یعنی: سیره شخص از نهان او خبر می دهد و کافی است که سیره اشخاص معرف باطن آنها باشد.

یصلیها: جمله حالیه.

لِمَنْ نُرِیدُ: بدل از «له».

مذموماً: حال از ضمیر مستتر در «یصلیها».

کلا نمد: «کلا» منصوب است به «نُمدّ».

هؤلاء: بدل از «کلا» یعنی: «نمد کل واحد من هؤلاء و هؤلاء».

مقصود: ... ص : ۱۰۹

وَ إِذا أَرَدْنا أَنْ نُهْلِکَ قَرْیَهً أَمَرْنا مُتْرَفِیها فَفَسَقُوا فِیها فَحَقَّ عَلَیْهَا الْقَوْلُ

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۱۰

فَدَمَّرْناها تَدْمِیراً

: از آنجا که عقلاـ جایز نیست که خداوند پیش از ارتکاب معصیت، اراده عذاب کند، زیرا عذاب عقوبت است و عقوبت، نتیجه گناه است و هر گاه گناهی انجام نگرفته باشد، دادن کیفر روا نیست و هر گاه دادن کیفر روا نباشد، اراده آن هم روا نیست، از اینرو در تأویل و تقدیر این آیه، اختلاف کرده و وجوهی گفته اند:

۱- یعنی: هر گاه پس از اتمام حجت و فرستادن پیامبران، بخواهیم اهل قریه ای را هلاـک کنیم، رؤسای قریه را به طاعت و پیروی پیامبران امر می کنیم و این امر را همواره تکرار می کنیم و دلایل بی شماری برای آنها آماده می سازیم، تا بر معصیت-کاران اتمام حجت شود و ترسانیده شوند، ولی آنها هم چنان در معصیت ها غوطه ور می شوند و از فرمانبرداری ما امتناع می کنند. در این وقت، واجب می شود که به تهدید خود جامه عمل بپوشانیم و آنها

را هلاک سازیم.

علت اینکه: فقط «مترفین» یعنی طبقه متنعم و مرفه را ذکر می کند، این است که: دیگران تابع آنها هستند و هر امری که به آن طبقه شود، برای همه مردم است.

بنا بر این، جمله أَمَرْنا مُتْرَفِيها

جواب «اذا» است.

بازگشت آنچه از ابن عباس و سعید بن جبیر، روایت شده- که مقصود این است که آنها را امر بطاعت می کنیم و آنها معصیت می کنند- به همین معنی است. مثل: «امرتک فعصیتنی» یعنی: ترا امر به طاعت کردم و تو مرا معصیت کردی.

شاهد درستی این معنی، آیه های پیش است: مَنِ اهْتَدى فَإِنَّما يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ ... وَ ما كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا.

۲- أَمَرْنا مُتْرَفِيها

صفت «قریه» است. یعنی: هر گاه بخواهیم قریه ای را- که طبقه مرفه آن را امر کرده ایم و آنها نافرمانی کرده اند، هلاک کنیم- ... بنا بر این جواب «اذا» محذوف است و نیازی هم به آن نیست، زیرا ظاهر است. مثل: حَتَّى إِذا جاؤُها وَ فُتِحَتْ أَبْوابُها ... فَنِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِينَ (زمر ۷۴، ۷۳: تا وقتی که آمدند و درهای آن گشوده شد ... و اجر صاحبان عمل نیکوست) در این آیه، جواب «اذا» حذف شده است. شاعر گوید:

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۱۱

حتى اذا سلكوهم فى قتائده شلا كما تطرد الجماله الشردا

یعنی: هنگامی که آنها را به گردنه «قتائده» رسانیدند، آنها را طرد می کردند، همانطوری که شتربان شتران نافرمان را طرد می کند. در این شعر نیز جواب «اذا» حذف شده است.

۳- در این آیه، تقدیم و تأخیر است. یعنی: هنگامی که افراد متنعم قریه ای را امر به طاعت کنیم و آنها نافرمانی کنند، اراده هلاکشان می کنیم.

ممکن است شاهد این وجه، این آیه باشد:

- وَ إِذا کُنْتَ فِیهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلاةَ فَلْتَقُمْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَکَ (نساء ۱۰۲:

هر گاه تو در میان ایشان باشی و نماز بپا داری، باید گروهی از ایشان با تو به نماز بایستند) بدیهی است که جمله «فلتقم ... » قبل از جمله «فاقمت ... » می باشد، زیرا اقامه نماز، آوردن نماز بطور کامل است.

شاهد دیگر، این آیه است:

- إِذا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ (مائده ۶: هر گاه بنماز بایستید، صورتتان را بشویید) بدیهی است که شستن صورت (و گرفتن وضو) پیش از ایستادن بنماز است.

۴- کلمه اراده، در معنای حقیقی خود بکار نرفته، بلکه منظور معنای مجازی یعنی: نزدیک بودن هلاک است نه اراده هلاک. مثل این جمله ها:

- اذا اراد المریض ان یموت خلط فی ما کله و یسرع الی ما تتوق نفسه.

یعنی: هر گاه مرگ بیمار نزدیک شود، غذاهای مضر می خورد و زندگیش دشوار می شود.

- اذا اراد لتاجر ان یفتقر اتاه الخسران- یعنی: هر گاه دوران فقر تاجر نزدیک شود، زیان می بیند.

بدیهی است که بیمار اراده مرگ و تاجر اراده فقر نمی کند، لکن از آنجا که معلوم است بیمار در شرف مرگ و تاجر در شرف فقر است، چنین استعمالی صحیح است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۱۲

در کلام عرب، مجاز، استعاره، اشاره و کنایه فراوان است و بخاطر همین مزایاست که زبان آنها در عالیترین درجه فصاحت و بلاغت، قرار دارد.

بنظر ما وجه اول، از تمام وجوه دیگر، صحیحتر و به صواب نزدیکتر است. این وجه در صورتی صحیح است که «امر» را در آیه بمعنای «دستور دادن» و ضد «نهی»

بدانیم.

لکن بنا بر قرائتهای دیگر، این وجه صحیح نیست و باید یکی از سه وجه اخیر را اختیار کرد.

اکنون به بیان نمونه هایی که در قرنهای گذشته، نسبت بمردم قریه ها انجام شده است، پرداخته، می فرماید:

وَ کَمْ أَهْلَکْنا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ: ما امتهای بسیاری را پس از نوح تا زمان تو هلاک کرده ایم. آنها مردمی بودند که حقیقت را تکذیب می کردند.

کلمه «کم» به معنای تکثیر و «رب» به معنای تقلیل است.

عبد اللَّه بن ابی اوفی می گوید: قرن یکصد و بیست سال و محمد بن قاسم می گوید:

یکصد سال و کلبی می گوید هشتاد سال و برخی گفته اند چهل سال است.

وَ کَفی بِرَبِّکَ بِذُنُوبِ عِبادِهِ خَبِیراً بَصِیراً: علم و آگاهی خداوند به گناهان بندگان، برای آنها کافی است. او مردم گناهکار را کیفر می دهد و هیچ یک از گناهان آنها را فراموش نمی کند.

اکنون این نکته را بیان می کند که او با بندگان خود بمقتضای مصلحت، رفتار می کند:

مَنْ کانَ یُرِیدُ الْعاجِلَةَ عَجَّلْنا لَهُ فِیها ما نَشاءُ لِمَنْ نُرِیدُ: عاجله، نعمتهای دنیاست که فوری و زودگذر است. هر کس در طلب نعمتهای دنیا باشد، در حدودی که خواست ما باشد، آنهم برای هر کس که خودمان اراده کنیم، در همین جهان فراهم می سازیم. در اینجا فراهم شدن نعمتهای دنیا تابع خواست انسان نیست، بلکه تابع خواست خداوند است، زیرا ممکن است انسان چیزی بخواهد که در آن مفسده باشد، بنا بر این هر چه انسان بخواهد، ممکن است خداوند نخواهد. وانگهی از جمله

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۱۳

لِمَنْ نُرِیدُ استفاده می شود که بسا انسان از روی حرص و آز، اراده دنیا می کند، لکن خداوند دنیا را

باو نمی دهـد و اگر هم بدهـد، کمی می دهد! ثُمَّ جَعَلْنا لَهُ جَهَنَّمَ یَصْلاها مَذْمُوماً مَدْحُوراً: آن گاه برای او جهنم مهیا می کنیم که در شعله آن می سوزد و گرفتار ملامت و دوری از رحمت پروردگار است.

از ابن عباس روایت است که پیامبر فرمود:

- معنای آیه، این است: هر کس بوسیله انجام دستورات دینی بخواهد منافع دنیوی بدست آورد و قصدش تحصیل خشنودی خدا و خانه آخرت نباشد، خداوند تا حدودی که بخواهد از نعمتهای دنیا در دسترس او قرار می دهد و در عالم آخرت، او را بهره ای نیست، زیرا خداونـد نعمت دنیا را به افرادی می دهـد، که بوسیله آن راه طاعت بپیماینـد ولی آنها بسوی معصیت می روند، بنا بر این خداوند آنها را کیفر می دهد.

وَ مَنْ أَرادَ الْآخِرَهَ وَ سَعی لَها سَعْیَها وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِکَ کانَ سَعْیُهُمْ مَشْکُوراً:

هر کس خیر آخرت و نعمت بهشت بخواهـد و در این راه سعی کنـد- یعنی خدا را فرمان برد و از معصیتها دوری کند- و در عین حال به یگانگی خداوند و رسالت پیامبران معتقد باشد، سعی آنها و عبادات آنها بدرگاه خداوند مقبول است.

قتاده گویـد: معنای مشکور بودن سعی آنان این است که: خداونـد حسنات آنها را افزایش می دهـد و از بدیهای آنها در می گذرد. مقصود این است که: سعی آنها در خور سپاسگزاری است و پاداش دارد.

از حسن روایت شده است که:

- آخرت را طلب کنید، زیرا ندیدم کسی را که طالب آخرت باشد، و به آن نرسد.

طالب آخرت، ممکن است بـدنیا هم برسـد و ندیدم کسـی را که طالب دنیا باشد و به آخرت برسد. گاهی چنین افراد بدنیا هم نمی رسند! کُلًّا نُمِدُّ هؤُلاءِ

وَ هَؤُلاءِ مِنْ عَطاءِ رَبِّکَ: هر یک از این دو گروه را: آنها که دنیا را می خواهند و آنها که آخرت را می خواهند، از بخشش پروردگارت، بهره مند خواهیم کرد. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۱۴

حسن گوید: یعنی از نعمتهای دنیا مردم نیک و بد را برخوردار خواهیم کرد.

بنا بر این مقصود این است که: در این دنیا نعمتهای خود را در دسترس افراد مؤمن و کافر قرار می دهیم، اما در عالم آخرت، فقط مردم متقی از نعمتهای ما بهره مند می شوند.

وَ ما کانَ عَطاءُ رَبِّکَ مَحْظُوراً: آری، بخشش پروردگارت از کافر- بخاطر اینکه کافر است- و از فاسق- بخاطر اینکه فاسق است- منع نمی شود.

پرسش:

آیا جایز است که انسان از عمل خود، هم دنیا را بخواهد و هم آخرت را؟

پاسخ:

بله، جایز است، به شرطی که دنیا را تابع آخرت قرار دهد. مثل اینکه سرباز مجاهد، هدفش زنده کردن دین باشد و در ضمن غنیمت های جنگی را هم تابع این هدف قرار دهد.

انْظُرْ کَيْفَ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ: ای محمد، بنگر که چگونه بعضی را بر بعضی برتری بخشیده ایم. گروهی را غنی و گروهی را فقیر ساخته ایم. گروهی را ارباب و گروهی را برده، قرار داده ایم. گروهی را تندرست و گروهی را بیمار گردانیده ایم.

همه اینها تابع مصلحت می باشند.

وَ لَلْآخِرَةُ أَکْبَرُ دَرَجاتٍ وَ أَکْبَرُ تَفْضِيلًا: درجات و مراتب آخرت، عالیتر و برتر است. لکن درجات و مراتب آخرت، تابع اعمال انسان است، بنا بر این سزاوار است که رغبت مردم و کوشش آنها برای آخرت بیشتر باشد.

در روایت است که:

- ما بین عالیترین درجات بهشت و پایین ترین درجات آن، به اندازه فاصله میان زمین تا آسمان

است.

دلالت آیه: ... ص : ۱۱۴

از این آیه، بر می آید که: طاعت خداوند باعث افزایش روزی دنیا نمی شود،

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۱۵

بلکه باعث افزایش درجات آخرت می شود.

لا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ: برخی گوینـد: این خطاب متوجه پیامبر عالیقـدر اسـلام و منظور امت اوست: برخی گوینـد: یعنی ای شنونده یا ای انسان، در اعتقاد و اقرار و رغبت و تمایل خود، با خداوند یکتا خدایی قرار مده.

فَتَقْعُدَ مَذْمُوماً مَخْذُولًا: زیرا اگر چنین کنی، در تمام عمر مورد ملامت عقلا هستی و دچار خواری می شوی و کسـی یاری تو نمی کنـد. دیگر خداونـد هم ترا بحال خود می گـذارد و کمـک خود را از تو بـاز می دارد، تا همان کسـی که شـریک خـدا پنداشـته ای از تو یاری کنـد! برخی گوینـد: «قعود» به معنای نشسـتن نیست، بلکه به معنای خواری و زیانکاری و ناتوانی است. چنان که وقتی می گویند: «قعد به الضعف من القتال» یعنی: از جنگ، عاجز شد.

نظم آیات: ... ص : ۱۱۵

آیه اول، متصـل است به آیه حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا یعنی: خداونـد، جز بعـد از فرسـتادن پیـامبران، و صـادر کردن امر و نهی و تمام کردن نعمت و ظهور سرکشی از مردم کافر و فاجر، عذاب نمی کند.

برخی گویند: متصل است بداستان بنی اسرائیل و کیفری که در مرحله اول و مرحله دوم، گریبانگیر آنها کرد. در اینجا بیان می کند که کار خداوند، بر طبق سـنت دائمی و همیشگی صورت گرفته است، زیرا او هنگامی مردم قریه ها را هلاک می کند که «مترفین» و رؤسای متنعم قریه ها را امر بطاعت کنـد و آنها سرکشـی کننـد، بنا بر این هلاک شدن آنها از راه اسـتحقاق است و بی سبب نیست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر

القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۱۶

[سوره الإسراء (۱۷): آيات ۲۳ تا ۲۵] ... ص : ۱۱۶

اشاره

وَ قَضى‏ رَبُّكَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ كِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ وَ لا تَنْهَرْهُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلاً كَرِيماً (۲۳) وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُما كَما رَبَّيانِي صَغِيراً (۲۴) رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِما فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صالِحِينَ فَإِنَّهُ كانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُوراً (۲۵)

ترجمه: ... ص : ۱۱۶

پروردگارت دستور داده است كه جز او را نپرستيد و بپدر و مادر، نيكى كنيد.

اگر يكى از آنها يا هر دو نزد تو به پيرى رسند، به آنها مگو: خسته و ملول شدم و آنها را مرنجان و با آنها سخنى ملايم و احترام آميز، بگوى و از روى مهربانى نزد آنها پر و بال فروتنى بگشاى و بگو: پروردگارا آنها را رحم كن، هم چنان كه مرا در كودكى پرورش دادند. پروردگار شما به آنچه در دلهاى شماست، داناتر است. شما اگر شايسته باشيد، خداوند نسبت به توبه كنندگان، آمرزگار است.

قرائت: ... ص : ۱۱۶

كوفيان- بجز عاصم- «يبلغان» و ديگران «يبلغنّ» قرائت كرده اند. قرائت اخير، بهتر است، زيرا فاعل آن «احدهما» است و «كلاهما» عطف بر آن است. بنا بر قرائت اول، «احدهما او كلاهما» تأكيد يا بدل است از فاعل «يبلغان» كه به «والدين» برمى گردد.

اف: اين كلمه در اينجا و در سوره انبياء و احقاف، بقرائت مكيان و شاميان و

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۱۷

يعقوب و سهل، بفتح فاء است. اهل مدينه، به كسر و تنوين فاء و ديگران بكسر فاء و بدون تنوين خوانده اند.

قرائت نخست، بنا بر اين است كه كلمه، مبنى بر فتح و اسم فعل است به معناى «اتضجّر» «۱» قرائت دوم، بنا بر اين است كه تنوين تنكير بر آن اضافه شده باشد. مثل «صَهٍ و مَهٍ» و قرائت سوم بنا بر اين است كه معرفه باشد نه نكره.

اصل اين كلمه، مصدر است. زجاج هفت وجه در آن جايز دانسته: فتح فاء، ضم فاء و كسر فاء و هر يك از آنها با تنوين و بدون تنوين. وجه

هفتم «افّی». ابن انباری به تخفیف فاء مفتوح نیز اضافه کرده. ابو الحسن گوید: «اف» بهتر است.

اعراب: ... ص : ۱۱۷

بالوالدین: متعلق به قضـی. یعنی: «قضی بالوالدین احسانا» ممکن است به تقدیر «اوصی بالوالدین ... » باشد. و حذف آن بخاطر دلالت کلام است. نظیر آن شعر زیر است:

عجبت من دهماء اذ تشکونا و من ابی دهماء اذ یوصینا خیراً بها کأننا خافونا یعنی: تعجب دارم که دهماء از ما شکایت می کند و از ابی دهماء که ما را سـفارش می کند که در باره او نیکی کنیم، مثل اینکه ما ترسیده ایم. در اینجا «یوصینا» در «خیراً» عمل کرده است.

کَمـا رَبَّیانِی: کرحمه تربیتهما. یعنی: رحمت و محبتی که هنگام تربیت ایشان پدیـدار می گشت. برخی گوینـد: کاف به معنای «علی» است.

مقصود: ... ص : ۱۱۷

قبلا در باره نهی از شرک و گناهان سخن گفت. اینک در باره امر به یکتا پرستی و فرمانبرداری حق، می فرماید:

وَ قَضی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ: ابن عباس، حسن و قتاده، گویند: یعنی پروردگارت

---

(۱)- یعنی ملول و خسته شدم

امر حتمی کرده است. ربیع بن انس گوید: یعنی پروردگارت لازم و واجب کرده است.

مجاهد گوید: یعنی پروردگارت سفارش کرده است که او را پرستش کنید و جز او را پرستش نکنید.

پرسش:

ممکن است گفته شود: امر می کننـد که چیزی باشـد نه چیزی نباشد، زیرا معنای امر، اراده چیزی کردن است و اراده، هنگامی است که چیزی را بخواهند نه اینکه نخواهند. (در حالی که آیه می گوید: امر کرده است که نپرستید ...)

پاسخ:

مقصود این است که خداوند اراده کرده است که شما او را از روی اخلاص.

پرستش کنید و کراهت دارد از اینکه جز او را پرستش کنید، این مقصود را بوسیله امر أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ (امر کرده

است که جز او را نپرستید) بیان کرده است.

وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً: و نیز دستور داده است که در باره پدر و مادر نیکی کنید.

إِمَّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ کِلاهُما: ای انسان، اگر پدر و مادرت یا یکی از آنها، نزد تو زنده ماندند، تا بسن پیری رسیدند ... بدیهی است که انسان در سن پیری حال کودک پیدا می کند و احتیاج دارد که از او حمایت و سرپرستی کنند.

در اینجا فقط بدوران پیری پدر و مادر اشاره کرده است، حال آنکه: در هر حال اطاعت پدر و مادر لازم است، علت این است که: در این دوران، آنها بخدمت و کمک، بیشتر احتیاج دارند. در باره عیسی ع می فرماید: وَ یُکَلِّمُ النَّاسَ فِی الْمَهْدِ وَ کَهْلًا (آل عمران ۴۶: در گهواره و در دوران پیری با مردم سخن می گوید) با اینکه این مطلب اختصاص بعیسی ندارد، زیرا همه مردم در دوران پیری سخن می گویند. مقصود این است که: عیسی همانطوری که در دوران کودکی با مردم سخن می گوید، زنده می ماند و بعداً هم با مردم تکلم می کند. در جای دیگر می فرماید: وَ الْأَمْرُ یَوْمَئِذٍ لِلَّهِ (انفطار ۸۲: در آن روز، فرمان خدای راست) بدیهی است که فرمان همیشه برای خداست، لکن در روز قیامت، فقط این فرمان به خدا اختصاص دارد و بس.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۱۹

برخی گویند: منظور این است که اگر تو به سن کبر رسیدی و مکلف شدی و نزد تو پدر و مادر باشند ...

فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ: به آنها اف مگو «۱». از امام هشتم ع روایت شده است که امام صادق ع

فرمود:

- اگر خداوند در منع نافرمانی والدین، لفظی کوتاه تر از این کلمه، سراغ داشت، همان را بکار می برد.

در روایت دیگر است که:

- کمترین حد نافرمانی پدر و مادر، گفتن اف است و اگر خداوند، چیزی آسانتر و کوچکتر از آن، در نافرمانی پدر و مادر سراغ داشت، از آن منع می کرد.

در روایت دیگر است که:

- عاق والدین، هر چه می خواهد بکند. او هرگز داخل بهشت نمی شود.

بنا بر این مقصود این است که: پدر و مادر را نباید آزار کرد. چه کم چه زیاد.

مجاهد گوید:

- مقصود این است که: اگر پدر و مادر بمرحله ای از پیری و سستی برسند که در خود بول کنند، نباید از آنها اظهار تنفر کنی، بلکه باید نسبت به آنها همان رفتاری را داشته باشی که آنها در دوران کودکی تو داشتند. بدیهی است که شخص خشمگین، زیاد «اف» می گوید. این کلمه بر خشم و تنفر گوینده، دلالت می کند.

ابو عبیده گوید:

- «اف» و «تف» چرکی است که میان انگشتان فتیله می شود.

ابن عباس گوید:

- کلمه کراهت است.

برخی گویند:

- معنای آن چیز بد بوست.

---

(۱)- یعنی: نگو ملول شدم.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۲۰

در مثـل است که: «أبرّ من النسـر» یعنی: از باز شـکاری نیکوتر و فرمانبردارتر است. می گوینـد: مقصود این است که جوجه باز وقتی که بزرگ می شود و هنوز به پرواز در نیامـده، به جوجه های کوچکتر از خود غـذا می دهد، هم چنان که پدر و مادر به او غذا می دادند.

وَ لاـ تَنْهَرْهُمـا: و آنهـا را با درشتی و فریاد، مرنجان. برخی گوینـد: یعنی: هر چه از تو خواسـتند، به آنها بـده و خودداری نکن. مثل: وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلا

تَنْهَرْ (الضحی ۱۰:

سائل را محروم نکن).

وَ قُلْ لَهُما قَوْلًا كَرِيماً: و با آنها با نرمی و لطف و مهربانی سخن بگو و سخن لغو و زشت، در برابر آنها بر زبان نیاور و از این راه، آنها را گرامی بدار. در حقیقت، گفتار پسندیده و گرامی، دلیل گرامی بودن کسی است که انسان با او سخن می گوید.

سعید بن مسیب گوید:

- یعنی: در حضور ایشان مثل بنده گنه کار، در برابر سروری درشتخو، سخن بگو.

وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ: در برابر آنها هر چه می توانی از لحاظ گفتار و کردار، فروتنی و کوچکی کن. منظور از «ذل» خواری نیست، بلکه نرمی و تواضع است. تعبیر گشودن پر و بال تواضع و نرمخویی، در برابر پدر و مادر، تشبیهی است که: مرغی را بخاطر می آورد که پر و بال خود را می گشاید و جوجه های خود را در زیر آن پناه می دهد. خداوند بزرگ می فرماید: پدر و مادر را در زیر پر و بال احسان و محبت خویش، پناه ده، همانطوری که آنها در دوران کودکی تو، پر و بال محبت خود را بر سر تو گشودند و ترا بزرگ کردند. عرب، هر گاه بخواهد کسی را توصیف کند که در برابر پدر و مادر، نرمخو و مهربان است، می گوید: «او خافض الجناح است».

امام صادق (ع) فرمود:

- یعنی: جز با مهربانی و دلسوزی به آنها نگاه نکن و صدای خود را بلندتر از صدای آنها نگردان و دستت را بالای دست آنها قرار نده و از جلو آنها راه نرو.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۲۱

وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُما كَما رَبَّيانِي صَغِيراً: در باره آنها

دعا کن و از خداوند بخواه که در زندگی و بعد از مرگ، آمرزش و رحمت خود را نصیب آنها گرداند، زیرا آنها در کودکی ترا تربیت کرده اند. این، در صورتی است که آنها مؤمن باشند.

از این آیه، برمی آیـد که: دعای فرزنـد برای پـدر و مادری که از دنیا رفته انـد، مورد قبول خداوند است و گرنه، چه فایده ای دارد که بگوید: در باره آنها دعا کن.

برخی گوینـد: خداونـد، فرزنـد را امر می کنـد که به پدر و مادر پیر، نیکی کند، زیرا محبت فرزندان جوان، نسـبت به مادر پیر کم است. لکن دسـتور نمی دهـد که: پدر و مادر در باره فرزندان نیکی کنند، زیرا محبت پدر و مادر نسـبت به فرزندان بسـیار است. علت اینکه فقط دوران پیری را ذکر کرده، این است که: پـدر و مادر در این دوران، احتیاج بکمک دارنـد، زیرا در سـن پیری ضعیفند و احتیاج دارند که فرزندان مخارج زندگی آنها را تأمین کنند.

در حدیث است که پیامبر فرمود:

- بینیش بخاک مالیده شود! بینیش بخاک مالیده شود! بینیش بخاک مالیده شود! عرض کردند:

- یا رسول اللَّه، کی؟! فرمود:

- کسی که پدر و مادرش یا یکی از آنها به سن پیری رسند- و کاری نکند که داخل بهشت شود.

این روایت را مسلم در صحیح خود آورده است.

ابو اسید انصاری روایت کرده است که:

- ما در حضور پیامبر گرامی بودیم. مردی از بنی سلمه آمد و گفت:

- یا رسول اللَّه، آیا پس از مرگ پدر و مادرم، کار نیکی مانده است که در باره آنها انجام دهم؟

فرمود: ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۲۲

- آری. نماز بر آنها، طلب آمرزش، وفا

کردن به عهدشان، احترام دوستشان و صله رحم آنها.

قتاده گوید:

- اینطور دانستید و به این دستور امر شدید، بنا بر این آنچه خداوند بر شما تعلیم کرده، بگیرید و به ادب خداوند، گرایش پیدا کنید.

رَبُّکُمْ أَعْلَمُ بِما فِی نُفُوسِکُمْ: خداوند به قصدهای باطنی شما داناتر است و می داند که قصد شما نیکی است یا نافرمانی، بنا بر این هر کس که: خطایی از او سر زد و قصدش نافرمانی پدر و مادر نیست، خداوند از خطایش چشم پوشی می کند. برخی گویند: یعنی خداوند به همه اسرار باطنی شما آگاه است. برخی گویند: یعنی علم خداوند، ثابت تر است.

إِنْ تَکُونُوا صالِحِینَ فَإِنَّهُ کانَ لِلْأَوَّابِینَ غَفُوراً: اگر شما صالح باشید و راه طاعت خدا را بپیمایید، خداوند آمرزنده توبه کنندگان است. مجاهد گوید: اواب، کسی است که اهل توبه و عبادت باشد و از گناهان خود باز گردد. از امام صادق (ع) نیز چنین نقل شده است.

قتاده گوید: «اوابین» کسانی هستند که اهل طاعت و احسان باشند.

سعید بن مسیب گوید: کسانی هستند که: گناه کنند، سپس توبه کنند، پس از توبه، باز هم گناه و توبه کنند.

ابن عباس گوید: کسانی هستند که در سختی ها به خداوند رجوع کنند.

نیز از ابن عباس روایت شده است که: آنها تسبیح کنندگانند. مؤید آن، آیه یا جِبالُ أَوِّبِی مَعَهُ است (سبا ۱۰: ای کوه ها، با او تسبیح کنید).

برخی گویند: مقصود کسانی است که میان مغرب و عشا نماز می گزارند، روایتی هم بهمین مضمون وارد شده است.

هشام بن سالم از امام صادق (ع) روایت کرده است که:

- چهار رکعت نماز، که در هر رکعتی پنجاه مرتبه، سوره قل هو اللَّه، خوانده شود، نماز

اوابین است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۲۳

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۲۶ تا ۳۰] ... ص : ۱۲۳

اشاره

وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ وَ الْمِسْکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ وَ لا تُبَذِّرْ تَبْذِیراً (۲۶) إِنَّ الْمُبَذِّرِینَ کانُوا إِخْوانَ الشَّیاطِینِ وَ کانَ الشَّیْطانُ لِرَبِّهِ کَفُوراً (۲۷) وَ إِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغاءَ رَحْمَهٍ مِنْ رَبِّکَ تَرْجُوها فَقُلْ لَهُمْ قَوْلاً مَیْسُوراً (۲۸) وَ لا تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَهً إِلی عُنُقِکَ وَ لا تَبْسُطْها کُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً (۲۹) إِنَّ رَبَّکَ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقْدِرُ إِنَّهُ کانَ بِعِبادِهِ خَبِیراً بَصِیراً (۳۰)

ترجمه: ... ص : ۱۲۳

حق خویشاوندان و مستمندان و ماندگان راه را بده و اسراف مکن که اسراف کنندگان، برادران شیطان ها هستند و شیطان نسبت به پروردگار خود، کفر ورزید. اگر به انتظار رحمت پروردگارت، از آنها اعراض کنی، با آنها سخنی نرم بگوی و دستت را بسته گردنت مگردان و آن را بتمامی مگشای که در پس زانوی ملامت و حسرت می نشینی.

پروردگارت، روزی را برای هر که خواهد، گشایش دهد و تنگ گیرد. او به حال بندگان خود آگاه و بیناست.

لغت: ... ص : ۱۲۳

تبذیر: پراکنده کردن مال است بوسیله اسراف. مثل پاشیدن و پراکندن بذر. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۲۴

بدیهی است که اگر مال را در راه صحیح پراکنده کنند، تبذیر گفته نمی شود.

نابغه گوید:

ترائب یستضی ء الحلی فیها کجمر النار بذر بالظلام

یعنی: سینه های بلورینی که زیورها در آن می درخشند. به دانه های آتش می مانند که ظلمتها را پراکنده می سازند.

اعراض: روی گردانی، از روی تنفر یا مشغول شدن به چیزی بهتر. گاهی هم منظور از روی گردانی از کسی خوار شمردن اوست. مثل وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِینَ (اعراف ۱۹۹: از مردم نادان اعراض کن).

محسور: محزون و اندوهگین. «دابه حسیر» یعنی: حیوانی که بر اثر تند رفتن، فرومانده باشد. در قرآن کریم می فرماید: یَنْقَلِبْ

إِلَيْكَ الْبَصَـِرُ خاسِئاً وَ هُوَ حَسِيرٌ (ملك ۴: نظر، در حالی که از هـدف دور مانـده، و وامانده شده است، بتو باز می گردد) شاعر گوید:

ان العسیر بها داء مخامرها فشطرها نظر العینین محسور

یعنی: شتری که بار نمی برد، مرضی دارد که در جسمش نفوذ کرده و چشم امید از او برداشته شده است.

اعراب: ... ص : ۱۲۴

إِمَّا تُعْرِضَنَّ: ان تعرضن. «ما» زایده است.

ابتغاء: مفعول له و بقولی حال است به تقدیر «مبتغیا» رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوها: راجیاً ایاها. جمله «ترجوها» در محل جرّ و صـفت «رحمه» است. ممکن است در محل نصب و حال از ضمیر «تعرضن» باشد.

مقصود: ... ص : ۱۲۴

اکنون خداوند، پیامبر خود را تشویق می کند که حق اشخاص را بدهد و به آنها انفاق کند.

وَ آتِ ذَا الْقُرْبى حَقَّهُ: حق خویشاوندان را که خداوند برای ایشان واجب

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۲۵

کرده است، عطا کن. این معنی از ابن عباس و حسن است. سدی گوید: مقصود دادن حق خویشاوندان پیامبر است. وی گوید: هنگامی که عبید اللَّه زیاد، امام سجاد را نزد یزید می فرستاد، بمردی شامی فرمود:

- قرآن را خوانده ای؟

- آری- آیا آیه، وَ آتِ ذَا الْقُرْبى حَقَّهُ را خوانده ای؟

- شما همان خویشاوندانی هستید که خداوند دستور داده است که حقش اداء شود؟

- آری! همین مطلب از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) نیز روایت شده است.

از ابو سعید خدری روایت شده است که: چون این آیه نازل شد، پیامبر، فدك را بفاطمه (ع) داد.

عبـد الرحمن بن صالح گوید: مأمون نامه ای به عبد اللَّه بن موسـی نوشت و در باره فدك از وی سؤال کرد، وی حدیث بالا را در پاسخ مأمون نوشت. مأمون، فدك را بفرزندان فاطمه (ع)، تسلیم کرد.

وَ الْمِسْكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ: و زکات را که حق مستمندان و مسافرانی است که از بلاد خود دور مانده و مخارجشان تمام شده است، به ایشان بده.

وَ لا تُبَذِّرْ تَبْذِيراً: ابن عباس و ابن مسعود گویند: مبذر کسی است که مال را بناحق خرج می کند.

مجاهد گوید: اگر کسی به اندازه «یک چارک» در راه باطل صرف کند، مبذر است و اگر همه مال خود را در راه حق خرج کند، مبذر نیست.

از امام صادق (ع) روایت شده است که: علی ع به عنایت فرمود:

-

کن زامله للمؤمنین و ان خیر المطایا امثلها و لا تکن من المبذرین

: یعنی: برای مردم مؤمن، باربردار باش که بهترین مرکبها آنهایی هستند که رام تر باشند و از اسراف کاران مباش.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۲۶

إِنَّ الْمُبَذِّرِینَ کانُوا إِخْوانَ الشَّیاطِینِ: مردم مسرف، پیروان شیطان ها هستند و راه آنها را می پیمایند. به کسی که ملازم سفر است، می گویند: «اخو السفر» یعنی:

برادر سفر و به کسی که تابع شیطان است، گویند: «اخ الشیطان» یعنی: برادر شیطان.

برخی گویند: یعنی آنها در آتش جهنم، رفیق شیطان ها هستند.

وَ کانَ الشَّیْطانُ لِرَبِّهِ کَفُوراً: شیطان همواره بخدای خویش، کفر ورزیده است.

وَ إِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغاءَ رَحْمَهٍ مِنْ رَبِّکَ تَرْجُوها فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَیْسُوراً:

هر گاه نتوانی بخاطر تنگدستی به آنها نیکی کنی و در صدد برآیی که از خداوند طلب گشایش کنی و امیدوار باشی که با کمک خداوند بتوانی از آنها دستگیری کنی، آنها را وعده نیکو ده و با آنها- تا آنجا که ممکن است- بنرمی سخن گوی.

روایت شده است که: چون این آیه، نازل شد، هر گاه کسی از پیامبر سؤال می کرد و چیزی نداشت که بخشش کند، می فرمود:

- خداوند ما و شما را از فضل خود روزی دهاد! وَ لا تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَهً إِلی عُنُقِکَ: دستت را بگردنت نبند و از کسانی نباش که بکلی اهل بذل و بخشش نیستند. این جمله بطور مبالغه آمیزی

از بخل و تنگ- چشمی نهی می کند.

وَ لا تَبْسُطْها كُلَّ الْبَسْطِ: و همه دارایی خود را بذل و بخشش نکن، تا مثل کسی که طوری دست خود را باز می کند که هیچ چیز در آن نمی ماند، نباشی. این جمله، کنایه از اسراف است.

فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً: زیرا اگر چنین کنی، در پس زانوی غم می نشینی و خود را ملامت می کنی و چیزی نخواهی داشت. این معنی از سدی و ابن عباس است.

قتاده گوید: یعنی عاجز و پشیمان می شوی. امام صادق (ع) می فرماید: یعنی از لباس، برهنه می مانی. محسور یعنی عریان. جبائی گوید: مقصود این است که: اگر امساک کنی، مورد ملامت و مذمت، واقع می شوی و اگر اسراف کنی، حسرت زده و غمگین

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۲۷

خواهی شد.

کلبی گوید: یعنی هر چه داری بذل و بخشش نکن که چون افراد بعدی بیایند و چیزی نداشته باشی که بآنها دهی، زبان به سرزنش تو می گشایند.

روایت شده است که: زنی پسرش را نزد پیامبر گرامی فرستاد و گفت به پیامبر عرض کن: مادرم به زرهی احتیاج دارد. اگر گفت: صبر کنید تا برسد، بگو: مادرم به پیراهنت، احتیاج دارد.

پسر نزد پیامبر گرامی آمد و پیام مادر را ابلاغ کرد. حضرتش جامه را از تن بیرون آورد و به او داد.

از اینرو این آیه، نازل شد.

گفته اند: بر اثر این بخشش، در خانه نشست و برای نماز بیرون نیامد، زیرا جامه ای نداشت که بپوشد، از اینرو کفار او را ملامت کرده، گفتند: محمد، خوابش برده و مشغول لهو و لعب است و نماز را ترک کرده است.

إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ: خزانه های

خداوند، پر و گسترده است لکن بر طبق مصلحت، روزی افراد را گاهی توسعه می دهد و گاهی تنگ می گیرد.

إِنَّهُ کانَ بِعِبادِهِ خَبِیراً بَصِیراً: او به احوال بندگان دانا و بمصالح آنها بصیر است، بنا بر این برای یکی روزی را توسعه می دهد و برای دیگری تنگ می گیرد و تدبیر او بر طبق مصلحت افراد است.

نظم آیات: ... ص : ۱۲۷

آیه اخیر، متصل است به آیه سابق، زیرا ترغیب می کند که انسان با اعتماد به خداوند، بذل و بخشش کند و از بخل خودداری نماید و در زندگی مقتصد و میانه رو باشد، زیرا خداوند، با کمال قدرتی که دارد، گاهی روزی افراد را توسعه می دهد و گاهی تنگ می سازد، تا مراعات مصلحت ایشان را کرده باشد، بنا بر این بندگان خدا برعایت مصلحت و پیمودن راه اقتصاد و میانه روی سزاوارترند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۲۸

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۳۱ تا ۳۵] ... ص : ۱۲۸

اشاره

وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ خَشْیَهَ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ إِیَّاکُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ کانَ خِطْأً کَبِیراً (۳۱) وَ لا تَقْرَبُوا الزِّنی إِنَّهُ کانَ فاحِشَهً وَ ساءَ سَبِیلاً (۳۲) وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِیِّهِ سُلْطاناً فَلا یُسْرِفْ فِی الْقَتْلِ إِنَّهُ کانَ مَنْصُوراً (۳۳) وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتِیمِ إِلاَّ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ حَتَّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْؤُلاً (۳۴) وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ إِذا کِلْتُمْ وَ زِنُوا بِالْقِسْطاسِ الْمُسْتَقِیمِ ذلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلاً (۳۵)

ترجمه: ... ص : ۱۲۸

فرزندانتان را از بیم فقر نکشید، ما روزی آنها و شما را می دهیم. کشتن آنها گناهی بزرگ است. نزدیک زنا نشوید که کاری زشت و بد راهی است. نفسی را که خداوند محترم داشته، جز بحق نکشید و هر که به ستم کشته شود، برای ولیّش تسلطی قرار داده ایم. ولیّ نباید در قتل اسراف کند، زیرا او نصرت یافته است. و بمال یتیم نزدیک

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۲۹

نشوید مگر به آنچه که نیکوتر است، تا وقتی که بقوت خویش رسد و بعهد وفا کنید که از پیمان، پرسیده خواهد شد و هنگامی که پیمانه می دهید، پیمانه را تمام دهید و با میزان درست وزن کنید که این کار بهتر و سرانجام آن نیکوتر است.

قرائت: ... ص : ۱۲۹

خطا: ابو جعفر و ابن عامر- بروایت ابن ذکوان- «خطاً» بفتح خاء و طاء بدون الف خوانده اند. ابن کثیر «خطاءً» خوانده، دیگران «خطأً» خوانده اند. حسن «خطاء» و بروایتی «خَطاً» خوانده.

خطا: کاری است از روی عمد صورت نگیرد و بنا بر این کیفر ندارد. «أخطأ و خَطِی ء» دارای یک معنی هستند. شاعر گوید:

عبادک یخطئون و انت رب کریم لا یلیق بک الذموم

یعنی: بندگان تو خطا می کنند و تو پروردگاری بزرگ هستی که سرزنش آنها لایق مقامت نیست.

در قرآن کریم می فرماید: لا تُؤاخِذْنا إِنْ نَسِینا أَوْ أَخْطَأْنا (بقره ۲۸۶: اگر فراموش یا خطا کنیم ما را مؤاخذه مکن) شاعر گوید:

یعنی: مردم، امیر را سرزنش می کنند، با اینکه خودشان بخطا رفته اند و نباید راهنما را ملامت کرد، بنا بر این قرائت ابن عامر: «خَطَا» بمعنای «اخطاء» است.

ممکن است «خَطَا» به معنای «خِطْأ» باشد. نظیر: «مِثل و مَثل و شبه

و شَبَه ... » قرائت ابن كثير «خِطاء» ممكن است مصدر باب مفاعله باشد، اگر چه چنين استعمالى در زبان عرب سراغ نداريم، لكن باب تفاعل آن استعمال شده است. مثل: «تخاطأت النبل أحشاءه» و باب تفاعل بباب مفاعله دلالت دارد، زيرا مطاوعه آن است. اما وجه قرائت «خِطْأ» روشن است، زيرا اين كلمه مصدر و به معناى گناهى است كه بطور عمد صورت گيرد. فاعل آن «خاطئ» است. چنان كه مى فرمايد: لا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخاطِؤُنَ (الحاقه ۳۷: جز گنهكاران از آن نمى خورند) كلمه «خطاء» مثل «عطاء» اسم مصدر است.

اولى از «اخطأت» و دومى از «اعطيت» است.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۳۰

فلا يسرف: كوفيان- بجز عاصم- اين كلمه را به تاء و ديگران به ياء خوانده اند.

بنا بر قرائت دوم، فاعل ممكن است به قاتل و ممكن است به ولىّ باز گردد.

بديهى است كه قاتل در كلام ذكر نشده است لكن از كلام استفاده مى شود. اگر ضمير به ولى باز گردد، منظور اين است كه او نبايد در قتل اسراف كند و كسانى را بكشد كه مرتكب قتل نشده اند. و اگر ضمير بقاتل باز گردد، منظور اين است كه او حق نداشته است مرتكب قتل شود و بنا بر اين قتل ناحق او اسراف است. چنان كه در باره خوردن اموال يتيمان مى فرمايد: وَ لا تَأْكُلُوها إِسْرافاً (نساء ۶: اموال آنها را از روى اسراف نخوريد).

بنا بر قرائت اول نيز مخاطب يا قاتل است يا ولىّ. به قاتل مى گويد: نبايد كسى را به ستم بكشى، زيرا از تو قصاص مى كنند. يا اينكه به ولى مى گويد: نبايد در قتل اسراف كنى و غير از

قاتل، دیگری را بکشی.

قسطاس: کوفیان- بجز ابو بکر- این کلمه را بکسر قاف و دیگران بضم قاف خوانده اند و هر دو بیک معنی هستند.

مقصود: ... ص : ۱۳۰

اکنون ضمن عطف به سابق، می فرماید:

وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ خَشْیَةَ إِمْلاقٍ: فرزندان خود را از ترس تنگدستی نکشید. ممکن است «لا تقتلوا» منصوب و عطف بر أَلَّا تَعْبُدُوا باشد و ممکن است نهی و مجزوم باشد. خداوند آنها را از فرزندکشی نهی می کند، زیرا آنان دختران خود را زنده بگور می کردند.

نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ إِیَّاکُمْ: ما کفیل روزی ایشان و شما هستیم.

إِنَّ قَتْلَهُمْ کانَ خِطْأً کَبِیراً: کشتن آنها در جاهلیت، گناهی بزرگ بود! امروز نیز چنین است.

وَ لا تَقْرَبُوا الزِّنی : زنا نزدیکی با زنی است که در عقد انسان نباشد و به شبهه نیز نباشد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۳۱

إِنَّهُ کانَ فاحِشَةً: بزنا نزدیک نشوید، زیرا معصیتی بزرگ است. یعنی همان طوری که زنا در جاهلیت، زشت شمرده می شد، امروز هم زشت است. نظیر این تعبیر، در قرآن مجید، بسیار است.

وَ ساءَ سَبِیلًا: و زنا بد راهی است. اشاره به این است که: عقل، زنا را زشت می- شمارد، زیرا فرزند احتیاج به پدر و مادر دارد و نمی توان زناکاران را بر یکدیگر ترجیح داد، در نتیجه نسبت فرزند به والدین، قطع می شود و قانون ارث از بین می رود وصله رحم و حقوق پدر و مادر، نسبت به اولاد، منتفی می شود. همه اینها از نظر عقل، زشت و ناپسند است.

از علی (ع) روایت است که پیامبر گرامی اسلامی فرمود:

- زنا را شش خصلت است: سه خصلت در دنیا و سه خصلت در آخرت. اما خصلت های دنیوی آن،

یکی اینکه نور صورت را می برد، دیگر اینکه روزی را قطع می کند.

سوم اینکه فنای انسان را نزدیک می سازد. اما خصلتهای اخروی آن، خشم پروردگار، بدی حساب و دخول در آتش یا جاویدان ماندن در آتش است.

وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ: جز به حق، خون کسی را نریزید. خون ناحق را خداوند تحریم کرده است. لکن کسی که کافر یا مرتد یا مرتکب قتل ناحق شده یا زنای محصنه کرده است، قتلش حق است و حرام نیست.

وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِیِّهِ سُلْطاناً: کسی که بنا حق کشته شود، به ولی او حق داده ایم که قاتل را بکشد یا از او خونبها بگیرد یا او را عفو کند. این معنی از ابن عباس و ضحاک است. قتاده گوید: ولیّ او فقط حق قصاص دارد.

فَلا یُسْرِفْ فِی الْقَتْلِ إِنَّهُ کانَ مَنْصُوراً: قبلا تفسیر این جمله را نوشته ایم.

وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتِیمِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ حَتَّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ:

تفسیر این جمله نیز در سوره انعام آمده است.

وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ: و به عهد خود وفا کنید و در مورد مال یتیم و غیر آن به مفاد وصیت رفتار نمائید.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۳۲

برخی گویند: هر چه خداوند بآن امر یا از آن نهی کرده، عهد است. در عین حال، گاهی انسان چیزهایی را از راه عهد و نذر بر خود واجب می سازد.

إِنَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْؤُلًا: عهد نیز مورد پرسش قرار می گیرد و انسان در مقابل آن کیفر و پاداش می بیند. برخی گویند: یعنی: از خود عهد سؤال می کنند که به چه چیز ترا نقض کردند؟ چنان که از دخترهای

زنده بگور شده، می پرسند: چرا کشته شده اند (تکویر ۸) وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ إِذا کِلْتُمْ: هر گاه برای مردم چیزی را پیمانه می کنید، حقوقشان را بطور کامل ادا کنید و چیزی از آن کم نکنید.

وَ زِنُوا بِالْقِسْطاسِ الْمُسْتَقِیمِ: زجاج گوید: قسطاس یعنی میزان، خواه کوچک باشد خواه بزرگ. حسن گوید: قپان است. مجاهد گوید: این کلمه، رومی و به معنای عدل است. یعنی: بوسیله میزانی که در آن ضرر و زیانی نباشد، وزن کنید.

ذلِکَ خَیْرٌ: قتاده گوید: یعنی ثواب این کار، بیشتر است. عطاء گوید: یعنی به خدا نزدیک است. برخی گویند: مقصود این است که: اگر در دنیا پیمانه و وزن را بدقت، انجام دهید، برای دنیای شما بهتر است. زیرا باعث خوش نامی شما می شود و مردم شما را امانتدار می شناسند.

وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلًا: و همچنین سرانجام این کار، در عالم آخرت هم بهتر است.

بدین ترتیب، خداوند متعال مردم را تشویق می کند که: مردم رعایت حقوق یکدیگر را بکنند و در داد و ستدها اجناس را بدقت بپیمایند یا وزن کنند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۳۳

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۳۶ تا ۴۰] ... ص : ۱۳۳

اشاره

وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا (۳۶) وَ لا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّکَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولاً (۳۷) کُلُّ ذلِکَ کانَ سَیِّئُهُ عِنْدَ رَبِّکَ مَکْرُوهاً (۳۸) ذلِکَ مِمَّا أَوْحی إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَهِ وَ لا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَتُلْقی فِی جَهَنَّمَ مَلُوماً مَدْحُوراً (۳۹) أَ فَأَصْفاکُمْ رَبُّکُمْ بِالْبَنِینَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلائِکَهِ إِناثاً إِنَّکُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلاً عَظِیماً (۴۰)

ترجمه: ... ص : ۱۳۳

چیزی را که در باره آن علم نداری، پیروی مکن که گوش و چشم و دل، همگی در برابر آن مسئول هستند. در روی زمین به تکبر راه مرو که هرگز زمین را نمی شکافی و به بلندی کوه ها نمی رسی. همه اینها، زشت هایش پیش خداوند ناپسند است. اینهاست حکمتهایی که پروردگارت بتو وحی کرده است. با خدای یکتا خدایی دیگر قرار نده که با ملامت و دوری از رحمت حق، در جهنم سرنگون خواهی شد. آیا پروردگارتان

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۳۴

پسران را ویژه شما ساخت و فرشتگان را دختران خویش گرفت. راستی که سخنی هول انگیز می گویند!

قرائت: ... ص : ۱۳۴

سیئه: ابن عـامر و اهـل کوفه، بضم همزه خوانـده و کلمه را اضـافه به هاء کرده انـد و دیگران «سـیئه» به نصب و تنوین و بـدون اضافه.

قرائت نخست، به خـاطر این است که قبلاـ اموری ذکر شـده است که پاره ای از آنها نیک و پاره ای از آنها بـد است. خـداوند خاطر نشان می کند که آنهایی که بد هسـتند، پیش او مکروه و ناپسند می باشند، زیرا خداوند چیز نیکو را مکروه نمی شمارد. بدیهی است که طبق قرائت دوم «مکروها» را نیز باید «مکروهه» بخوانیم.

ممکـن اسـت گفته شـود: از آنجـا که تـأنیث غیر حقیقی است، چه مـانعی دارد که کلمه دوم را مـذکر آوریم، لکن این حرف صحیـح نیست، زیرا حـتی اگر مؤنث غیر حقیقی هم باشـد، بهـتر است که هر دو کلمه، بـا تـاء تـأنیث باشـد. بخـاطر اینکه: قبلا مؤنث، ذکر شده است. جمله «و الارض ابقل ابقالها» را به همین جهت، قبیح شمرده اند.

قرائت دوم به خاطر این است که: کلام با «و احسن تأویلا» خاتمه

یافت. در آیات بعد هم چیز نیکویی وجود ندارد، از اینرو «سیئه» خوانده اند. در این صورت «مکروها» را باید بدل بگیریم نه صفت. یا اینکه حال از ضمیر مستتر در ظرف باشد. بدل مثل صفت نیست که احتیاج بضمیری دارد که بموصوف برگردد.

لغت: ... ص : ۱۳۴

قفو: دنبال کردن اثر. قیافه هم از همین اصل است، زیرا تابع و اثر کسی است که سبقت گرفته.

خرق: شکافتن.

مرح: خوشحالی شدید

اعراب: ... ص : ۱۳۴

کُلُّ أُولئِکَ: برای جمع کم است و هر گاه بخواهند جمع بسیار بگویند،

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۳۵

«کل هذه» گویند.

ذم المنازل بعد منزله اللوی و العیش بعد اولئک الایام

یعنی: بعد از آن منزل و بعد از آن ایام، همه منزلها و زندگی مورد مذمت واقع شدند.

بنا بر این بوسیله «اولئک» هم می توان به عاقل اشاره کرد، هم به غیر عاقل.

کانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا: ضمیر به «کل» برمی گردد. یعنی از همه این اشیاء پرسش بعمل می آید. ممکن است به انسان برگردد.

طولا: مصدر و جانشین حال است. ذو الحال یا فاعل فعل است یا جبال. برخی هم آن را تمیز گرفته اند.

فتلقی: این فعل منصوب است به اضمار «ان» زیرا در جواب نهی واقع شده است.

مَلُوماً مَدْحُوراً: حال.

مرحاً: تمیز. ممکن است مصدر و جانشین حال باشد.

مقصود: ... ص : ۱۳۵

اکنون می فرماید:

وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ: چیزى را كه نشنيده، نديده و ندانسته اى، نگو: شنيده، ديده و دانسته ام. اين معنى از ابن عباس و قتاده است.

حسن گويد: يعنى پشت سر مردم حرف مزن و از آنها غيبت نكن. محمد بن حنفيه گويد: يعنى شهادت دروغ نده.

اصل اين است كه: اين آيه نسبت به هر گفتار يا كردار يا تصميمى كه از روى علم نباشد، عموميت دارد. گويى چنين مى گويد: جز آنچه را كه علم بدرستى آن دارى نگو و جز آنچه را كه بدرستى آن يقين دارى، انجام نده و جز آنچه را كه بصحت آن اطمينان دارى، معتقد نباش. گروهى از اصحاب ما به اين آيه، استدلال كرده اند بر اينكه:

عمل بقياس و خبر واحد، جايز نيست، زيرا از اينها علم بدست نمى آيد و طبق اين

آیه،

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۳۶

خداوند از پیروی آنچه معلوم نیست، نهی کرده است.

إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا: گوش از آنچه شنیده و چشم، از آنچه دیده و دل از آنچه خواسته، مسئول است. مقصود این است که صاحبان گوش و چشم و دل، مسئولیت دارند، از اینرو می فرماید: كُلُّ أُولِئكَ ...

برخی گوید: یعنی همه این اعضا مسئولیت دارند و از خود آنها سؤال خواهد شد.

والبی از ابن عباس نقل کرده است که: خداوند از بندگان خود سؤال می کند که این اعضا را در چه چیز بکار برده اند.

علی بن ابراهیم در تفسیر از امام باقر (ع) روایت کرده است که پیامبر گرامی اسلام فرمود:

- روز قیامت، بنده، در حضور خداوند، قدم از قدم برنمی دارد، تا از چهار چیز از او سؤال شود، می پرسد: عمرت را در چه راهی صرف کردی؟ بدنت را در چه راهی فرسوده ساختی؟ مالت را از کجا بدست آوردی و در چه راهی صرف کردی؟ و دیگر از محبت ما اهل بیت.

وَ لا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحاً: در روی زمین از روی خود خواهی و تکبر، راه مرو. زجاج گوید: یعنی در روی زمین از روی خود خواهی و فخر فروشی راه نرو.

برخی گویند: مرح، یعنی: شادی کردن به چیز باطل.

إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولًا: در اینجا خداوند، اشاره به ضرب المثلی کرده، می فرماید: ای انسان، تو بر اثر تکبر، زمین را در زیر پای خود نمی شکافی و بر اثر تجاوز از حد خود، به کوه های بلند نخواهی رسید. یعنی: به آنچه می خواهی نمی رسی، همانطوری که این

کارها را خود نمی توانی انجام دهی، بنا بر این چرا بکاری تن می دهی که برای تو خیلی بزرگ است و به صلاح تو نیست.

این مطلب را بدین جهت می گوید که: برخی از مردم هنگام راه رفتن، کبر می فروشند و برای قدرت نمایی، پاهای خود را بر زمین می کوبند و سر و گردن خود را راست می گیرند. خداوند می فرماید: اینان در حقیقت، ضعیف و ناتوانند و نمی توانند پای

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۳۷

خود را طوری بزمین بکوبند که شکافته شود و گردن خود را طوری راست بدارند که به کوه های بلند برسد. بدین ترتیب، خداوند به بندگان خود درس تواضع، مروت و وقار می دهد.

کُلُّ ذلِکَ کانَ سَیِّئُهُ عِنْدَ رَبِّکَ مَکْرُوهاً: اشاره به همه مطالبی است که گذشت و از آنها نهی شد. یعنی: همه اموری که از آنها نهی شد، گناهشان نزد خداوند متعال ناپسند است. او اینها را نمی پسندد و نمی خواهد که بندگان مرتکب شوند.

(بنا بر قرائت اول، «ذلک» اشاره بهمه مطالبی است که به آنها امر یا از آنها نهی شد و معنای آیه، این است: همه اینها بدشان پیش خداوند ناپسند است و بنا بر قرائت دوم اشاره به چیزهایی است که از آنها نهی شده. یعنی: همه اینها بد و پیش خدا ناپسند هستند).

از این آیه، استفاده می شود که عقیده جبریان باطل است، زیرا طبق این آیه، خداوند کارهای زشت را نمی پسندد و هر گاه نپسندد، چگونه ممکن است مردم را بر آنها اجبار کند. بدیهی است که یک چیز نمی تواند هم پسندیده خداوند و هم ناپسند او باشد.

ذلِکَ: اشاره به امرها و نهی هایی است که گذشت.

مِمَّا أَوْحی

إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ: این حکمتها- که انسان را با نیکی ها و بدیها و فرق میان آنها آشنا می سازند- از چیزهایی هستند که خداوند، بتو- ای محمد (ص)- وحی کرده است.

وَ لا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ: این خطاب، به پیامبر، اما مقصود دیگران است، برای اینکه بهتر در دلها اثر کند. چنان که فرماید: لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ (زمر ۶۵: اگر شرک بیاوری، عملت دچار آفت زندگی می شود) یعنی: با خداوند یکتا، خدایی دیگر قرار مده.

فَتُلْقى فِي جَهَنَّمَ مَلُوماً مَدْحُوراً: زیرا اگر این کار را انجام دهی با سرزنش و دوری از رحمت حق، سرنگون جهنم می شوی.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۳۸

أَ فَأَصْفاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلائِكَةِ إِناثاً: در اینجا خطاب، متوجه کسانی است که فرشتگان را دختر خدا می پنداشتند، یعنی: آیا خداوند پسران را ویژه شما ساخت و شما را به آن برگزید و برای خود دختر اختیار کرد و در عین حال شما را نیز در داشتن دختر، شریک خود ساخت و آنچه- بخیال شما- بهتر بود به شما داد و آن چه پست تر بود به خودش اختصاص داد؟! إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيماً: چه سخنی می گویید که گناه آن بزرگ و کیفر آن سخت است! زیرا آنچه نمی پسندید به خدا نسبت می دهید و فرشتگان را- که برترین مخلوقات هستند- در ردیف پست ترین مخلوقات می آورید.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۳۹

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۴۱ تا ۴۴] ... ص : ۱۳۹

اشاره

وَ لَقَدْ صَرَّفْنا فِي هذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَ ما يَزِيدُهُمْ إِلاَّ نُفُوراً (۴۱) قُلْ لَوْ كانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَما يَقُولُونَ إِذاً لابْتَغَوْا إِلى ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا (۴۲) سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيراً

(۴۳) تُسَبِّحُ لَهُ السَّماواتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَيْ ءٍ إِلاَّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كانَ حَلِيماً غَفُوراً (۴۴)

ترجمه: ... ص : ۱۳۹

در این قرآن مطالب آموزنده گوناگون آوردیم که پند گیرند، اما جز بر دوری و تنفر آنها نمی افزاید. بگو: اگر با خداوند، خدایان دیگر بود- چنان که- می گویند- بسوی صاحب عرش راهی می جستند. خداوند، از آنچه می گویند، منزه و برتر است. آسمانهای هفت گانه و زمین و هر چه در آنها هست، تسبیح او می کنند.

موجودی نیست، جز اینکه به ستایش او تسبیح خوان است ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید. خداوند حلیم و آمرزگار است.

قرائت: ... ص : ۱۳۹

لیذکروا: کوفیان بجز عاصم، در اینجا و در سوره فرقان به سکون ذال خوانده اند و دیگران در هر دو سوره بفتح ذال و کاف و تشدید هر دو. شاهد قرائت دوم،

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۴۰

این آیه است: لَقَدْ وَصَّلْنا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (قصص ۵۱) بدیهی است که تذکر بهتر از ذکر است، زیرا به تدبر شباهت دارد و مقصود «ذکر یا تذکر» در مقابل فراموشی نیست. مثل كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ مُبارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آياتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ (ص ۲۹:

کتاب مبارکی که بر تو نازل کردیم تا در آیات آن بیندیشند و خردمندان بوسیله عقل خود آن را دریابند).

شاید قرائت اول، این آیه است خُذُوا ما آتَيْناكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا ما فِيهِ (بقره ۶۳: آنچه به شما دادیم با نیرو بگیرید و آنچه در آن است درک کنید) بنا بر این «ذکر» نیز به معنای ادراک آمده است. منظور، یاد آوری، که در مقابل فراموشی است، نیست.

اهل مدینه و شام و ابو بکر «کما یقولون» و «یسبح له» به یاء خوانده اند. ضمیر «یقولون» به مشرکین بر می گردد.

بصریان «کما تقولون» به تاء و «عما یقولون» به

یاء و «تسبح له» به تاء خوانده اند.

حفص اولی و دومی را به یاء و سومی را به تاء خوانده است.

در مورد «عما یقولون» دو احتمال است: ۱- عطف است بر «کما یقولون» ۲- خداوند خویشتن را از دعوت آنان منزه ساخته، می فرماید: از آنچه آنها می گویند، خداوند برتر و منزه است.

در مورد «یسبح» هم به تاء صحیح است، هم به یاء.

مقصود: ... ص : ۱۴۰

اکنون خداوند با آنان که قبلا از آنها یاد شد. به بحث و گفتگو پرداخته، می فرماید:

وَ لَقَدْ صَرَّفْنا فِي هذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا: ما در این قرآن، دلیلهای خود را- کراراً- ذکر می کنیم و معانی و مثل ها و هر چه که عبرت آموز و حکمت آمیز است به تفصیل یاد می کنیم، تا آنها در باره آن بیندیشند و به حق بودن آن یقین پیدا کنند.

قسمت هایی که از این جمله حذف شده، بخاطر دلالت کلام و علم شنونده است.

وَ ما يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُوراً: اما این کافران، از این مطالب ارزنده، بهره ای

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۴۱

نمی برند و همواره بر تنفر آنها نسبت به حق، افزوده می شود. در اینجا می گوید:

قرآن، نفرت آنها را افزایش می دهد، زیرا بر اثر نازل شدن قرآن، بود که آنها نسبت به حقیقت، تنفر بیشتری پیدا کردند. چنان که می فرماید: فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعائِي إِلَّا فِراراً (نوح ۶: دعوت من آنها را بیشتر فراری کرد).

پرسش:

اگر با نازل شدن، قرآن بر تنفر و گمراهی آنها افزوده می شود، فایده حکمت نزول آن چیست؟

پاسخ:

فایده و حکمت آن، اتمام حجت و بسته شدن راه بهانه تراشی بر روی آنهاست.

وانگهی فایده دیگر قرآن این است که گروهی هم اصلاح و هدایت می شوند. در صورتی که

اگر قرآن نـازل نمی شـد، آنهـا هـدایت نمی شدنـد. همان کسانی هم که با نازل شـدن قرآن، بر تنفرشان افزوده می شود، اگر قرآن نازل نمی شـد، مرتکب فسادی بزرگتر می شدنـد. پس بخاطر همین جهات است که نازل شـدن قرآن، بر طبق حکمت و مصلحت است. زیاد شدن تنفر آنها این بود که: با مشاهده آیات و دلائل آن، می گفتند:

اینها حیله ها و نیرنگهاست و در باره آن نمی اندیشیدند.

قُلْ لَوْ كانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَما يَقُولُونَ إِذاً لَابْتَغَوْا إِلى ذِی الْعَرْشِ سَبِيلًا:

بگو ای محمد (ص): اگر خدا را چنان که می گویند- یا چنان که می گویید- شـریکهایی بود، آنها نیز به جستجوی راهی می پرداختنـد، که آنهـا را به مالک عرش نزدیک سازد و تقاضا می کردنـد که پیش خداونـد منزلتی پیـدا کننـد، زیرا آنها نیز علم داشتند که خداوند بر آنها عظمت و برتری دارد. این معنی از مجاهد و قتاده است.

بیشتر مفسـران قرآن گویند: یعنی: شـرکای خداوند، راهی می جستند که با خداوند برابری کنند و در صدد شکست او برآیند، زیرا آنهایی که در خداوندی با یکدیگر شریکند، در صفات ذات، نیز با یکدیگر برابرند و هر کدام می کوشد، که رقیب را از میان بردارد و قلمرو آفرینش را از وجود رقیب و همکار، پاک گرداند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۴۲

در حقیقت، این آیه اشـاره است به دلیـل «تمانع» یعنی «جهان دو خـدایی» صـحنه جنگ و مزاحمت خـدایان و کانون آشوب و فساد خواهد بود! اکنون خداوند، خود را از اینکه دارای شریک باشد، منزه شمرده، می فرماید:

سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيراً: خداوند از آنچه آنها می گویند، آن قدر برتر و بالاتر است که حدی برای آن

تصور نمی شود.

در اینجا بجای «تعالیاً کبیراً» گفته است: عُلُوًّا کَبِیراً مثل تَبَتَّلْ إِلَیْهِ تَبْتِیلًا (مزمل ۸: بسوی خداوند توجه کن و از دیگران ببر).

مقصود از برتری صفات خداوند این است که: هیچ صفتی با صفات او برابری نمی کند، زیرا هیچ کس قادرتر و عالمتر از او نیست.

عرش را به خود نسبت می دهد و می گوید: صاحب عرش و منظور تعظیم عرش است. ممکن است منظور از عرش، جهان هستی باشد.

تُسَبِّحُ لَهُ السَّماواتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِیهِنَّ: معنای تسبیح، در اینجا دلالت آسمانها و زمین بر یگانگی و عدالت و بیهمتایی خداوند است و این تسبیح معنوی، بمنزله تسبیح لفظی است. بسا که: تسبیح معنوی- که راهنما و دلیل است- از تسبیح لفظی قوی تر باشد، زیرا موجب علم می شود.

وَ إِنْ مِنْ شَیْ ءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ: هیچ موجودی نیست، جز اینکه او را به تسبیح و حمد خداوند، زبانی است و از جهت آفرینش خود، بر قدرت و یکتایی حق دلالت می کند، زیرا تمام موجودات- بجز خداوند- حادث هستند و در برابر خداوند تعظیم و نیازمندی خود را به یک آفریدگار ناآفریده، اثبات می کنند، بنا بر این، موجودات عالم هستی، دلیل هستی ذاتی قدیم و بی نیاز هستند. او با موجودات غیر قدیم، فرق دارد.

حسن گوید: یعنی هر یک از زندگان او را تسبیح می کنند.

ابراهیم و جماعتی گویند: هر چیزی- اعم از حیوانات وحشی و پرندگان و جمادات- حتی جیقه در و غرش سیلاب!- تسبیح خوان خداست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۴۳

وَ لکِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ: لکن شما انسانها نغمه تسبیح خوانی این موجودات را ادراک نمی کنید، زیرا در آنها نظر نمی کنید و دقیق

نمی شوید. «۱»

إِنَّهُ کانَ حَلِیماً غَفُوراً: چنین خدای بزرگی، دارای حلم و آمرزگار است.

شما را مهلت می دهد و در کیفر کفر شما تعجیل نمی کند و هر گاه توبه کنید، از گناه شما در می گذرد.

---

(۱)- مولوی گوید:

گر ترا از غیب، چشمی باز شد با تو ذرات جهان همراز شد

جمله ذرات عالم در نهان با تو می گویند روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیر و باهشیم با شما نامحرمان ما خامشیم

نطق آب و نطق خاك و نطق گل هست محسوس حواس اهل دل

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۴۴

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۴۵ تا ۴۸] ... ص : ۱۴۴

اشاره

وَ إِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجاباً مَسْتُوراً (۴۵) وَ جَعَلْنا عَلى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذانِهِمْ وَقْراً وَ إِذا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلى أَدْبارِهِمْ نُفُوراً (۴۶) نَحْنُ أَعْلَمُ بِما يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَ إِذْ هُمْ نَجْوى إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلاً مَسْحُوراً (۴۷) انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثالَ فَضَلُّوا فَلا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلاً (۴۸)

ترجمه: ... ص : ۱۴۴

هر گاه قرآن بخوانی، میان تو و آنها که به آخرت ایمان ندارند، پرده ای پوشیده، قرار می دهیم. و بر دلهایشان پوشش هایی افکنیم که آن را نفهمند و در گوشهای آنان، سنگینی است و هر گاه پروردگارت را در قرآن به یکتایی یاد کنی، از تو روی گردان شده، بگریزند. ما داناتریم که هنگامی که بتو گوش می دهند، برای چه گوش می دهند و نیز داناتریم به هنگامی که با یکدیگر راز و نیاز می کنند: هنگامی که ستمگران گویند: جز مردی جادو شده، پیروی نمی کنید. بنگر که چگونه برای تو مثلها زدند و گمراه شدند و راهی نتوانند یافت.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۴۵

لغت: ... ص : ۱۴۵

وقر: سنگینی گوش و بکسر واو یعنی: بار نفور: جمع نافر. هر اسم فاعلی که مصدر آن بر وزن «فعول» باشد، بر همین وزن جمع بسته می شود. مثل: رکوع، سجود، شهود.

نجوی: مصدری است که جانشین صفت شده، بنا بر این می تواند بر مفرد، مثنی و جمع، دلالت کند.

اعراب: ... ص : ۱۴۵

أَنْ یَفْقَهُوهُ: این کلمه در محل نصب و مفعول له است.

نفورا: حال. یعنی: نافرین. برخی گویند: مصدر است. یعنی: نفروا نفورا:

شأن نزول: ... ص : ۱۴۵

گفته اند: این آیه، در باره قومی نازل شده است که شبها پیامبر را- هنگامی که نزد کعبه قرآن و نماز می خواند- اذیت می کردند و به او سنگ می پراندند و او را از دعوت مردم بدین، منع می کردند خداوند میان آنها و پیامبر، حایل ایجاد کرد که او را اذیت نکنند. این قول از زجاج و جبائی است.

مقصود: ... ص : ۱۴۵

در آیات پیش، برای پیرامون مضامین عالی و دلنشین قرآن کریم، سخن گفت.

اکنون در باره حال آنها در موقع قرائت قرآن می فرماید:

وَ إِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنا بَیْنَکَ وَ بَیْنَ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ حِجاباً مَسْتُوراً: ای محمد، هنگامی که قرائت قرآن می کنی، میان تو و مردم مشرک، که بآخرت ایمان ندارند، پرده پوشیده ای قرار می دهیم.

کلبی گوید: آنان ابو سفیان، نضر بن حرث، ابو جهل و ام جمیل، همسر ابو لهب اند. هنگامی که پیامبر گرامی قرآن می خواند، خداوند او را از دیدگان ایشان پنهان می پنداشت و در حالی که از کنارش می گذشتند، او را نمی دیدند.

اخفش گوید: مقصود از «حجاب مستور» یا پرده پوشیده، «حجاب ساتر» یعنی:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۴۶

پرده پوشنده است. گاهی بجای فاعل، مفعول بکار می برند. مثل: مشئوم و میمون که به معنای شائم و یامن است.

برخی گویند: کلمه مستور به معنای ساتر نیست، بلکه به معنای «ذو ستر» یعنی صاحب پوشش است. همین قول، درست است.

برخی گویند: یعنی: پرده ای که از چشمها پوشیده است. این پرده، از قدرت خداوند، میان پیامبر و مشرکین کشیده می شد، بطوری که نه پیامبر را می دیدند و نه پرده را.

ابو مسلم گوید: یعنی هر گاه قرآن بخوانی، میان تو و ایشان فرق می گذاریم، به این ترتیب که:

قرآن برای تو و مؤمنین وسیله هدایت و شفا و برای مشرکین وسیله کری و کوری از ادراک حق و حقیقت خواهد بود. مقصود از «حجاب» همین تفاوتی است که میان ایشان و مشرکین است. لکن این معنی، بعید به نظر می رسد.

وَ جَعَلْنا عَلى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذانِهِمْ وَقْراً: تفسیر این قسمت، در سوره انعام گذشت.

وَ إِذا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلى أَدْبارِهِمْ نُفُوراً: هر گاه خدا را در قرآن بیگانگی یاد کنی و شرک را باطل سازی، آنها از تو روی گردان شده، از تو دور می شوند. مقصود، کفار قریش است. ابن عباس گوید: مقصود شیاطین هستند که با شنیدن «بسم اللّه الرحمن الرحیم» دور می شوند. برخی گویند: «لا اله الا اللّه» را می شنوند، دور می شوند.

نَحْنُ أَعْلَمُ بِما يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَ إِذْ هُمْ نَجْوى : ما از حال اینها بی خبر نیستیم و می دانیم که غرض آنها از گوش دادن به قرآن، چیست؟ مقصود این است که ما به حال آنها در موقع استماع قرآن و هنگامی که از پیش تو برمی خیزند و به راز و نیاز پرداخته، برخی ترا ساحر و برخی ترا کاهن و برخی ترا شاعر، می نامند، آگاهیم.

گویند: مقصود، ابو جهل، زمعه بن اسود، عمرو بن هشام و خویطب بن عبد-

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۴۷

العزی است که جمع شدند و در باره پیامبر گرامی به مشورت پرداختند. ابو جهل گفت:

او دیوانه است. زمعه گفت: او شاعر است. خویطب گفت: او کاهن است. سپس نزد ولید بن مغیره رفتند و نظرات خود را بر او عرضه داشتند. او هیچ یک از

این نظریه ها را نپسندید و گفت: ساحر است.

إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُوراً: در این باره چند وجه گفته اند:

۱- یعنی: ظالمان می گویند: شما از مردی پیروی می کنید که جادو شده و کارش بهم آمیخته است. منظور آنها از این سخن، دور کردن و متنفر ساختن مردم از پیامبر بود.

۲- مقصود از «مسحور» کسی است که دچار خدعه و دستخوش علت شده است.

امرء القیس گوید:

ارانا موضعین لحتم غیب و نسحر فی الطعام و فی الشراب

یعنی: ما به سرعت بسوی مرگ می شتابیم، در حالی که از وقت آن بی خبریم و سرگرم و گرفتار طعام و شراب هستیم. دیگری گوید:

فان تسألینا فیم نحن فاننا عصافیر من هذا الانام المسحر

یعنی: اگر از ما بپرسی که در چه حالی هستیم؟ ما گنجشکهایی آشفته حال، از این مردمیم! ۳- یعنی: شما از مردی پیروی می کنید که خداوند او را بسان شما بشری آفریده است، ولی دارای سحر است.

۴- در اینجا «مسحور» به معنای ساحر است، چنان که در باره حِجاباً مَسْتُوراً گفتیم. در وجه اخیر، اشکال کرده اند. لکن سه وجه اول، قابل اعتماد است، بنا بر این، آیه در صدد این است که: حال کسی که دشمن دین و مخالف حق است و گویی بر دلش پوششی است که چیزی را نمی فهمد و در گوشش پنبه ای است که چیزی را نمی شنود، بیان کند. چنین کسی از حق روی گردان و گریزان است و با جاهلانی چون خود، به راز و نیاز و گفتگو

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۴۸

می پردازد. آنان چنان از فهم دلیل و برهان عاجزند که صاحب آن را گیج و آشفته حال و

جادو شده، معرفی می کنند، زیرا نمی توانند در برابر گفتار او مقاومت کنند و از مبارزه با آن عاجزند.

اکنون از روی تعجب می فرماید:

انْظُرْ کَیْفَ ضَرَبُوا لَکَ الْأَمْثالَ: ببین، ای محمد، آنها چگونه در باره تو مثل زده و حقیقت امر را مشتبه ساخته، می گویند: تو دیوانه، ساحر و شاعر هستی؟! فَضَلُّوا فَلا یَسْتَطِیعُونَ سَبِیلًا: با این سخن، از راه حق گمراه شدند و نمی توانند تدبیری بکار برند و برای تکذیب تو راهی بجویند. از اینرو مبهوت و حیران مانده اند.

برخی گویند: یعنی نمی توانند تدبیری بکار برند و برای جلوگیری مردم از پیروی تو و اثبات مدعای خود، راهی بیابند.

برخی گویند: یعنی از راه راست- یعنی دین اسلام- گمراه شده اند و راهی بسوی آن ندارند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۴۹

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۴۹ تا ۵۲] ... ص : ۱۴۹

اشاره

وَ قالُوا أَ إِذا کُنَّا عِظاماً وَ رُفاتاً أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدِیداً (۴۹) قُلْ کُونُوا حِجارَةً أَوْ حَدِیداً (۵۰) أَوْ خَلْقاً مِمَّا یَکْبُرُ فِی صُدُورِکُمْ فَسَیَقُولُونَ مَنْ یُعِیدُنا قُلِ الَّذِی فَطَرَکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَیُنْغِضُونَ إِلَیْکَ رُؤُسَهُمْ وَ یَقُولُونَ مَتی هُوَ قُلْ عَسی أَنْ یَکُونَ قَرِیباً (۵۱) یَوْمَ یَدْعُوکُمْ فَتَسْتَجِیبُونَ بِحَمْدِهِ وَ تَظُنُّونَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِیلًا (۵۲)

ترجمه: ... ص : ۱۴۹

و گفتند: آیا هنگامی که استخوان و خاک شده ایم، با خلقتی تازه، زنده می شویم؟

بگو: سنگ باشید یا آهن یا مخلوقی از آنها که در نظرتان بزرگ است. خواهند گفت:

چه کسی ما را زنده می کند؟ بگو: همان که بار اول شما را آفریده است. اما آنها سرهای خود را- با مسخرگی- بسوی تو تکان داده، گویند: قیامت، کی خواهد بود؟ بگو: ممکن است نزدیک باشد. روزی که شما را بخواند و حمدکنان او را اجابت کرده، گمان کنید که جز مدت کمی توقف نکرده اید.

قرائت: ... ص : ۱۴۹

در باره «اءِذا و اءِنا» در سوره رعد، بحث شده و احتیاجی به اعاده آن نیست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۵۰

لغت: ... ص : ۱۵۰

رفات: هر چیز کهنه و شکسته. کلماتی که بر این وزن هستند، معمولا در چیز- های شکسته و کهنه، استعمال می شوند. مثل: حطام، دقاق، تراب و ...

مبرّد گوید: رفات، چیزی است که کاملا کوفته و نرم شده باشد. فراء گوید:

این کلمه، اسم جمع است.

انغاض: حرکت دادن و بلند کردن و بزیر آوردن سر. شاعر گوید: «أصك نغضاً لا ینی مستهدجا» یعنی: زانوانش بحرکت درآمده اند و از شتاب عاجز نیست.

اعراب: ... ص : ۱۵۰

اذا: در محل نصب است به فعلی که «مبعوثون» بر آن دلالت می کند. البته معمول آن نیست، زیرا کلمه بعد از «ان» و لام ابتداء در ما قبل آن عمل نمی کند.

بحمده: حال است، یعنی حامدین.

یدعوکم: این جمله در محل جر است، زیرا مضاف الیه یوم است.

تستجیبون: عطف بر یدعوکم.

وَ تَظُنُّونَ إِنْ ... : جمله حالیه.

مقصود: ... ص : ۱۵۰

از آنجا که قرآن کریم، در باره زنده شدن مردگان، مطالبی بیان داشته است، اکنون در باره انکار آن از طرف کفار، می فرماید:

وَ قالُوا أَ إِذا كُنَّا عِظاماً وَ رُفاتاً أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدِيداً: ابن عباس گوید: رفات یعنی: غبار. و مجاهد گوید: یعنی: خاك. مقصود این است که منکران قیامت می گفتند: آیا پس از آنکه مردیم و گوشت بدن ما متلاشی شد و استخوان و خاك شدیم، بار دیگر از نو آفریده خواهیم شد؟ این جمله، بصورت استفهام و مقصود، انکار قیامت است.

قُلْ كُونُوا حِجارَةً أَوْ حَدِيداً: ای محمد، به آنها بگو: هر چه می توانید در مخالفت، بکوشید. اگر می توانید به محکمی سنگ و سختی آهن بشوید ...

أَوْ خَلْقاً مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ: يا آفريده ای که پيش شما بزرگتر و سختتر باشد. هر چه بشويد از قلمرو قدرت خداوند، خارج نخواهيد شد. سرانجام قيامت فرا می رسد و شما بيد قدرت الهی زنده خواهيد شد. در اينجا خداوند متعال، مطلب را بصورت امر بيان کرده است، تا بيشتر، الزام آور باشد.

ابن عباس و سعيد بن جبير گويند: مقصود، از آفريده ای که پيش آنها بزرگتر و سختتر است، مرگ می باشد. يعنی: اگر شما خود مرگ، هم باشيد، سرانجام خداوند شما را

می میراند و ... بدیهی است که در نظر اولاد آدم، هیچ چیز بزرگتر از مرگ نیست.

مجاهد گوید: مقصود، آسمانها و زمین و کوه ها است.

فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ: هر گاه، این مطلب را به آنها بگویی، خواهند گفت: چه کسی ما را پس از مرگ، زنده می کند؟! به آنها بگو:

همان که شما را بار اول از نیستی به هستی آورد، زیرا کسی که قدرت دارد چیزی را از نیستی به هستی آورد- اگر قدرتش از میان نرود- برایش سهل تر است که همان چیز را پس از فنا، از نو بسازد، زیرا اختراع هر چیزی از تکرار آن دشوارتر است. این مطلب را از اینرو، عنوان می کند که: آنها منکر این نبودند که خداوند آنها را از نیستی به هستی آورده است.

فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤُسَهُمْ: اما آنها سرهای خود را از روی مسخرگی و بی اعتنایی حرکت خواهند داد و به این مطالب، توجهی نخواهند کرد.

وَ يَقُولُونَ مَتى هُوَ: و از تو می پرسند: قیامت کی خواهد بود؟

قُلْ عَسى أَنْ يَكُونَ قَرِيباً: بگو: ممکن است نزدیک باشد، زیرا هر چه آمدنی است، دور نیست. حسن می گوید: گویی تو هرگز بدنیا نیامده ای و گویی همواره در عالم آخرت بوده ای! يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ: ای مردم مشرک، ممکن است روزی که خداوند بوسیله فرشتگان شما را از قبرها بسوی صحرای محشر فرا می خواند، نزدیک

باشد. این همان وقتی است که برای اولین بار، در صور إسرافیل دمیده خواهد شد. در این وقت، فرشتگان می گویند: ای استخوانهای پوسیده و ای پوستهای خاک شده، به حال اول بازگردید. شما با اضطرار و

پریشانی این دعوت را اجابت می کنید و زبان را به ستایش خدای یگانه، می گشایید.

جمله فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ یعنی «تستجیبون حامدین» مثل «جاء فلان بغضبه» یعنی: «جاء غضبان».

برخی گویند: یعنی: شما این دعوت را اجابت می کنید و معترفید که ستایش خدا راست که بمردم نعمت بخشیده است. آن روز نمی توانید منکر این حقیقت بشوید، زیرا در آنجا معرفتها بدیهی هستند.

سعید بن جبیر گوید: آنها از قبرها خارج می شوند و می گویند: خدایا تو منزهی و ستایش ویژه تست. لکن این حمد و تسبیح برای آنها سودی ندارد.

وَ تَظُنُّونَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا: و گمان می کنید که توقف شما در دنیا کوتاه بوده است، زیرا این تغییر و تحول، خیلی سریع انجام می گیرد.

حسن گوید: آنها مدت توقف خود را در دنیا کوتاه می شمارند، زیرا می بینند مدت توقف آنها در آخرت، طولانی است.

برخی از مفسران قرآن کریم، معتقدند که: این آیه، خطاب به مؤمنین است، زیرا آنها هستند که خدا را با ستایش، اجابت و در برابر احسانش، او را حمد می کنند و مدت توقف خود را در عالم برزخ کوتاه می شمارند، زیرا در قبرهای خود با خوشی گذرانیده و عذابی ندیده اند. بدیهی است که روزهای شادی و نشاط، کوتاه هستند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۵۳

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۵۳ تا ۵۷] ... ص : ۱۵۳

اشاره

وَ قُلْ لِعِبادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطانَ يَنْزَغُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطانَ كانَ لِلْإِنْسانِ عَدُوًّا مُبِيناً (۵۳) رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ أَوْ إِنْ يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ وَ ما أَرْسَلْناكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا (۵۴) وَ رَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَقَدْ فَضَّلْنا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلى بَعْضٍ وَ آتَيْنا داوُدَ زَبُوراً (۵۵) قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلا

يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَ لاـ تَحْوِيلاً (۵۶) أُولئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَ يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ يَخافُونَ عَذابَهُ إِنَّ عَذابَ رَبِّكَ كانَ مَحْذُوراً (۵۷)

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۵۴

ترجمه: ... ص : ۱۵۴

به بندگانم بگو: چيزى بگوئيد كه نيكوتر است. شيطان ميان آنها را بهم مى زند زيرا شيطان براى انسان، دشمنى آشكار است. پروردگار شما بحال شما داناتر است.

اگر بخواهد شما را رحم مى كند و اگر بخواهد شما را عذاب مى كند و ما ترا نفرستاده ايم كه مراقب و مسئول آنها باشى. پروردگارتان بحال كسانى كه در آسمانها و زمينند، داناتر است. ما برخى از پيامبران را بر برخى برترى بخشيده و داود را زبور داده ايم. بگو:

آنان را كه- جز خداوند يكتا- خدا پنداشتيد، بخوانيد. آنها نمى توانند زيانى را از شما دور كنند يا به ديگرى برسانند. همانهايى كه بنظر آنها خدا هستند، بسوى پروردگارشان تقرب مى جويند، تا معلوم شود كه كدامشان به خدا نزديكترند؟ و اميد رحمت او دارند و از عذاب او بيمناكند، زيرا عذاب پروردگارت، حذر كردنى است.

لغت: ... ص : ۱۵۴

وسيله: قربت و نزديكى. واسل يعنى راغب. لبيد گويد: «بلى كلّ ذى دين الى اللّه واسل» يعنى: هر ديندارى به خدا نزديك است.

سؤال و طلب داراى يك معنى هستند.

اعراب: ... ص : ۱۵۴

يقولوا: جواب شرط محذوف. ابو عثمان معتقد است كه اين فعل بجاى فعل امر نشسته است. مثل: تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ (صف ۱۱: بخدا و رسولش ايمان بياوريد) اولئك: مبتدا.

الَّذِينَ يَدْعُونَ: صفت يبتغون: خبر أَيُّهُمْ أَقْرَبُ: مبتدا و خبر. ممكن است بدل باشد از «يبتغون».

شأن نزول: ... ص : ۱۵۴

مشركين، در مكه، اصحاب پيامبر را آزار مى كردند. اصحاب از پيامبر اجازه مى خواستند كه با آنها بجنگند، ولى پيامبر مى فرمود: در اين باره، دستورى از خداوند

به من نرسيده است. از اينرو خداوند فرمود، قل لعبادى ... اين مطلب، از كلبى است.

مقصود: ... ص : ۱۵۵

اكنون خداوند بندگان خود را امر مى كند، كه از كارها و گفتارهاى بهتر پيروى كنند.

وَ قُلْ لِعِبادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ: اى محمد، به بندگان من بگو، گفتارها و راه و رسم هايى براى خود انتخاب كنند كه بهترين گفتار و راه و رسم است.

تعبير: بندگان من، به منظور تعظيم بندگان مؤمن است. برخى هم گفته اند:

منظور همه افراد مكلف است.

بقولى يعنى: اى محمد، آنها را امر كن كه بهترين كلمات- يعنى كلمه شهادتين و هر چه پيش خدا پسنديده است- بگويند.

حسن گويد: يعنى امر كنند به آنچه خدا امر كرده و نهى كنند از آنچه خدا نهى كرده است.

برخى گويند: يعنى مؤمنين با بهترين عبارات، از يكديگر تمجيد كنند و بگويند: رحمك اللَّه. يغفر اللَّه لك.

ابو مسلم گويد: يعنى به بندگان من بگو كه چون سخن تو و سخن مشركين را مى شنوند، هر چه بهتر است بگويند و از آنچه نيكوتر است، پيروى كنند. نظير:

فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ (زمر ۱۸: بندگانم را كه سخن را مى شنوند و بهترش را پيروى مى كنند، بشارت ده) إِنَّ الشَّيْطانَ يَنْزَغُ بَيْنَهُمْ: شيطان در ميان آنها فساد مى كند و آنها را به دشمنى يكديگر وامى دارد.

إِنَّ الشَّيْطانَ كانَ لِلْإِنْسانِ عَدُوًّا مُبِيناً: شيطان، همواره دشمن سرسخت آدم و اولادش بوده است.

اكنون خداوند، هر دو گروه را مخاطب ساخته، مى فرمايد:

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ

بِكُمْ: خداوند به حال شما داناتر است و طبق مصلحت، به تدبير

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۵۶

امور زندگى شما مى پردازد.

إِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ أَوْ إِنْ يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ: جبايى گويد: مقصود اين است كه:

خداوند مالك رحمت و عذاب است، بنا بر اين بايد به او اميدوار بود و از او ترسيد.

حسن گويد: يعنى اگر بخواهد بوسيله توبه، به شما رحم مى كند و اگر بخواهد بوسيله اصرار بر معصيت، شما را عذاب مى كند.

برخى گويند: يعنى اگر بخواهد به شما رحم مى كند و از مكه خارج مى سازد، تا از آزار و اذيت مشركين خلاص شويد: و اگر بخواهد آنها را بر شما مسلط مى سازد كه شما را عذاب كنند.

برخى گويند: يعنى اگر بخواهد بفضل خويش به شما رحم مى كند و اگر بخواهد بعدل خويش شما را عذاب مى كند.

معناى اخير، بهتر است.

اكنون، خطاب به پيامبر كرده، مى فرمايد:

وَ ما أَرْسَلْناكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا: ما ترا موكل آنها نساخته و نگهبان و مراقب اعمال آنها قرار نداده ايم. خواه مؤمن شوند و خواه سرپيچى كنند. مقصود اين است كه تو در مقابل اعمال آنها مؤاخذه نمى شوى، زيرا ترا فرستاده ايم كه آنها را دعوت به ايمان كنى. اگر ترا اجابت كنند، به نفع خودشان است و اگر اجابت نكنند، چيزى بر تو نيست، زيرا سرزنش آن متوجه خود ايشان مى شود.

وَ رَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ: خداوند به فرشتگان كه در آسمانهايند و پيامبران كه در زمينند. داناتر است. مقصود اين است كه خداوند فرشتگان و انبياء را بخاطر ميل باطنى اختيار نكرده است، بلكه بخاطر اين است كه به باطن ايشان عالم بوده و آنها را لايق و شايسته، شناخته

است.

برخی گوینـد: یعنی خداونـد به حـال مردم دانـاتر است، از اینرو آنهـا را در صـورت و روزی و احـوال، مختلـف سـاخته است. همانطوری پیامبران را نیز بر یکدیگر برتری بخشیده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۵۷

وَ لَقَدْ فَضَّلْنا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلى بَعْضٍ: پیامبران اگر چه در عالیترین مراتب فضـیلت، قرار دارند، لکن آنها نیز دارای طبقاتی بوده، بعضـی بر بعضـی برتری دارنـد، زیرا درجه، ثواب، اعجـاز و کتـاب برخی عالیتر است. از آنجا که خداونـد به باطن چیزها عالم بود، پیامبر اسلام را برای نبوت اختیار کرد و او را بر سایر انبیا برتری بخشید.

همـانطوری که میـان آنهـا نیز تفاوتی وجود دارد. برای ابراهیم آتش را رام و برای یونس آهن را نرم کرد. به سـلیمان سـلطنت بخشید و با موسی تکلم کرد و به پیامبر اسلام مزایایی بخشید که به هیچ کس نداده بود و او را خاتم پیامبران گردانید.

سپس فرمود:

وَ آتَيْنـا داوُدَ زَبُوراً: حسن گویـد: هر کتـابی زبور است. لکن این نـام، به کتـاب داود اختصـاص یافته، همانطوری که «فرقان» به قرآن اختصاص پیدا کرده است. اگر چه تمام کتاب های آسمانی، فرقان و جدا کننده حق و باطلند.

زجـاج گویـد: ذکر نـام داود، بخاطر این است که: به آنها بگویـد: شـما منکر برتری حضـرت محمـد (ص) و نازل شـدن قرآن نشوید، زیرا ما بداود نیز زبور بخشیدیم.

اکنون به پیامبر خود می فرماید:

قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ: ای محمـد، به این مشـرکین- که غیر خـدا را می پرسـتند- بگو: آنان را که می پنداریـد خـدا هستند، بخوانید تا زیانها را از شما دور کنند و حال شما را نیکو سازند.

فَلا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ

وَ لا تَحْوِيلًا: آنها هيچ قدرتی ندارند و نمی- توانند زيانی را از شما دور كنند يا حال شما را نيكو سازند. يعنی: نمی توانند قحطی را بفراوانی و فقر را به بی نيازی و بيماری را به تندرستی تبديل كنند. برخی گويند:

يعنی نمی توانند زيان شما را به ديگری منتقل سازند. مقصود اين است كه: هر كس عجز دارد، لايق خدايی و پرستش نيست.

مقصود از «من دونه» فرشتگان، مسيح و عزير است كه به آنها نسبت خدايی داده می شد. اين مطلب از ابن عباس و حسن است. برخی گويند: مقصود جن است، زيرا قومی

ترجمه مجمع البيان فی تفسير القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۵۸

از عرب، جن را می پرستيدند، ابن مسعود می گويد: همين جنيان نيز اسلام آوردند، اما آنها دست از پرستش خود برنداشتند.

جبائی گويد: سپس خداوند متوجه انبيا- كه آيه قبل در باره آنها بود- شده، می فرمايد:

أُولئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ: آنان كه آنها را خدا می خوانند، كوشش می كنند كه از راه عبادت و اطاعت، بدرگاهش قرب و منزلت پيدا كنند.

أَيُّهُمْ أَقْرَبُ: تا معلوم شود كه قرب و منزلت كداميک، پيش خداوند بيشتر است.

مقصود اين است كه: پيامبران با مقام بلند و شرافتی كه پيش خدا دارند، جز خدا را پرستش نمی كنند، بنا بر اين، پرستش خداوند يكتا و ترک شرک و دوگانه پرستی برای شما لازم تر است، بدين ترتيب، می خواهد مردم را تشويق كند كه به انبيا اقتدا كنند.

برخی گويند: يعنی فرشتگان و حضرت مسيح و ... كه شما آنها را خدا می دانيد، خود بندگان مطيع خداوند هستند و كوشش می كنند، كه از راه عبادت، بدرگاه او تقرب پيدا كنند و خود را برحمت او

نزدیکتر سازند. یا اینکه هر کدام می خواهند بفهمند که کدامیک به رحمت خدا و اجابت او نزدیکتر هستند.

وَ یَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ یَخافُونَ عَذابَهُ: با اینهمه، آنها برای خود طلب مغفرت کرده، در برابر طاعت، امید رحمت و در برابر سرکشی بیم عذاب دارند و مثل همه بندگان دیگر خدا، طریق بندگی می پویند.

إِنَّ عَذابَ رَبِّکَ کانَ مَحْذُوراً: عذاب پروردگارت دشوار است و همه باید از آن بپرهیزند.

در پیرامون معنای «وسیله» ذیل آیه وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَهَ (مائده ۳۵) سخن گفته ایم.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۵۹

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۵۸ تا ۶۰] ... ص : ۱۵۹

اشاره

وَ إِنْ مِنْ قَرْیَهٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِکُوها قَبْلَ یَوْمِ الْقِیامَهِ أَوْ مُعَذِّبُوها عَذاباً شَدِیداً کانَ ذلِکَ فِی الْکِتابِ مَسْطُوراً (۵۸) وَ ما مَنَعَنا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآیاتِ إِلَّا أَنْ کَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَ آتَیْنا ثَمُودَ النَّاقَهَ مُبْصِرَهً فَظَلَمُوا بِها وَ ما نُرْسِلُ بِالْآیاتِ إِلَّا تَخْوِیفاً (۵۹) وَ إِذْ قُلْنا لَکَ إِنَّ رَبَّکَ أَحاطَ بِالنَّاسِ وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤْیَا الَّتِی أَرَیْناکَ إِلَّا فِتْنَهً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَهَ الْمَلْعُونَهَ فِی الْقُرْآنِ وَ نُخَوِّفُهُمْ فَما یَزِیدُهُمْ إِلَّا طُغْیاناً کَبِیراً (۶۰)

ترجمه: ... ص : ۱۵۹

هیچ قریه ای نیست، جز اینکه پیش از روز قیامت هلاکش می کنیم یا بعذابی سخت، گرفتارش می سازیم. این مطلب، در لوح محفوظ، ثبت شده است. ما را از فرستادن معجزاتی که می خواهند، جز تکذیب گذشتگان، چیزی منع نمی کند. ما به قوم ثمود، آن شتر را آشکارا دادیم و به آن ستم کردند. ما معجزه ها را جز برای بیم دادن نمی فرستیم.

هنگامی که بتو گفتیم که پروردگارت مردم را احاطه کرده است. رؤیایی که بتو نشان ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۶۰

دادیم و درختی که در قرآن ملعون شمرده شده است، جز فتنه ای برای مردم نیست. ما آنها را می ترسانیم، اما جز بر طغیان سخت آنها، نمی افزاید.

لغت: ... ص : ۱۶۰

مسطور: مکتوب، نوشته. شاعر گوید:

و اعلم بان ذا الجلال قد قدر فی الصحف الاولی الذی کان سطر

یعنی:بدانکه خداوند بزرگ، در کتابهای نخستین، آنچه نوشته شده است، به تدبیر و مصلحت خویش بیان داشته است.

منع:جلوگیری کردن از فعل. بدیهی است که خداوند بر هر کاری قادر است و نمی توان در راه او مانعی ایجاد کرد، زیرا قدرت او بی پایان است. این تعبیر، در مورد پروردگار متعال، در صورتی جایز است که نخواهد فعلی را انجام دهد.

اعراب: ... ص : ۱۶۰

وَ ما مَنَعَنا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآياتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا: «ان» اول در محل نصب و «ان» دوم در محل رفع است. یعنی: «ما منعنا الارسال الا تکذیب الاولین».

مبصره: حال.

وَ الشَّجَرَهَ الْمَلْعُونَهَ: تقدیر آن «و ما جعلنا الشجره الملعونه فی القرآن الا فتنه للناس» یعنی: درختی که اهل آن و خورندگان ثمر آن ملعون هستند. اینان کافر و فاجر هستند.

فَما یَزِیدُهُمْ إِلَّا طُغْیاناً کَبِیراً: فما یزیدهم التخویف. «طغیاناً» مفعول دوم.

مقصود: ... ص : ۱۶۰

اکنون به بیان پند و اندرز پرداخته، می فرماید:

وَ إِنْ مِنْ قَرْیَهٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِکُوها قَبْلَ یَوْمِ الْقِیامَهِ أَوْ مُعَذِّبُوها عَذاباً شَدِیداً:

هیچ قریه ای نیست جز اینکه پیش از فرا رسیدن قیامت، مردمش را هلاک یا اینکه به عذابی سخت، گرفتارش می کنیم. بدیهی است که مردم صالح قریه می میرند و مردم ناصالح، در همین دنیا گرفتار عذاب سپس هلاک خواهند شد، زیرا پیش از فرا رسیدن

قیامت مردم می میرند و شهرها و آبادیها ویران می شوند. آن گاه قیامت فرا می رسد.

این معنی از جبائی و مقاتل است.

ابو مسلم گوید: مقصود، قریه هایی است که در کفر و گمراهی به سر می برند، نه قریه های ایمان و منظور از هلاک کردن، درهم کوبیدن است.

کانَ ذلِکَ فِی الْکِتابِ مَسْطُوراً: این مطلب، حتمی است و خلافی ندارد. مقصود این است که خداوند این مطلب را در کتابی

که برای فرشتگان نوشته است، یعنی لوح محفوظ، ثبت کرده است.

وَ ما مَنَعَنا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآياتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ: در این باره اقوالی است:

۱- هیچ چیز ما را از فرستادن آیاتی که می خواستند، باز نداشت، جز تکذیب پیشینیان. مقصود این است که: چیزهایی که قریش می خواهند،

از قبیل طلاـ کردن کوه صفا و جاری کردن چشمه ای از زمین و ... عمل نمی کنیم، زیرا اگر عمل کنیم، آنها ایمان نمی آورند و سزاوار می شوند که هر چه زودتر آنها را کیفر دهیم و این بزیان خود آنهاست. همانطوری که ما امتهای پیشین را اجابت کردیم و آیاتی را که می خواستند برای آنها فرستادیم و آنها تکذیب کردند و ما آنها را گرفتار عذاب کردیم، زیرا حکم آیاتی که مردم درخواست می کنند، این است که اگر تکذیب کنند و ایمان نیاورند، دچار عذاب شوند، لکن در مورد اینها اراده ما این است که آنها را بوسیله چنین عذابی از میان می بریم، زیرا در میان ایشان کسانی هستند که خودشان یا فرزندانشان ایمان می آورند و دین اسلام را یاری می کنند. بعلاوه، امت و شریعت حضرت محمد (ص) تا قیامت باقی خواهد ماند، از اینرو خواسته آنها را اجابت نمی کنیم. بخصوص که آیات قرآنی و دیگر معجزات آشکار، برای برطرف شدن تردید و برداشته شدن عذرها کافی هستند.

۲- ما آیاتی را که می خواهند، نمی فرستیم، زیرا علم داریم که آنها ایمان نمی آورند، بنا بر این فرستادن آیات، کار بیهوده ای خواهد بود. همانطوری که پیش از آنها آیاتی فرستادیم و مردم ایمان نیاوردند. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۶۲

معجزه، بر دو قسم است: ۱- برخی از معجزات، طوری هستند که بدون آنها نبوت را نمی توان شناخت. بدیهی است که چنین معجزاتی باید ظاهر شوند، خواه مردم ایمان بیاورند، خواه ایمان نیاورند.

۲- برخی دیگر، از روی لطف بوده، موجب افزایش ایمان خواهند شد. این معجزات را هم خداوند بلطف خود ظاهر می سازد.

معجزاتی که از این دو

دسته، خارجند، خداوند ظاهر نمی سازد.

۳- ما آیات را نمی فرستیم، زیرا پدران و اسلاف شما، چنین آیاتی را خواستند و چون فرستادیم، ایمان نیاوردند. شما نیز تابع روش آنها هستید. همانطوری که آنها ایمان نیاوردند، شما هم ایمان نخواهید آورد.

این قول از ابو مسلم است.

وَ آتَيْنا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً: ما برای قوم ثمود، شتر را که معجزه ای آشکار و مسلم بود، فرستادیم، چنان که می فرماید: وَ جَعَلْنا آيَةَ النَّهارِ مُبْصِرَةً (همین سوره ۱۲:

آیت روز را روشن و آشکار ساختیم).

برخی گویند: یعنی برای آنها شتری بینا فرستادیم.

برخی گویند: یعنی برای آنها شتری فرستادیم که راه هدایت را به آنها نشان می داد و آنها را از گمراهی باز می داشت.

منظور، ناقه صالح است که: چنان که خواسته بودند، از سنگ خارج شد.

فَظَلَمُوا بِها: ولی قوم صالح، به این معجزه، کافر شدند و منکر شدند که از جانب خداست.

برخی گویند: یعنی بر اثر کشتن آن شتر، بخود ظلم کردند.

وَ ما نُرْسِلُ بِالْآياتِ إِلَّا تَخْوِيفاً: ما آیات و معجزات خود را بدست پیامبران ظاهر می گردانیم، تا مردم از دیدن آنها پند گیرند و از عذاب خدا بترسند و ایمان آورند.

اکنون خداوند پیامبر خود را مخاطب ساخته، می فرماید:

وَ إِذْ قُلْنا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحاطَ بِالنَّاسِ: ای محمد، بیاد آورد هنگامی که به تو

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۶۳

گفتیم: پروردگارت به احوال و کردار نیک و بد مردم علم دارد و می داند که چه کسی سزاوار پاداش و چه کسی سزاوار کیفر است. او بر کیفر و پاداش مردم نیز قادر است، بنا بر این همگان در قبضه قدرت او هستند و هیچ کس را یارای آن نیست که

از اراده و مشیت او خارج شود. این معنی از ابن عباس است.

حسن گوید: مقصود این است که: خداوند بهمه چیز عالم است و می داند که آنها- بر اثر اینکه بخواسته هایشان ترتیب اثر نداده و معجزاتی که خواسته اند، نیاورده ای- قصد آزارت را دارند.

بدین ترتیب، پیامبر خود را تشویق می کند که به تبلیغات خود ادامه دهد و به او وعده می دهد که او را از اذیت و آزار قوم حفظ خواهد کرد.

مقاتل گوید: یعنی خداوند به اهل مکه احاطه دارد و سرانجام مکه را برای تو فتح می کند.

فراء گوید: یعنی امر خداوند مردم را احاطه کرده است.

جبایی گوید: خداوند به آوردن آنچه می خواهند، قادر و بمصالح آنها عالم است. او کاری می کند که به صلاح مردم باشد، بنا بر این به تبلیغات خود ادامه بده، زیرا اگر خداوند، آنچه را می خواهند بیاورد، بخاطر این است که می داند لطفی در آن نهفته است و اگر نیاورد، بخاطر این است که می داند مصلحتی در آن موجود است.

وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْناكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ: در این باره اقوالی است:

۱- مقصود از «رؤیا» رؤیت و دیدن چشم است. این مطلب همان است که در اول سوره، در داستان معراج پیامبر، از مکه به مسجد الاقصی و از آنجا به آسمانها، بیان شد. جز اینکه: چون معراج در شب بود و بامدادان پیامبر مردم را از آن مطلع ساخت، نام آن را «رؤیا» و «فتنه» گذاشت، زیرا مقصود از «فتنه» امتحان و دشواری تکلیف است، و هر کس تصدیق کند، پاداش بسیار بگیرد و هر کس تکذیب کند، کیفر سخت ببیند.

ترجمه مجمع البیان

فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۶۴

این قول، از ابن عباس، سعید بن جبیر، حسن، قتاده و مجاهد است.

۲- از ابن عباس روایت شده است که: منظور خوابی است که پیامبر در مدینه دید. او در خواب دیده بود که داخل مکه شده است، از اینرو رهسپار مکه شد، ولی مشرکین در حدیبیه، راه را بر او گرفتند و نگذاشتند داخل مکه شود، در نتیجه بعضی دچار شک و تردید شدند و گفتند: یا رسول اللَّه، مگر نه بما خبر داده بودی که داخل مکه خواهیم شد؟ فرمود: به شما گفته بودم که همین امسال داخل می شویم؟ گفتند:

- نه.

فرمود:

- انشاء اللَّه، داخل خواهیم شد.

آن سال، از همانجا باز گشتند و سال دیگر مکه را فتح کردند. از این رو این آیه، نازل شد: لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيا بِالْحَقِّ (فتح ۲۷: خداوند، در جواب به پیامبر خود راست گفت).

این قول از جبائی است.

این خواب، برای مردم فتنه و امتحان بود، به همان دلیل که گفتیم.

۳- مقصود این است که پیامبر در خواب دید که: بوزینگانی بر منبرش بالا می روند و پائین می آیند. او از این خواب دلگیر شد.

سعید بن یسار، روایت کرده است که: پیامبر گرامی اسلام، پس از این خواب، دیگر نخندید، تا از دنیا رفت. از امام باقر و امام صادق (ع) نیز همین طور روایت شده است.

گفته اند: بنا بر این، منظور از «شجره ملعونه در قرآن» بنی امیه است. خداوند به پیامبر خبر داد که آنها بر مقامش تسلط می یابند و ذریه اش را می کشند.

منهال بن عمرو روایت کرده است که: بر علی بن حسین (ع) وارد شده، پرسیدم:

چگونه صبح کردی؟

فرمود:

فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۶۵

- بخدا، صبح کردم مثل بنی اسرائیل که در دست فرعونیان اسیر بودند و پسرانشان را می کشتند و زنانشان را زنده می گذاشتند. کسی که بعد از پیامبر، بهترین مردم است بر منبرها لعن می شود. هر که ما را دوست بدارد، حقش را کم می دهند.

به حسن گفتند:

- ای ابو سعید، حسین بن علی را کشتند.

او گریه کرد، تا گونه هایش تر شدند، سپس گفت:

- وای بر امت بیچاره ای که: زنا زاده اش پسر پیامبرش را می کشد! ابن عباس و حسن گویند: شجره ملعونه، درخت زقوم است.

ابو مسلم گوید: یهود است.

معنای آیه این است: خوابی که دیده ای و درخت ملعون را برای مردم فتنه ای قرار دادیم. اینکه درخت زقوم را فتنه می نامد، بخاطر این است که: مشرکین می گفتند:

آتش درخت را می سوزاند. چگونه ممکن است، درخت در آتش بروید؟! اما مردم مؤمن، تصدیق کردند. در روایت است که ابو جهل می گفت: محمد شما را به آتشی وعده می دهد که سنگ را می سوزاند. در عین حال گمان می کند که در آنجا درخت می روید! اینکه می گوید: «فِی الْقُرْآنِ» یعنی: آن درخت، در قرآن ذکر شده است.

وَ نُخَوِّفُهُمْ فَما یَزِیدُهُمْ إِلَّا طُغْیاناً کَبِیراً: ما بوسیله داستان امتهایی که هلاک شده اند، آنها را می ترسانیم. یا بوسیله آیات آنها را می ترسانیم. لکن آنها در کفر و سرکشی و گمراهی بیشتر غوطه ور می شوند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۶۶

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۶۱ تا ۶۵] ... ص : ۱۶۶

اشاره

وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِیسَ قالَ أَ أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِیناً (۶۱) قالَ أَ رَأَیْتَکَ هذَا الَّذِی کَرَّمْتَ عَلَیَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ لَأَحْتَنِکَنَّ ذُرِّیَّتَهُ إِلَّا قَلِیلاً (۶۲) قالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ

جَزاؤُكُمْ جَزاءً مَوْفُوراً (۶۳) وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجِلِكَ وَ شارِكْهُمْ فِي الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ وَ عِدْهُمْ وَ ما يَعِدُهُمُ الشَّيْطانُ إِلاَّ غُرُوراً (۶۴) إِنَّ عِبادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطانٌ وَ كَفى بِرَبِّكَ وَكِيلاً (۶۵)

ترجمه: ... ص : ۱۶۶

و چون بفرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید، همگی سجده کردند، بجز شیطان که گفت: آیا برای کسی سجده کنم که او را از خاک آفریده ای؟ گفت: آیا همین است که او را بر من برتری داده ای؟ اگر مرا تا روز قیامت مهلت دهی، فرزندان

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۶۷

وی را جز اندکی مهار خواهم کرد. گفت: برو. هر کس از آنها پیروی تو کند، سزای شما جهنم است که سزای تمام است. هر کس از آنها را که توانی بصدای خود گمراه کن و سواره نظام و پیاده نظام خود را بر آنها بسیج کن و در اموال و اولادشان شریک باش. و شیطان جز وعده فریب، به آنها نمی دهد. ترا بر بندگان من تسلطی نیست.

همین بس که پروردگارت نگهبان است.

قرائت: ... ص : ۱۶۶

رجلک: حفص این کلمه را به کسر جیم و دیگران به سکون خوانده اند هر گاه به سکون جیم خوانده شود، جمع راجل است. مثل: راکب و رکب، صاحب و صحب، تاجر و تجر. اما اگر به کسر جیم بخوانیم، صفت و به معنای راجل (یعنی پیاده) است، شاعر گوید:

اما اقاتل عن دینی علی فرس و لا کذا رجلا الا باصحاب

یعنی: آیا برای دینم، سواره و پیاده، جز همراه اصحابم نمی جنگم؟ در شعر زیر «رجل» بکار رفته است:

هم ضربوا عن فرجها بکتیبه کبیضاء حرس فی جوانبها الرجل

یعنی: آنها با لشکری شبیه کوه حرس که اطراف آن را پیادگانی محاصره کرده باشند، از مرز آن گذشتند.

لغت: ... ص : ۱۶۷

احتناک: از بیخ و بن کندن و همه را فرا گرفتن. «احتنک الجراد الزرع» یعنی:

ملخ، همه مزرعه را خورد. شاعر گوید:

اشکو الیک سنه قد اجحفت جهد الی جهد بنا و اضعفت

و احتنکت اموالنا و جلفت یعنی: پیش تو از سالی شکایت می کنم که بما سختگیری و اجحاف کرد و اموال ما را بکلی از بین برد.

موفور: کامل شده. زهیر گوید:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۶۸

و من یجعل المعروف من دون عرضه یفره و من لا یتق الشتم یشتم

یعنی: هر کس پایه زندگی را بر نیکی گذارد، کامل می شود و هر کس از سخن زشت نپرهیزد، از سخن زشت دیگران مصون نیست.

استفزاز: با تردستی و سرعت، کسی را لغزانیدن و او را از راه صواب دور کردن.

استطاعت: نیرویی در اعضا که بتوانند کارها را انجام دهند. طوع و طاعت، رام بودن برای انجام کار.

اجلاب: راندن. ابن اعرابی گوید: «اجلب الرجل علی صاحبه» یعنی: او را تهدید کرد و

سپاهیان خود را بر سر او فرود آورد.

اعراب: ... ص : ۱۶۸

طینـا:زجـاج گویـد: این کلمه حـال است. یعنی: او را آفریـده ای در حـالی که از خاک است. ممکن است به تقـدیر «من طین» باشد. مثل: أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلادَكُمْ (بقره ۲۳۳: ان تسترضعوا لاولادکم) برخی گفته اند: تمیز است.

ا رایتک:این کاف، محلی از اعراب ندارد، زیرا حرف خطاب و برای تأکید است.

هذَا الَّذِي:هذا منصوب است به: ارایت. یعنی: اخبرنی عن هذا الذی کرمته علی و قد خلتتنی من نار و ...

مقصود: ... ص : ۱۶۸

وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ: تفسیر این قسمت در سوره بقره گذشت.

قـالَ أَ أَسْـجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِيناً: این جمله اسـتفهام انکاری است. یعنی: ابلیس گفت: چگونه برای آدم سـجده کنم در حالی که من بهتر از او هستم؟ اصل من آتش است و از اصل او- که خاک است- شریفتر است.

از این آیه، برمی آیـد که شـیطان می دانست که آدم بر فرشـتگان برتری دارد و اگر این را نفهمیـده بود، وجهی نداشت که از سجده، خودداری کند.

ممکن است خداوند به سجده آدم امر کند، ولی جایز نیست که به عبادت او فرمان

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۶۹

دهد، زیرا سجود، تعظیمی است که مراتبی دارد و تابع نیت شخص سجده کننده است.

مرتبه عـالی آن عبادت است و مخصوص خـداست، لکن عبادت چنین نیست، زیرا عبادت، عبارت از آن خضوع قلبی است که بالاتر از آن تصور نمی شود. چنین خضوعی مخصوص خـداست و برای غیر خـدا صـحیح نیست. اگر هم مراتبی داشـته باشـد، تمام مراتب آن بخدا اختصاص دارد. نتیجه اینکه: اگر کسـی از روی سـهو سجده کند، تعظیم شمرده نمی شود. همانطوری که کارهای دیگر اعضای بدن نیز احتیاج بقصد دارد.

قالَ

أَ رَأَيْتَکَ هذَا الَّذِی کَرَّمْتَ عَلَیَّ: ابلیس گفت: پروردگارا، به من بگو:

چرا آدم را بر من برتری بخشیده ای؟! با اینکه من از آتش هستم و او از خاک! لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ لَأَحْتَنِکَنَّ ذُرِّیَّتَهُ إِلَّا قَلِیلًا: اگر مرگ مرا تا قیامت، به تأخیر افکنی، فرزندان او را گمراه می کنم و همچون حیوانات، آنها را افسار کرده، بدنبال خود بسوی گناهان می کشم. گروهی اندک، که مورد لطف خاص تو هستند و به درگاه تو اخلاص می ورزند، در مهار من نخواهند بود.

این معنی از ابو مسلم است.

ابن عباس گوید: یعنی بر آنها استیلا پیدا می کنم.

جبائی گوید: یعنی همانطوری که ملخ، مزرعه را سراسر می خورد، من هم چنان آنها را اغوا کنم که مستأصل شوند. این طمع، شیطان از این جهت پیدا کرد، که خداوند به فرشتگان خبر داده بود که در روی زمین، کسی قرار می دهد که فساد خواهد کرد.

گویا وی به این مطلب، آگاهی یافته بود.

حسن گوید: شیطان آدم را وسوسه کرده و او را ضعیف یافته بود. بنا بر این فهمیده بود که اولاد آدم از خود او ضعیفتر خواهند بود.

قالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزاؤُکُمْ جَزاءً مَوْفُوراً:

خداوند، در حالی شیطان را خوار و خفیف شمرد، فرمود: برو، هر کس از اولاد آدم تابع تو شود و سخن ترا بپذیرد، پاداش خود را بطور کامل و بدون کم و کاست، از جهنم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۷۰

خواهد گرفت.

وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِکَ: هر که را می توانی با دعوت و وسوسه خود به بیراهه بکشان و گمراه کن. این جمله، اگر چه بصورت امر، بیان شده است، لکن

در حقیقت، تهدید است. چنان که ابن عباس گوید. معمولا هر گاه بخواهند کسی را تهدید کنند، می گویند: هر چه می خواهی بکن. سر انجام نتیجه کارت را خواهی دید. در اینجا تهدید را بصورت امر آورده است، زیرا مثل این است که بکسی امر کنند که بخودش توهین کند.

مجاهد گوید: منظور از «بصوتک» ترانه ها و ساز و آواز است. برخی گویند:

هر صدایی که مردم را بفساد دعوت کند، آواز شیطان است.

وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجِلِكَ: نیرنگها، پیروان، فرزندان و یاران خود را همچون لشکریان سواره نظام و پیاده نظام، بر ضد آنها بسیج کن. بنا بر این باء زایده است. بدیهی است که هر سواره یا پیاده- اعم از جن و انس- که در راه معصیت خدا حرکت کند، از سواره نظام و پیاده نظام های شیطان است.

برخی گویند: یعنی سواره نظام و پیاده نظام خود را دعوت و آنها را برای اغوای اولاد آدم بسیج کن.

وَ شارِكْهُمْ فِي الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ: و در مال و اولاد آنها شرکت کن. ابن عباس و حسن و مجاهد گویند: مقصود مال حرام و ولد زناست.

قتاده گوید: شرکت شیطان در اموال، این است که شتران را آزاد کنند یا گوش شکافته رها کنند یا ... و شرکت شیطان در اولاد، این است که: آنها را یهودی، مسیحی و مجوسی کنند.

کلبی گوید: شیطان در هر مال یا جفتگیری حرام شریک است.

از ابن عباس روایت است که: منظور این است که بچه ها را بنام های ناپسندی مثل: عبد شمس، عبد حرث و ... نامگذاری کنند. یا اینکه منظور کشتن و زنده بگور کردن دختران است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴،

وَ عِدْهُمْ: و به آنها وعـده ده که همیشه باقی می مانند و از قیامت و کیفر و پاداش خبری نیست. همه اینها تهدیدهایی بصورت امرند.

وَ ما یَعِدُهُمُ الشَّیْطانُ إِلَّا غُرُوراً: در اینجا خداوند خبر می دهد که وعده های شیطان سراسر بی اساس و فریبنده است. این جمله، معترضه است.

إِنَّ عِبادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ: بنـدگانی که مرا اطاعت می کننـد، ترا بر آنها تسـلطی نیست، زیرا آنها می داننـد که وعده های تو دروغ است، بنا بر این فریب نمی خورنـد. برخی گویند: یعنی ترا بر بندگان من تسـلطی نیست، تنها کار تو نسبت بآنها وسوسه گری و دعوت به معصیت است. اما اینکه بخواهی از راه جبر و زور آنها را به معصیت وادار کنی، چنین قدرتی نداری. این قول از جبائی است.

وَ کَفی بِرَبِّکَ وَکِیلًا: همین بس که خداوند بندگان خود را از شرک، حفظ می کند.

نظم آیات: ... ص : ۱۷۱

علی بن عیسی گوید: ارتباط این آیات به سابق این است که: قبلا گفت: آنها از پندها و اندرزها نتیجه ای نمی برند و بر شدت طغیانشان افزوده می شود. در این آیات می گوید: آنها به پندار ابلیس تحقق بخشیدند و کردند آنچه او می خواست.

ابو مسلم گویـد: این آیـات متصـل است به: إِنَّ الشَّیْطانَ یَنْزَغُ بَیْنَهُمْ ... منظور این است که بوسـیله نقل داسـتان آدم و شـیطان، آنچه را در آنجا بطور سربسته، بیان کرده بود، با تفصیل بیشتری بیان کند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۷۲

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۶۶ تا ۶۹] ... ص : ۱۷۲

اشاره

رَبُّکُمُ الَّذِی یُزْجِی لَکُمُ الْفُلْکَ فِی الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ کانَ بِکُمْ رَحِیماً (۶۶) وَ إِذا مَسَّکُمُ الضُّرُّ فِی الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِیَّاهُ فَلَمَّا نَجَّاکُمْ إِلَی الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَ کانَ الْإِنْسانُ کَفُوراً (۶۷) أَ فَأَمِنْتُمْ أَنْ یَخْسِفَ بِکُمْ جانِبَ الْبَرِّ أَوْ یُرْسِلَ عَلَیْکُمْ حاصِباً ثُمَّ لا تَجِدُوا لَکُمْ وَکِیلًا (۶۸) أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ یُعِیدَکُمْ فِیهِ تارَةً أُخْری فَیُرْسِلَ عَلَیْکُمْ قاصِفاً مِنَ الرِّیحِ فَیُغْرِقَکُمْ بِما کَفَرْتُمْ ثُمَّ لا تَجِدُوا لَکُمْ عَلَیْنا بِهِ تَبِیعاً (۶۹)

ترجمه: ... ص : ۱۷۲

پروردگارتان همان است که کشتی را برای شما در دریا بحرکت درمی آورد. تا از فضل او طلب روزی کنید. او نسبت به شما رحیم است. همین که در دریا زیانی به شما رسد، همه آنها که جز خدای یکتا می خوانید، فراموش شوند و چون شما را بخشکی رساند، اعراض می کنید و انسان کفران پیشه است. آیا ایمن هستید که شما را در ناحیه خشکی فرو برد یا ریگهایی بر سر شما بفرستد؟! آن گاه برای خود نگهبانی نیابید. یا اینکه

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۷۳

ایمن هستید که شما را یک بار دیگر بدریا بازگرداند و طوفانی کشتی شکن بر سر شما بفرستد و شما را بر اثر کفرانتان غرق سازد، آن گاه کسی نیابید که بر ضد ما خون شما را پیجویی کند؟!

قرائت: ... ص : ۱۷۳

ابن کثیر و ابو عمرو «نخسف، نرسل، نعیدکم، فنرسل علیکم، فنغرقکم» همه را بنون خوانده اند. ابو جعفر و یعقوب «فتغرقکم» بتاء و بقیه را بیاء خوانده اند. دیگران همه را بیاء خوانده اند.

آنها که همه را بیاء خوانده اند، بمناسبت این است که «نجّاکم. الا ایاه» سوم شخص است. آنها که همه را بنون خوانده اند ارتباط کلام را از سابق قطع کرده اند و بعلاوه، انتقال از غیبت بخطاب، جایز است. قرائت «فتغرقکم» بمناسبت عود ضمیر به «الریح» است.

لغت: ... ص : ۱۷۳

ازجاء: راندن تدریجی چیزی.

حاصب: سنگهایی که پی در پی افکنده شوند. قتیبی گوید: بادی که سنگریزه بیندازد. فرزدق گوید:

مستقبلین شمال الشام یضربنا بحاصب کندیف القطن مندوف

یعنی: ما به شمال شام روی آورده بودیم و او ما را همچون پنبه کوبیده، با سنگ می زد.

قاصف: شکننده.

مقصود: ... ص : ۱۷۳

قبلا در باره شیطان، مشرکین و بت پرستان سخن گفت. اکنون با دلائل توحید و ایمان برای آنها استدلال کرده، گوید:

رَبُّکُمُ الَّذِی یُزْجِی لَکُمُ الْفُلْکَ فِی الْبَحْرِ: آفریننده و مدبر شما کسی است که:

کشتی ها را در دریا بوسیله بادهایی که آفریده و با قرار دادن آب بنحوی که قابل کشتی رانی باشد، بحرکت در می آورد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۷۴

لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ: تا بر کشتی سوار شوید و در دریا گردش کنید و کارهایی انجام دهید که به صلاح دنیای شما یا دین شماست.

إِنَّهُ كانَ بِكُمْ رَحِيماً: خداوند که این نعمتها را در دسترس شما قرار داده، نسبت به شما رحیم است.

وَ إِذا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ: هر گاه در دریا دچار زیانی بشوید و بادها از حرکت باز ایستند یا امواج دریا شما را تهدید کنند و ... هر معبودی از یاد شما می رود، جز خداوند یکتا. در این حالت، تنها از خداوند یکتا نجات، می خواهید و بدرگاه او استغاثه می کنید و بغیر او توجهی ندارید.

فَلَمَّا نَجَّاكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ: اما همین که شما را از دریا نجات داد و از غرق شدن، ایمن شدید، از ایمان به خدا و طاعتش اعراض و کفران نعمت می کنید.

وَ كانَ الْإِنْسانُ كَفُوراً: انسان، زیاد کفران نعمت می کند.

أَ فَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جانِبَ الْبَرِّ: این رفتار شما

مثل رفتار کسی است که خیال می کند، اگر از دریا به خشکی رود از خطرات، ایمن خواهد بود، از اینرو پس از نجات از دریا از شکر و طاعت خدا خودداری می کنید، ولی از کجا ایمن هستید؟ ممکن است شما را در جانب خشکی فرو برد و در زیر خاک پنهان سازد. اینکه می گوید: جانب خشکی، منظور این است که: خداوند قادر است که آنها را در گوشه ای از کره پهناور زمین مدفون سازد. برخی گویند: آنها در ساحل دریا بودند و ساحل دریا کنار خشکی است. در آنجا آنها خود را از خطرات دریا مصون می دانستند. خداوند آنها را تهدید کرده، می گوید:

همانطوری که از دریا می ترسیدید، از خشکی هم بترسید.

أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حاصِباً: آیا ایمن هستید از اینکه: خداوند بر شما سنگ ببارد؟

مقصود این است که او قادر است شما را در خشکی هلاک کند، همانطوری که می توانست شما را در دریا غرق و نابود سازد.

ثُمَّ لا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا: آن گاه کسی را نمی یابید که شما را از عذاب خداوند حفظ و در برابر او از شما دفاع کند. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۷۵

أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تارَةً أُخْرى : یا اینکه آیا ایمن هستید که یک بار دیگر شما را بدریا باز گرداند؟! یعنی احتیاجی پیدا کنید یا رغبت یا ترسی شما را وادار کند که باز هم بدریا باز گردید؟! فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قاصِفاً مِنَ الرِّيحِ: همین که سوار کشتی شدید، بادی سخت و کشتی شکن، بفرستد و شما را غرق کند.

برخی گویند: حاصب، باد کشنده ای است که در خشکی می وزد و قاصف، باد کشنده ای است که در

دریا می وزد.

فَیُغْرِقَکُمْ بِما کَفَرْتُمْ: تا شما را بر اثر کفران نعمت، غرق سازد.

ثُمَّ لا تَجِدُوا لَکُمْ عَلَیْنا بِهِ تَبِیعاً: آن گاه پس از شما کسی نخواهد بود که در طلب خون شما برآید و از ما بپرسد که چرا اینها کشته شدند و چرا آنها را هلاک کردی؟! مفسران قرآن کریم، تبیع را به معنای یاور و کسی که در صدد انتقام قتل کسی است، دانسته اند. معنای فوق نیز با نظر مفسران سازگار است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۷۶

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۷۰ تا ۷۲] ... ص : ۱۷۶

اشاره

وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلی کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضِیلاً (۷۰) یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ فَمَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمِینِهِ فَأُولئِکَ یَقْرَؤُنَ کِتابَهُمْ وَ لا یُظْلَمُونَ فَتِیلاً (۷۱) وَ مَنْ کانَ فِی هذِهِ أَعْمی فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمی وَ أَضَلُّ سَبِیلاً (۷۲)

ترجمه: ... ص : ۱۷۶

ما بنی آدم را گرامی داشتیم و آنها را در خشکی و دریا سوار کردیم و از چیزهای پاکیزه، روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات برتری بخشیدیم. روزی که هر گروهی را بنام پیشوایشان بخوانند. هر که نامه اش بدست راستش داده شود، نامه اش را- با شوق و لذت- بخواند و بقدر نخک هسته خورمایی ستم نبیند. و هر که در این جهان کوردل باشد، در جهان دیگر نیز کور و گمراه تر است.

قرائت: ... ص : ۱۷۶

اعمی: بصریان اولی را به اماله و دومی را به تفخیم خوانده اند. حمزه و کسایی هر دو را به اماله خوانده اند. دیگران هر دو را به تفخیم خوانده اند. «اعمی» دوم، صیغه تفضیل است. یعنی «فهو فی الآخره اعمی منه فی الدنیا» یعنی: او در آخرت،

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۷۷

کورتر است و راه های ثواب را نمی یابد. مؤید آن «اضل سبیلا» است. منظور این است که او در آخرت، گمراه تر است، زیرا گمراهی دنیا قابل علاج بود ولی گمراهی آخرت، قابل علاج نیست.

ندعو: زید- بنقل از یعقوب- به یاء و دیگران به نون خوانده اند.

در آیات پیش، بیان شد که شیطان نسبت به برتری آدم اعتراض کرد و در برابر او سجده نکرد، اکنون بیان می کند که اولاد آدم را گرامی داشته و انواع نعمتها را در دسترس آنها قرار داده است. از اینرو می فرماید:

وَ لَقَدْ كَرَّمْنا بَنِي آدَمَ: ابن عباس می گوید: یعنی بنی آدم را برتری بخشیده ایم.

بدیهی است که همه افراد بنی آدم از این خلعت برتری بر اندامشان پوشیده نشده است. اینکه همه را می گوید، بخاطر آنهاست که برتری یافته و در میان جمع هستند. مثل کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ (آل عمران ۱۱۰: شما مسلمانان بهترین امتی هستید که برای مردم بیرون آورده شده اید.)

برخی گویند: با اینکه در میان اولاد آدم، افراد کافر و گمراه بسیارند، مع- الوصف همه را به خلعت کرامت، مفتخر ساخته، زیرا منظور این است که: آنها را به نعمتهای دنیا و صورت های زیبا و تسخیر موجودات و وجود پیامبران، گرامی داشته شده اند.

برخی گویند: یعنی رفتار ما با آنها احترام آمیز است.

این احترام و برتری،

بگفته ابن عباس و ضحاک به قوت و عقل و نطق و تمیز است.

میمون بن مهران از ابن عباس روایت کرده است که: بخاطر این است که انسان با دست غذا می خورد و حیوانات با دهان. عطا گوید: بخاطر اندام معتدل و قامت راست اوست.

از جابر بن عبد اللَّه روایت شده که: بواسطه انگشتان است، زیرا اگر انگشتها نبود بسیاری از کارها را نمی توانستند انجام دهند. ابن جریر گوید: بواسطه این است که حیوانات در تسخیر و فرمان او هستند. محمد بن کعب گوید: بخاطر وجود پیامبر

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۷۸

گرامی اسلام است. برخی گویند: بخاطر این است که انسان خدا را می شناسد و او را فرمان می برد. برخی گویند: بخاطر همه اینها و نعمتهای دیگری است که به انسان اختصاص دارد. این قول، بهتر است.

وَ حَمَلْناهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ: ما بنی آدم را در خشکی سوار بر شتر، اسب، قاطر، الاغ و مرکبهای دیگر و در دریا سوار بر کشتی کردیم.

وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ: و میوه های گوارا و چیزهای نیکو و لذتبخش را روزی ایشان کردیم. اینها اختصاص به انسان دارد و حیوانات را در آن سهمی نیست.

وَ فَضَّلْناهُمْ عَلى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضِيلًا: و ایشان را بر بسیاری از مخلوقات، برتری بخشیدیم. بعضی به این آیه، استدلال کرده اند که: فرشتگان برتر از پیامبرانند، زیرا از این جمله استفاده می شود، که اولاد آدم بر همه مخلوقات برتری ندارند بلکه بر بسیاری از آنها. پس آنها بر حیوانات برتری دارند ولی بر فرشتگان برتری ندارند.

اما بچند دلیل، این عقیده باطل است:

۱- مقصود از این برتری، ثواب نیست، زیرا ثواب، چیزی

نیست که بتوان ابتداء و بدون عمل به کسی بخشید و بدانوسیله، او را بر دیگران برتری داد. بلکه مقصود از این برتری، همان نعمتهایی است که پاره ای از آنها را شمردیم.

۲- مقصود، از «کثیر» جمیع است. یعنی: ما اولاد آدم را بر مخلوقات دیگر، که بسیارند، برتری داده ایم. نمونه آن در محاورات عرفی بسیار است. مثلا: جاه و مقام پهناور خود را به او بخشیدم و حریم منیع خود را برای او مباح کردم. مقصود این است که همه جاه و مقام خود را بخشیدم و همه حریم خود را مباح کردم، نه قسمتی از آنها را. شاعر گوید:

من اناس لیس فی اخلاقهم عاجل الفحش و لا سوء الجزع

یعنی: مردمی که در اخلاق آنها زشتی فوری و ناله بد نیست. بدیهی است که منظور این است که: در اخلاق آنها زشتی و ناله، بکلی وجود ندارد، نه اینکه زشتی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۷۹

غیر فوری و ناله خوب وجود دارد.

۳- هر گاه قبول کنیم که مقصود از برتری دادن، زیادی ثواب و «من» برای تبعیض است، چه مانعی دارد که جنس فرشتگان، بهتر از جنس بنی آدم باشد؟! زیرا فضیلت فرشتگان، مال همه یا اکثر آنهاست و فضیلت بنی آدم، بگروه کمی تعلق دارد، بنا بر این چه مانعی دارد که پیامبران برتر از فرشتگان باشند، اگر چه جنس فرشتگان، برتر از جنس بنی آدم است.

پرسش:

اگر معنای تفضیل و تکریم، یکی است، چرا تکرار شدند؟! پاسخ:

تکریم، گرامی داشتن بوسیله نعمت است و مستلزم این نیست که کسی را که بوسیله نعمتها گرامی می دارند، برتر هم باشد، از اینرو پس از ذکر

تفضیل، تکریم را آورد، تا مطلب را تمام کرده باشد.

برخی گفته اند: تکریم مربوط به نعمتهای دنیا و تفضیل مربوط به نعمتهای آخرت است.

برخی گفته اند: تکریم، به نعمتهایی است که باعث صحت تکلیف می شوند و تفضیل، به تکلیفی است که بنی آدم را در معرض منزلت های عالی قرار می دهد.

یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ: در این باره اقوالی است:

۱- مجاهد و قتاده گویند: یعنی روزی که مردم را بوسیله پیامبرشان دعوت کنیم، بنا بر این مقصود این است که: در روز قیامت، ندا می کنند که: پیروان ابراهیم، پیروان موسی، پیروان محمد (ص) بیایند. آنها که اهل حقند و پیروی انبیا کرده اند، برخاسته، کتاب خود را بدست راست می گیرند. سپس ندا می کنند که: پیروان رؤسای گمراه و سرکش بیایند. مضمون این معنی را سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده است.

از علی (ع) روایت است که: امامان بر دو قسمند: امامان هدایت و امامان گمراهی.

والبی نیز از آن بزرگوار روایت کرده است که: امامان ایشان، برخی براه خیرند و

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۸۰

برخی براه شر.

۲- یعنی: روزی که مردم را با کتابشان که بر آنها نازل شده و اوامر و نواهی خدا در آن است، دعوت کرده، گویند: ای اهل تورات، ای اهل قرآن ...

این معنی از ابن زید و ضحاک است.

۳- جبایی و ابی عبیده گویند: یعنی مردم را با علما و پیشوایانشان که از آنها پیروی کرده اند، دعوت می کنند.

جامع این اقوال، روایتی است که به سندهای صحیح، خاص و عام از امام هشتم (ع) روایت کرده اند. حضرت رضا (ع) بنقل از امامان قبل از خود، از پیامبر گرامی نقل

کرده است که:

- آن روز مردم به امام زمان خود و کتاب پروردگار و سنت پیامبرشان، دعوت خواهند شد.

از امام صادق (ع) روایت است که:

- آیا خدا را ستایش نمی کنید که چون قیامت فرا رسد، هر قومی را بسوی آنچه دوست می داشته اند، می خوانـد و ما را بسوی پیامبر می خواند؟ شما بسوی ما استغاثه و بهر سو نگاه می کنید، لکن شما را به بهشت می برند. آن گاه سه بار فرمود: سوگند به خدای کعبه.

۴- ابن عباس- به روایتی دیگر- و حسن و ابو العالیه گویند: یعنی مردم را بنامه عملشان می خوانند.

۵- محمد بن کعب گوید: مردم را بنام مادرانشان می خوانند.

فَمَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولئِكَ يَقْرَؤُنَ كِتابَهُمْ: هر کس که نامه عملش را بـدست راستش دهنـد، با شادی و سرور. نامه عمل خود را می خواند و از خواندن آن بدش نمی آید، زیرا ملاحظه می کند که برایش پاداش ثبت شده است.

وَ لا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا: از پاداش اعمال آنها پشیزی کم نخواهد شد. قتاده گوید:

فتیل، آن فتیله ای است که در شکاف هسته خورما است. حسن گوید: فتیل در شکم هسته

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۸۱

و نقیر در پشت هسته و قطمیر پوست هسته خورما است.

خداوند، دادن کتاب بدست راست را نشان خشنودی و نجات و دادن کتاب بدست چپ از پشت سر را نشان خشم و هلاک، قرار داده است.

وَ مَنْ كانَ فِي هذِهِ أَعْمى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمى وَ أَضَلُّ سَبِيلًا: در باره معنای آن نیز اقوالی است:

۱- ابن عباس گوید: این جمله اشاره به نعمتهایی است که ذکر آنها گذشت.

یعنی: هر کس نسبت به این نعمتهای عبرت آموز و حکمت آمیز، کور است،

نسبت به نعمتهای آخرت، که از او غایبند، کورتر خواهد بود.

۲- این آیه، اشاره بدنیاست. یعنی: هر کس در این جهان از دیدن آیات خدا نابینا و از راه حق، گمراه و از دین، دور باشد، در آخرت، گمراه تر و از بهشت دورتر و از پاسخ سؤالات، ناتوان تر خواهد بود، زیرا هر کس در دنیا از شناسایی خدا، گمراه باشد، در آخرت مبهوت است و برای تبرئه خود دلیلی ندارد. بنا بر این «اعمی» اول، اسم و دوم فعل است. این قول، از ابن عباس، مجاهد و قتاده است.

۳- ابو مسلم گوید: یعنی هر کس در این جهان کوردل است، در آخرت با چشم نابینا محشور می شود و این عقوبت گمراهی او در دنیاست. مثل: وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ أَعْمى (طه ۱۲۴: روز قیامت، او را کور محشور می کنیم) معنای: فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ (ق ۲۲: امروز چشم تو تیز است) این است که: معرفت شخص در آن روز قوی و عارف بمقام والای خداوندی می شود. عرب می گوید: «فلان بصير بهذا الامر» یعنی: او به این کار معرفت دارد، نه اینکه این کار را بچشم می بیند.

بنا بر این جمله: فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمى برای مبالغه و تعجب نیست، بلکه به معنای عدم معرفت و کودنی شخص در آخرت است و بدین ترتیب، وَ أَضَلُّ سَبِيلًا به تقدیر:

و هو اضل سبيلا است، تا جمله کامل و عطف بر جمله: فهو فى الآخره اعمى باشد. یعنی:

هر کس در این جهان کوردل است، در آن جهان کور محشور می شود و گمراه تر است.

ممکن است مقصود از کوری، اندوه بی پایان باشد.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۸۲

۴- حسن

گوید: یعنی هر که در دنیا گمراه است، در آخرت، گمراه تر است، زیرا توبه او قبول نمی شود. زجاج هم این قول را اختیار کرده است و گوید: مقصود این است که: هر کس در این جهان کور باشد و از هدایت خداوند، استفاده نکند و تائب نگردد، در آخرت کورتر و گمراه تر است، زیرا راهی بسوی هدایت، نمی یابد.

نظم آیات: ... ص : ۱۸۲

در باره اتصال يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ وجوهی گفته اند:

۱- در آیه پیش در باره تفضیل بنی آدم، سخن گفت. در این آیه بیان کرد که این تفضیل، در روز قیامت است، زیرا آن روز، اهل هدایت، به ثواب خود می رسند.

۲- این آیه متصل است به إِنَّ عَذابَ رَبِّكَ كانَ مَحْذُوراً یعنی: بترسید از روزی که هر امتی را بنام پیشوایش بخوانند.

۳- متصل است به «يعيدكم» یعنی: شما را روزی باز می گرداند که ...

۴- سابقاً در باره اهل ایمان و اهل کفر، سخن گفته بود. در این آیه، بیان کرد که: چه پاداشهایی برای اهل ایمان و چه کیفرهایی برای اهل کفر مهیا کرده است.

این کیفرها و پاداشها مطابق آن چیزی است که در کتابهای آسمانی، ثبت شده است.

این وجه، از ابو مسلم است.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۸۳

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۷۳ تا ۷۵] ... ص : ۱۸۳

اشاره

وَ إِنْ كادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنا غَيْرَهُ وَ إِذاً لَاتَّخَذُوكَ خَلِيلًا (۷۳) وَ لَوْ لا أَنْ ثَبَّتْناكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلًا (۷۴) إِذاً لَأَذَقْناكَ ضِعْفَ الْحَياةِ وَ ضِعْفَ الْمَماتِ ثُمَّ لا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنا نَصِيراً (۷۵)

ترجمه: ... ص : ۱۸۳

نزدیک بود ترا از آنچه بتو وحی کرده بودیم منحرف کنند که غیر آن را به ما بدروغ نسبت دهی. آن گاه ترا بدوستی می گرفتند. اگر ترا ثابتقدم نکرده بودیم، نزدیک بود که اندکی به آنها تمایل پیدا کنی. اگر چنین میکردی دو برابر در دنیا و دو برابر در آخرت، عذابت می کردیم برای خود در برابر ما یاوری نمی یافتی.

اعراب: ... ص : ۱۸۳

لَوْ لا أَنْ ثَبَّتْناکَ: لو لا تثبيتنا اياك و «ان ثبتناك» مبتدا و خبر آن در تقدير است.

شأن نزول: ... ص : ۱۸۳

در باره سبب نزول اين آيه، اقوالى است:

۱- سعيد بن جبير گويد: قريش به پيامبر گفتند: اگر خدايان ما را تعظيم نكنى، ترا از لمس حجر الاسود، منع مى كنيم. پيامبر گرامى پيش خود گفت: گناهى بر من

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۸۴

نيست، زيرا من ميلى به اين كار ندارم. از اينرو اين آيه نازل شد.

۲- به پيامبر گفتند: دست از بدگويى خدايان ما بردار و به ما نسبت نادانى مده و اين برده هاى كثيف و آدم هاى بد بو را از خود دور كن، تا با تو بنشينيم و سخنان ترا گوش كنيم. پيامبر اميدوار شد كه آنها اسلام را بپذيرند. از اينرو اين آيه نازل شد.

۳- پيامبر گرامى بتها را از مسجد خارج كرد. قريش تقاضا كردند كه يكى از بتها را باقى بگذارد. او نخست تصميم گرفت كه بتى را در مسجد گذارد، سپس دستور داد كه بت را بشكنند. از اينرو اين آيه نازل شد. اين مطلب را عياشى روايت كرده است.

۴- اين آيه در باره گروهى از ثقيف نازل شد كه خدمت پيامبر گرامى رسيدند و گفتند: با تو بيعت مى كنيم به سه شرط: يكى اينكه در نماز خم نشويم، ديگر اينكه بتهايمان را نشكنيم. سوم اينكه يك سال ديگر از بت «لات» استفاده بريم.

پيامبر فرمود:

- دينى كه ركوع و سجود، ندارد، خيرى در آن نيست. اما شكستن بتها بدست خودتان، اختيار بدست شماست. (يعنى بتها را ما مى شكنيم) اما اينكه يك سال ديگر از بت «لات» استفاده كنيد، من چنين

اجازه ای به شما نمی دهم.

سپس برخاست و وضو گرفت. عمر بن خطاب، به آنها گفت: شما پیامبر را آزردید.

او هیچ بتی را در سرزمین عرب باقی نمی گذارد. ولی آنها دست از سماجت خود برنداشتند، تا این آیات نازل شد. این وجه از ابن عباس است.

۵- عطیه از ابن عباس روایت کرده است که: فرستادگان ثقیف گفتند:

- ما را یک سال مهلت ده تا هدایایی که برای بتها می آورند، دریافت کنیم، سپس آنها را بشکنیم و مسلمان شویم. پیامبر خواست آنها را مهلت دهد که این آیه نازل شد.

مقصود: ... ص : ۱۸۴

اکنون ضمن حکایت از کفار می فرماید:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۸۵

وَ إِنْ كادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنا إِلَيْكَ: «ان» مخففه از مثقله است. یعنی: مشرکینی که وصف آنها در این سوره گذشت، می خواهند ترا منحرف و گمراه کنند و از حکم قرآن خارج گردانند.

لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنا غَيْرَهُ: تا آنچه بتو وحی نکرده ایم، انجام دهی و به ما نسبت دروغ داده، افترا ببندی، زیرا تو خبر داده ای که جز از روی وحی خدا سخن نمی گویی.

پس اگر از هوی و هوس آنها پیروی کنی یا فکر کنی که خواسته آنها را طبق دستور خدا انجام می دهی، مثل این است که بخدا افترا بسته ای و دروغ گفته ای.

وَ إِذاً لَاتَّخَذُوكَ خَلِيلًا: بدیهی است که اگر طبق میل آنها رفتار کنی، ترا دوست می دارند و بتو نزدیک می شوند، زیرا انتظار آنها این است که با آنها موافقت کنی.

برخی گویند: یعنی در این صورت محتاج آنها خواهی شد، زیرا کلمه «خلیل» از «خله» به معنای حاجت است.

لکن معنای اول بهتر است.

وَ لَوْ لا أَنْ ثَبَّتْناكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلًا: اگر

نه این بود که، قلب ترا بوسیله نبوت و عصمت و معجزات- و بقولی الطاف پنهانی- محکم ساخته ایم، کمی به آنها اعتماد می جستی. یعنی: چیزی نمانده بود که کمی به آنها توجه کنی و به آنها مایل شوی و پاره ای از خواسته های آنها را عملی کنی. لکن خداوند ترا حفظ کرد.

«کدت ان افعل کذا» یعنی: نزدیک بود که فلان کار را بکنم و نکردم.

در حدیث صحیح از پیامبر بزرگوار اسلام نقل شده است که: چیزی که امت من در دل خود بیندیشد و بکار نبندد و بر زبان نیاورد، گناهش از او برداشته شده است.

ابن عباس گوید: منظور خداوند این است که پیامبر، در جواب آنها ساکت شد و سکوت او حاکی از تمایل او بود.

اکنون او را بیم می دهد. تا بداند که اگر بخواسته آنها عمل کرده بود، چه

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۸۶

عواقب ناگواری داشت. می فرماید:

إِذاً لَأَذَقْناكَ ضِعْفَ الْحَياةِ وَ ضِعْفَ الْمَماتِ: اگر چنین کاری کرده بودی، دو برابر عذاب مشرکین، در دنیا و آخرت، بتو می چشاندیم، زیرا گناه تو بزرگ است.

برخی گویند: منظور عذابی است که ناراحتی آنها زیاد و دو چندان باشد.

یعنی: عذاب دنیا و عذاب آخرت، با المی بسیار و دو چندان، بتو می رساندیم. این معنی از ابان بن تغلب است. شاعر گوید:

لمقتل مالك اذ بان منی ابیت اللیل فی ضعف الیم

یعنی: برای کشته شدن مالک، شب را با عذابی دردناک، می خوابم.

ابن عباس گوید: پیامبر خدا از گناه، معصوم است، منظور این است که امت او را تهدید کند، تا احدی از مؤمنین در هیچ یک از احکام الهی به احدی از مشرکین اعتماد نکند.

ثُمَّ لا

تَجِدُ لَکَ عَلَیْنا نَصِیراً: آن گاه یاوری نمی یافتی که از تو در برابر ما حمایت کند.

چون این آیه نازل شد، پیامبر بدرگاه خدا عرض کرد:

–

اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفه عین ابداً

. یعنی: خدایا هرگز به اندازه یک چشم بهم زدن، مرا بحال خود مگذار.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۸۷

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۷۶ تا ۷۷] ... ص : ۱۸۷

اشاره

وَ إِنْ کادُوا لَیَسْتَفِزُّونَکَ مِنَ الْأَرْضِ لِیُخْرِجُوکَ مِنْها وَ إِذاً لا یَلْبَثُونَ خِلافَکَ إِلَّا قَلِیلًا (۷۶) سُنَّهَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنا قَبْلَکَ مِنْ رُسُلِنا وَ لا تَجِدُ لِسُنَّتِنا تَحْوِیلًا (۷۷)

ترجمه: ... ص : ۱۸۷

نزدیک بود که ترا از این سرزمین دور کنند که ترا از آن خارج سازند. اگر چنین کرده بودند، پس از رفتن تو، جز مدت کمی باقی نمی ماندند. روش ما نسبت به پیامبرانی که فرستاده ایم، همین است و روش ما را تغییر پذیر نخواهی یافت.

قرائت: ... ص : ۱۸۷

اهل حجاز و ابو عمرو و ابو بکر «خلفک» و دیگران «خلافک» قرائت کرده اند.

از یعقوب، هر دو روایت شده است.

گفته اند: خلف و خلاف، هر دو بمعنای بعد و مضاف محذوف است. یعنی: «بعد خروجک». شاعر گوید:

له واجف بالقلب حتی تقطعت خلاف الثریا من اریک مآربه

(ای بعد طلوع الثریا) یعنی: قلب او نگران و پریشان بود، تا اینکه بعد از طلوع ثریا به حاجتهای خود نائل آمد.

اگر «خلاف» را اسم جهت و به معنای پشت سر بگیریم، باز هم مضاف در تقدیر است. گویا می گوید: «در ورای خارج شدن پیامبر».

و اگر «خلاف» را مصدر بگیریم، اضافه به مفعول به شده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۸۸

اعراب: ... ص : ۱۸۸

لاـ یَلْبَثُونَ: این فعل مرفوع است، زیرا «اذا» بعد از واو واقع شده و ملغی شده است. هر گاه این کلمه در وسط کلام واقع شود، جایز است که عمل نکند و هر گاه در آخر، واقع شود بطور حتم عمل نمی کند.

سنه: نصب این کلمه به معنای «لا یَلْبَثُونَ» است. یعنی: «سننا هذه السنه فیمن ارسلناهم قبلک» مقصود این است که: ما آنها را هلاک خواهیم کرد، زیرا این سنت همیشگی ماست، که در میان مردم پیشین، اعمال کرده ایم.

شأن نزول: ... ص : ۱۸۸

مجاهد و قتاده گویند: این آیه، هنگامی نازل شد که اهل مکه خواستند پیامبر را اخراج کنند.

ابن عباس گوید: این آیه، در باره یهود مدینه نازل شد. آنها گفتند: مدینه، سرزمین پیامبران نیست. سرزمین پیامبران شام است. تو هم به شام برو.

مقصود: ... ص : ۱۸۸

اکنون این مطلب را بیان می کند که چون کافران از اینکه پیامبر، خواسته آنها را اجابت کند، مأیوس شدند، تصمیمات دیگری گرفتند. می فرماید:

وَ إِنْ کادُوا لَیَسْتَفِزُّونَکَ مِنَ الْأَرْضِ لِیُخْرِجُوکَ مِنْها: مشرکین تصمیم گرفتند که ترا از سرزمین مکه، خارج کنند. این معنی از قتاده و مجاهد است. ابن- عباس گوید: یعنی یهود می خواستند ترا از مدینه بیرون کنند. جبائی گوید: منظور این است که: عرب می خواستند ترا از سرزمین خود خارج سازند. حسن گوید:

یعنی می خواستند ترا بکشند.

وَ إِذاً لاـ یَلْبَثُونَ خِلافَکَ إِلَّا قَلِیلًا: اگر ترا اخراج می کردند، پس از خروج تو، جز مدت کوتاهی باقی نمی ماندند. ضحاک گوید: این مدت، فاصله میان بیرون رفتن پیامبر از مکه و جنگ بدر است.

برخی گویند: آنها پیامبر را اخراج کردند و جز افرادی که در جنگ بدر

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۸۹

نجات یافتند و ایمان آوردند، همگی هلاک شدند.

سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنا: اگر ترا اخراج کرده بودند، آنها را دچار بلاـ می کردیم. چنان که روش ما در باره گذشتگان، اینطور بوده است.

سفیان بن عیینه گوید: یعنی پیش از تو پیامبری نفرستادیم که مردم اخراجش کنند، جز اینکه هلاکشان کردیم. این است سنت همیشگی ما در باره پیامبرانی که پیش از تو فرستاده ایم.

وَ لا تَجِدُ لِسُنَّتِنا تَحْوِيلًا: و راهی برای تبدیل روش ما نمی یابی. یعنی:

هیچکس نمی تواند سنت خدا را تغییر

دهد و باطل گرداند.

سنت: عبارت است از روش و عادت جاری.

حقیقت این است که منظور، از این آیه، مشرکین مکه است. آنها پیامبر را از مکه خارج نکردند، بلکه تصمیم داشتند که او را اخراج کنند. چنان که می فرماید: وَ إِذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِیُثْبِتُوکَ أَوْ یَقْتُلُوکَ أَوْ یُخْرِجُوکَ (انفال ۳۰: هنگامی که در باره تو نیرنگ می کنند که ترا نگه دارند یا بکشند یا اخراج کنند) مهاجرت پیامبر، هم بخاطر این بود که می خواستند او را بقتل رسانند. آنها میل نداشتند که پیامبر از مکه خارج شود. وقتی که خارج شد، برای بازگرداندنش بتلاش و تکاپو افتادند و برای کسی که او را بیابد، جایزه ای سنگین در نظر گرفتند. با اینهمه، نتوانستند او را برگردانند. اگر آنها پیامبر را اخراج کرده بودند، طبق همان سنت دیرینه الهی دچار عذاب می شدند و همگی می مردند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۹۰

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۷۸ تا ۸۱] ... ص : ۱۹۰

اشاره

أَقِمِ الصَّلاهَ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ إِلی غَسَقِ اللَّیْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ کانَ مَشْهُوداً (۷۸) وَ مِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَهً لَکَ عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً (۷۹) وَ قُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لِی مِنْ لَدُنْکَ سُلْطاناً نَصِیراً (۸۰) وَ قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً (۸۱)

ترجمه: ... ص : ۱۹۰

نماز را از زوال خورشید تا تاریک شدن شب، بپادار و همچنین نماز خواندن هنگام صبح را بپادار که نماز خواندن صبحدم، مورد نظر است. و قسمتی از شب را به نماز خواندن بیدار باش که برای تو فضیلت است. شاید پروردگارت ترا در مقامی ستوده، بپای دارد. بگو: پروردگارا، مرا داخل کن، داخل کردنی نیک و خارج کن خارج کردنی نیک و برای من از جانب خود دلیلی یاری بخش قرار ده. بگو: حق آمد و باطل نابود شد. باطل نابود شدنی است.

لغت: ... ص : ۱۹۰

دلوک: رسیدن خورشید بوسط نصف النهار. برخی گویند: از ظهر تا غروب.

برخی گویند: غروب. اصل این کلمه، از «دلک» به معنای مالیدن است، زیرا هنگام ظهر، هر کس بخورشید، نگاه کند، بر اثر شدت شعاع آن چشمش را می مالد. به غروب هم «دلوک» گویند، زیرا کسی که هنگام غروب بر آن نگاه کند، برای یافتن

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۹۱

آن چشمش را می مالد.

غسق: تاریکی شب.

التهجد: بیدار ماندن. هجود، یعنی: خواب. تهجید: به خواب کردن.

لبید گوید:

قلت هجدنا و قد طال السری و قدرنا ان خنا الدهر غفل

یعنی: گفتم بخواب کردیم او را و شب روی طول کشید و اگر آفت روزگار، دست از ما بدارد، ما قدرت داریم. مبرد گوید: تهجد، یعنی بیدار ماندن برای نماز یا بیاد خدا.

نافله: نفل، غنیمت.

اعراب: ... ص : ۱۹۱

قُرْآنَ الْفَجْرِ: منصوب، به تقدیر «و اقم قرآن الفجر».

نافله: حال.

مقصود: ... ص : ۱۹۱

اکنون پس از اقامه دلائل و بیان وعد و وعید، به اقامه نماز امر می کند. در اینجا اگر چه خطاب به پیامبر است، اما منظور عموم است. می فرماید:

أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلى غَسَقِ اللَّيْلِ: مفسران قرآن کریم در باره «دلوک شمس» اختلاف دارند.

ابن عباس، ابن عمر، ابو العالیه، حسن، شعبی، عطا، مجاهد و قتاده گویند:

مقصود هنگام ظهر است. از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) نیز چنین روایت شده است.

لِدُلُوكِ الشَّمْسِ یعنی «عند دلوك الشمس» یعنی: نزد زوال خورشید تا فرا رسیدن تاریکی شب، نماز را بپای دار.

نخعی، ضحاك و سدی گویند: مقصود، غروب خورشید است، بنا بر این مقصود، نماز مغرب است. این مطلب از ابن مسعود و ابن عباس نیز نقل شده است.

قول اول، بهتر است، زیرا در این صورت، آیه شریفه، شامل نمازهای پنجگانه

می شود. نمازهـای زوال خورشـید، نمـاز ظهر و نماز عصـر و نمازهای تاریکی شب، نماز مغرب و نماز عشا و مقصود از «قرآن فجر» نماز صبح است. قول حسن نیز همین است.

ابن عبـاس و قتـاده گوینـد: «غسق لیـل» یعنی: آغـاز شب. مجاهـد گویـد: یعنی غروب خورشـید. جبائی گویـد: یعنی سـیاهی و تاریکی شب. از امام باقر ع و امام صادق ع روایت است که منظور، نیمه شب است.

گروهی از اصـحاب، به آیه اسـتدلال کرده انـد که: وقت نمـاز ظهر تا آخر روز ادامه دارد، زیرا خداونـد، اقامه نماز را از زوال خورشید تا آغاز شب واجب کرده است.

مقتضای این بیان، این است که نماز ظهر را می توان ما بین ظهر و

غروب، بجای آورد.

شیخ ابو جعفر این بیان را نپسندیده است، زیرا کسی که «دلوك» را به معنای غروب می داند، بنظر او آیه، دلالتی بر این مطلب ندارد، بلکه منظور این است که: نماز مغرب را از غروب خورشید تا پنهان شدن سرخی از افق مغرب، می توان انجام داد. کسانی که دلوك را به معنای ظهر گرفته اند، ممکن است بگویند: آیه در صدد بیان وجوب نمازهای پنجگانه است، نه بیان وقت نماز ظهر. چنان که حسن، چنین گفته است.

بنظر ما خداوند از ظهر تا پنهان شدن سرخی شب، از افق. وقت نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشا قرار داده است، لکن ظهر و عصر وقتشان از ظهر تا غروب و مغرب و عشا وقتشان از غروب تا پنهان شدن سرخی شب از مغرب است.

وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ: نماز فجر را جداگانه ذکر کرده است. بنا بر این آیه شریفه، حکم وجوب نمازهای پنجگانه و وقتهای آنها را بیان کرده است. مؤید آن روایتی است که عیاشی از عبید بن زراره از امام صادق ع، در باره این آیه نقل کرده است. طبق این روایت، امام فرمود:

– خداوند چهار نماز را واجب ساخته است که اول وقت آن ظهر و آخر آن نصف شب است. دو نماز، اول وقتشان از ظهر تا غروب و یکی قبل از دیگری است و دو نماز، اول وقتشان از غروب خورشید، تا نصف شب و یکی قبل از دیگری است.

همین مطلب مورد قبول مرحوم سید مرتضی است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۹۳

زجاج گوید: در قُرْآنَ الْفَجْرِ فایده بزرگی است، زیرا دلالت دارد بر اینکه:

نماز بدون قرائت،

ممکن نیست. قبلا گفته است: نماز را بپای دار. در اینجا می گوید:

قرآن فجر را بپای دار. نتیجه این است که: نماز نیز قرائت قرآن است. زیرا نماز قرآن نامیده شده است. پس نماز بدون قرائت، ممکن نیست.

إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ کانَ مَشْهُوداً: همه گفته اند: یعنی: نماز صبح را فرشتگان شب و فرشتگان روز، هر دو مشاهده می کنند. پیامبر گرامی فرمود:

– نماز جماعت، برابر است با بیست و پنج نماز فرادی و فرشتگان شب و روز، در نماز فجر جمع می شوند.

این حدیث را بخاری در صحیح خود آورده است.

وَ مِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ: ابن عباس گوید: یعنی ای پیامبر، شب را نماز بخوان.

مجاهد و اسود و علقمه گویند: تهجد، بعد از خواب شب است. بیشتر مفسران همین طور گفته اند. برخی گفته اند: نماز نافله ای که در شب خوانده شود، تهجد است. متهجد کسی است که خواب را از خود دور سازد.

نافِلَةً لَکَ: نمازهایی که در شب می خوانی، افزون از واجبات و برای تو غنیمتی است. البته نماز شب، بر پیامبر واجب بود ولی برای دیگران مستحبّ است. برخی گفته اند: بر پیامبر واجب بود و با این آیه نسخ شد.

برخی گویند: یعنی نماز شب، برای تو فضیلت و برای دیگران کفاره است، زیرا انسان بیم دارد که نمازهای واجبش قبول نشود، بنا بر این نماز مستحبش کفاره است. ولی پیامبر نیازی به کفاره ندارد. این مطلب از مجاهد است.

برخی گویند: یعنی نماز شب، برای تو و دیگران، نافله است. علت اینکه فقط پیامبر را مخاطب ساخته، این است که: دیگران را تشویق کند که بحضرتش اقتدا و سنتش را پیروی کنند.

عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً: هر گاه خداوند،

«عسی» را بکار برد، معنای آن وجوب و لزوم است. «مقام» نیز به معنای «بعث» و بنا بر این مفعول مطلق است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۹۴

یعنی: اگر این دستورات را انجام دهی، خداوند در روز قیامت، به نحوی شایسته و پسندیده، ترا مبعوث می کند.

ممکن است «بعث» را به معنای «اقامه» بگیریم، مثل «بعثت بعیری» یعنی:

شترم را بپا داشتم. بنا بر این معنای آیه، این است: خداوند ترا در مقامی ستوده، وامی دارد که اولین و آخرین ترا ستایش کنند. این مقام، همان مقام شفاعت است که پیامبر در آن مقام، بر تمام خلائق، شرافت و برتری پیدا می کند. در این مقام، هر چه از او سؤال کنند، عطا می کند و هر کس از او شفاعت بخواهد، شفاعتش می کند، مفسران قرآن کریم، اتفاق دارند که: «مقام محمود» همان مقام شفاعت است. در این مقام، پیامبر گرامی مردم را شفاعت می کند. در این مقام، پرچم حمد، بدست او برافراشته می شود و پیامبران و فرشتگان در زیر آن جمع می شوند، بنا بر این او اول شفاعت کننده و اول کسی است که شفاعت او بدرگاه خدا قبول می شود.

وَ قُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ: کلمه های «مدخل» و «مخرج» در اینجا مصدرند. یعنی: «ادخال صدق و اخراج صدق». در باره معنای آن اقوالی است:

۱- مجاهد گوید: یعنی مرا بهر چه رسالت داده ای، براستی داخل کن و خارج گردان. مقصود این است که در راه وحی و رسالت مرا یاری کن.

۲- ابن عباس، حسن، قتاده، و سعید بن جبیر گویند: یعنی مرا داخل مدینه کن و برای فتح مکه، از آن خارج گردان.

۳-

ابو مسلم گوید: او مأمور شد که هر گاه داخل کاری می شود یا از آن خارج می گردد، این دعا را بخواند. مقصود این است که: مرا از روی صدق و راستی داخل در آن کار گردان.

۴- عطیه بروایت از ابن عباس گوید: یعنی هنگام مرگ مرا از روی صدق، داخل قبر گردان و هنگام قیامت، از روی راستی از قبر خارج گردان. داخل شدن از روی راستی، این است که عاقبت آن از لحاظ دین و دنیا پسندیده باشد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۹۵

در اینجا داخل کردن را به خدا نسبت می دهد، اگر چه کار بنده است، زیرا از خداوند درخواست می کند که لطف خود را شامل حالش گرداند و او را به خیر دین و دنیا نزدیک گرداند.

وَ اجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطاناً نَصِيراً: مرا نیرویی عطا کن که دشمنان دین به من دسترسی نداشته باشند و بتوانم برنامه های دینی را بمردم یاد دهم و خود بوظائف دینی عمل کنم.

برخی گویند: یعنی بمن قدرتی ببخش که نیروی معصیت کاران را درهم بکوبم.

از همین جهت بود که رعب او در دل مخالفین افتاد و یک ماه راه می رفتند، تا از او دور باشند.

مجاهد گوید: یعنی بمن دلیل روشنی عطا کن که بر ادیان باطل غالب گردم. این دلیل را «نصیر» نامیده است: زیرا او را در مقابل دشمنان دین یاری می کند.

وَ قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ: ای محمد، بگو حق- یعنی دین اسلام- آشکار شد و باطل- یعنی شرک- از میان رفت. این معنی از سدی است.

مقاتل گوید: حق، توحید و خدا پرستی و باطل، بت پرستی است.

قتاده گوید: حق، قرآن

و باطل، شیطان است که شکست خورده است.

از عبد اللّٰه بن مسعود روایت است که:

- پیامبر داخل مکه شد و اطراف کعبه ۳۶۰ بت بود. او بت ها را مورد طعنه قرار داد و فرمود: جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ، إِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً.

این روایت را بخاری در صحیح خود نقل کرده است.

کلبی گوید: همین که این آیه را تلاوت کرد، بتها برو در افتادند. اهل مکه، گفتند: ما مردی ساحرتر از او ندیده ایم.

إِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً: باطل، ثبات ندارد و سرانجام تباه می شود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۹۶

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۸۲ تا ۸۴] ... ص : ۱۹۶

اشاره

وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ لا یَزِیدُ الظَّالِمِینَ إِلَّا خَساراً (۸۲) وَ إِذا أَنْعَمْنا عَلَی الْإِنْسانِ أَعْرَضَ وَ نَأی بِجانِبِهِ وَ إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ کانَ یَؤُساً (۸۳) قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلی شاکِلَتِهِ فَرَبُّکُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدی سَبِیلًا (۸۴)

ترجمه: ... ص : ۱۹۶

از این قرآن آیه ها نازل می کنیم که شفا و رحمت است، برای مؤمنان. و ستمکاران را جز زیانکاری نیفزاید. و چون انسان را نعمت دهیم روی بگرداند و خود را دور سازد و چون دچار سختی شود، نومید گردد. بگو: هر کس بر طینت خویش عمل می کند. پروردگارتان داناتر است که چه کسی براه راست، هدایت یافته تر است.

قرائت: ... ص : ۱۹۶

ابو جعفر و ابن عامر «ناء» (همچنین در سوره حم) و حمزه- بنا بروایتی- و ابو بکر- بروایت حماد- و یحیی و عباس و ابو شعیب سوسی از یزیدی و نصیر از کسایی «نَئِیَ» و حمزه بروایتی دیگر و خلف و کسایی «نِئِیَ» و دیگران «نای » خوانده اند.

«ناء» مقلوب «نای » است مثل «راء» مقلوب «رای » شاعر گوید:

فکل خلیل راءنی فهو قائل من أجلك هذا هامه الیوم او غد

یعنی: هر دوستی مرا ببیند، می گوید: بخاطر تو امروز یا فردا، این می میرد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۹۷

وجه دو قرائت دیگر، اماله فتحه به کسره است.

لغت: ... ص : ۱۹۷

شاکله: طریقه و مذهب. می گویند: «هذا طریق ذو شواکل» این است راهی که از آن راه ها منشعب می شود.

مقصود: ... ص : ۱۹۷

اکنون، در باره قرآن کریم می فرماید:

وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ: قرآن از چند جهت، برای مردم شفاست:

۱- با راهنمایی های خود کوری جهل و حیرت شک، را زایل می سازد.

۲- دارای چنان نظم و تألیف و فصاحتی اعجاز آمیز است که راستی مدعای پیامبر را اثبات می کند، از این جهت، مردم را از بیماری جهل و شک و کوردلی در راه دین، شفا می بخشد.

۳- قرآن وسیله ای است که به آن تبرک می جویند و برای رفع بیماریها قرائت می کنند و خداوند بوسیله قرآن، به مقتضای مصلحت خود، بسیاری از زیانها و امور ناپسند را از مردم دور می سازد.

۴- قرآن مشتمل است بر دلائل توحید و عدالت و احکام دین و پندها و اندرزها و ضرب المثلها، بنا بر این شفای دردهای دنیوی و اخروی مردم است.

اینکه می گوید: برای مؤمنین، رحمت است، یعنی: نعمت است. علت اینکه شفا و رحمت بودن قرآن را به مؤمنان اختصاص می دهد، این است که فقط آنها هستند که از قرآن بهره مند می گردند.

وَ لا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَساراً: مردم ستمکار، بوسیله قرآن، نه تنها بهره ای نمی برند، بلکه بر زیانکاری آنها افزوده می شود. آنها سزاوار پاداش نمی شوند، بلکه لایق کیفر می گردند، زیرا کافرند و در باره قرآن، فکر نمی کنند. نظیر: فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعائِي إِلَّا فِراراً (نوح ۶: دعوت من جز بر فرار آنها نیفزود).

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۹۸

ممکن است مقصود این باشد که: قرآن پلیدی باطنی آنها را آشکار می کند و پرده از روی مکرها و نیرنگهای

آنها نسبت به پیامبر برمی دارد و آنها را رسوا می کند.

وَ إِذا أَنْعَمْنا عَلَى الْإِنْسانِ أَعْرَضَ وَ نَأى بِجانِبِهِ: هنگامی که به انسان نعمت ببخشیم، از یاد ما اعراض می کند، بطوری که گویی بدرگاه ما دعا و استغاثه نکرده است و از انجام وظائف و ادای حقوقی که در برابر نعمتهای ما بعهده دارد، خود را دور می سازد و سپاسگزاری نمی کند. چنان که از نعمت قرآن نیز اعراض می کند.

مجاهد گوید: یعنی از ما دور می شود، بنا بر این، مقصود این است که دچار کبر و خودپسندی می شود، زیرا آدم خودپسند، از مردم فاصله می گیرد.

وَ إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ كانَ يَؤُساً: اما همین که دچار محنت و تهیدستی شد، بی صبری می کند و دچار نومیدی می شود. در حالی که مؤمن، چنین نیست و همواره در امیدواری و نشاط است، بنا بر این، آیه مخصوص مردم غیر مؤمن است، اگر چه ظاهر آن عمومیت دارد.

علت اینکه بیماریها و بلاها را شر نامیده، این است که: اینها از نظر کافر، شرند، زیرا کافر در برابر آنها امید پاداش و عوض ندارد و بعلاوه، طبیعت انسان از آنها متنفر است. و الا، بیماریها و بلا در حقیقت، صلاح و حکمت و نیکویند.

قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلى شاكِلَتِهِ: ای محمد، به آنها بگو: مؤمن و کافر. طبق طبیعت و خوی و منش خود رفتار می کنند. این معنی از ابن عباس است. فراء و زجاج گویند:

یعنی هر کسی طبق روش و عادت خود، رفتار می کند. جبائی گوید: یعنی هر کسی کاری می کند که به نظرش پسندیده تر و با حق همانندتر است. از این جهت است که می فرماید:

فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدى سَبِيلًا: ولی خداوند داناتر

است که کـدامیک اهل هـدایت و کـدامیک، گرفتار گمراهی است. برخی گوینـد: یعنی خدا بهتر می داند که کی براه بهتر و نیکوتر است.

برخی از ارباب ادب گوینـد: این آیه، امیـدوار کننده ترین آیات قرآنی است، زیرا آنچه بکرم او لا یقتر است، عفو است، بنا بر این مردم را عفو می کند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۱۹۹

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۸۵ تا ۸۹] ... ص : ۱۹۹

اشاره

وَ یَسْـئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُـلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی وَ ما أُوتِیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِیلاً (۸۵) وَ لَئِنْ شِـئْنا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ ثُمَّ لا تَجِدُ لَکَ بِهِ عَلَیْنا وَکِیلاً (۸۶) إِلاَّ رَحْمَةً مِنْ رَبِّکَ إِنَّ فَضْلَهُ کانَ عَلَیْکَ کَبِیراً (۸۷) قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلی أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هـذَا الْقُرْآنِ لا یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ کانَ بَعْضُـهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً (۸۸) وَ لَقَـدْ صَـرَّفْنا لِلنَّاسِ فِی هذَا الْقُرْآنِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ فَأَبی أَکْثَرُ النَّاسِ إِلاَّ کُفُوراً (۸۹)

ترجمه: ... ص : ۱۹۹

ترا از روح، سؤال می کننـد. بگو: روح از امر پروردگـار من است و از علم، جز بهره ای انـدک، به شـما داده نشـده است. اگر بخواهیم، آنچه را بتو وحی کرده ایم، می بریم و آن گاه در باره آن بر ضـد ما مدافعی نخواهی یافت، جز رحمت پروردگارت که فضـل او نسبت بتو بزرگ است. بگو: اگر انس و جن جمع شونـد که ماننـد این قرآن را بیاورنـد، نخواهنـد آورد، اگر چه بعضی از آنها پشتیبان بعضی شوند. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۰۰

برای مردم، در این قرآن از هر مثلی آورده ایم، ولی بیشتر مردم، جز انکار و مخالفت، کاری نکردند.

لغت: ... ص : ۱۹۹

ظهیر: پشتیبان و یاور.

تصریف: گردانیدن چیزی به اطراف. تصریف سخن این است که بوسیله آن معانی مختلف، خواسته شود.

اعراب: ... ص : ۲۰۰

إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّکَ: استثنای منقطع. یعنی: «و لکن اللّه تعالی رحمک فاثبت ذلک فی قلبک ... » «۱»

لا یأتون: این فعل مرفوع است، زیرا هر گاه شرط و قسم، هر دو در کلام باشند، غلبه با قسم است و جواب برای قسم آورده می

شود. یعنی: «و اللّه لا یأتون بمثله» شاعر گوید:

لئن عادلی عبد العزیز بمثلها و امکننی منها اذاً لا اقبلها

یعنی: اگر عبد العزیز، مثل آن را بمن باز گرداند و بدان دست یابم بخدا صرف نظر نخواهم کرد. یعنی: «و اللّه لا اقبلها».

مقصود: ... ص : ۲۰۰

اکنون به پیامبر خود می فرماید:

وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی: ای محمد، از تو در باره روح سؤال می کنند. اختلاف است که آیا مقصود از این روح، چیست؟ اقوالی در این باره وجود دارد:

۱- ابن مسعود و ابن عباس و جماعتی گویند: آنها از روحی که در بدن انسان است،

---

(۱)- ممکن است استثنای متصل و مستثنی منه محذوف باشد. یعنی: این نعمتها بتو اختصاص نیافت، مگر بخاطر رحمت پروردگارت. ممکن است استثنای متصل از جمله لا تَجِدُ لَکَ بِهِ ...

باشد. یعنی: برای خویش در باره آن، جز رحمت پروردگارت، مدافعی نخواهی یافت. [...]

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۰۱

سؤال کردند و پیامبر آنها را پاسخ نداد. سؤال کنندگان، گروهی از یهودیان بودند.

جبائی هم این نظر را اختیار کرده است.

علت اینکه پیامبر از جواب آنها خودداری کرد، این بود که می دانست به صلاح آنهاست، زیرا نمی خواستند، چیزی بفهمند بلکه قصدشان مزاحمت و بحث و جدال بود و اگر به آنها جواب می داد، بر عناد آنها افزوده می شد.

گفته اند: یهودیان به کفار قریش گفتند:

از محمد، در باره روح سؤال کنید.

اگر شما را پاسخ داد، پیامبر نیست و اگر پاسخ نداد، پیامبر است، زیرا ما در کتابهای خود، اینطور خوانده ایم. خداوند به پیامبر خود دستور داد که به آنها پاسخ نگوید و حل این معمی را به عقل و فکر خودشان واگذار کند، تا دلیلی بر صدق گفتار و نبوتش باشد.

۲- آنها سؤال کردند که: آیا روح، مخلوق و حادث است، یا نه؟ خداوند فرمود: به آنها بگو: روح، آفریده پروردگار من است.

بنا بر این، آنچه را سؤال کرده بودند، به آنها پاسخ داد. ممکن است مقصود از این روح- بنا بر گفته ابن عباس و دیگران- روان انسان و- بنا بر گفته حسن و قتاده- جبرئیل یا فرشته ای باشد که از عجایب مخلوقات است و دارای هفتاد هزار صورت و هر صورتی هفتاد هزار زبان است و همه زبانها به تسبیح خدا مشغولند. مطلب اخیر از علی (ع) روایت شده است. ممکن است مقصود عیسی (ع) باشد، زیرا او را هم روح نامیده اند.

۳- مشرکین از پیامبر سؤال کردند که: روح، یعنی قرآن، چگونه بوسیله فرشته وحی به او القا می شود یا اینکه چگونه، معجزه می باشد و نظم و ترتیب آن با گفته ها و سروده های ایشان مخالف است؟! خداوند متعال در این آیه: وَ کَذلِکَ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا (شوری ۵۲: ما روحی از امر خود بتو وحی کردیم) قرآن را روح نامیده است، بنا بر این، خداوند به پیامبرش دستور داد که بگوید: قرآن، از امر پروردگار من است. او قرآن

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۰۲

را بر من نازل کرده است تا دلیل

نبوت من باشد. قرآن، سخن بشر نیست و هیچکس هم نمی تواند مثل آن را بیاورد. این جواب نیز طبق سؤال است.

بنـا بر قول اول، معنـای قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی این است که: روح از امری است که تنها خـدای من دانـد و احـدی را بر آن راز، آگاهی نیست.

دانشمندان در باره ماهیت روح، اختلاف دارند:

بیشتر متکلمان از جمله سید مرتضی می گویند: روح، جسمی رقیق و هوایی است که در بدن حیوان وارد می شود.

علی بن عیسـی گوید: جسـمی هوایی است به شکل حیوان و در هر جزئی از آن حیات است، بنا بر این، هر حیوانی دارای روح و بدن است. با این تفاوت که: در پاره ای از حیوانات، روح غالب است و در پاره ای بدن.

برخی روح را عرض دانسته اند. اینان نیز اختلاف کرده اند:

شیـخ مفیـد می فرمایـد: روح، حیاتی است که محل خود را شایسـته قـدرت و علم و اختیار می کند. برخی و جماعتی از معتزله بغداد نیز همین نظر را پذیرفته اند.

اسواری گوید: روح، انسان است و حیات و تکلیف، برای اوست.

برخی از علمـا گوینـد: خداونـد، روح را از شـش چیز آفریـده است: نـور، خوشـبویی، بقـا، حیـات، علم و برتری. می بینیـد که مادامی که روح در بدن است، بدن نورانی است، می بیند، می شـنود و خوشبو است. اما همین که روح از بدن خارج می شود، بـدن بـدبو می شـود و همیـن کـه از آن مفـارقت کرد، فرسـوده و متلاشـی می شـود و همـه مزایـا را از دسـت می دهـد. روح، موجودی علوی و لطیف است، زیرا خداونـد، در بـاره شـهیدان راه حق، می- فرمایـد: بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ فَرِحِینَ (آل عمران ۱۷۰: بلکه آنها پیش خدای خود زنده هستند

و روزی می برند و شاد هستند) در حالی که اجسام آنها در خاک، پوسیده است.

وَ ما أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا: برخی گویند: خطاب به پیامبر و دیگران است. یعنی: بهره شما از علم منصوص، ناچیز است، زیرا همواره مجهولات انسان،

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۰۳

در برابر معلوماتش، بیشتر است و علم خدا نامتناهی است.

برخی گویند: خطاب به یهود است که این سؤال را کرده بودند. از اینرو یهودیان گفتند: چگونه علم ما کم است در حالی که تورات، پیش ماست؟! پاسخ داد: تورات، در برابر علم خداوند، ناچیز است.

سپس می فرماید:

وَ لَئِنْ شِئْنا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنا إِلَيْكَ: اگر بخواهیم، همین قرآن را که بتو وحی کرده ایم، از پیش تو می بریم. یعنی: من قدرت دارم که آنچه بتو داده ام، از تو باز گیرم. لکن رحمت خود را شامل حال تو کردم و آنچه مورد نیازت بود بتو دادم و آنچه به آن نیازمند نبودی از تو دریغ داشتم. اگر چه برخی فکر می کنند که مورد نیاز تست، بنا بر این بهر چه خداوند برای تو پسندیده، راضی باش.

ثُمَّ لا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنا وَكِيلًا: اگر ما چنین کاری بکنیم و قرآن را از تو باز گیریم کسی نیست که از تو دفاع کند و قرآن را از ما پس بگیرد.

برخی گویند: یعنی اگر بخواهیم قرآن را از سینه تو و امتت محو می کنیم تا اثری از آن باقی نماند. اگر چنین کاری بکنیم، کسی نیست که بتواند آن را حفظ کند و بیاد تو آورد. این معنی از حسن و ابو مسلم و اصم است. گویند: از این آیه، برمی آید که سؤال

در باره قرآن بوده است.

إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ: لكن خداوند برحمت بيكران خود، دانشهايى بتو عطا و قرآن را بر صفحه دلت ثبت كرد و مؤمنين را بحفظ قرآن توفيق بخشيد، چيزهايى هم كه لازم نبود به تو نياموخت.

إِنَّ فَضْلَهُ كانَ عَلَيْكَ كَبِيراً: فضل خداوند، نسبت بتو بزرگ است، زيرا ترا به نبوت برگزيد و قرآن را بتو بخشيد. پس از شكرش غفلت مكن.

ابن عباس گويد: مقصود اين است كه ترا سيد اولاد آدم گردانيد و پيامبرى را بتو ختم كرد و بتو مقام محمود، بخشيد.

اكنون در باره اعجاز قرآن با مشركين سخن مى گويد:

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۰۴

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ:

اى محمد، به اين كافران بگو: اگر جن و انس به يكديگر كمك كنند كه مثل اين قرآن را- از لحاظ فصاحت و بلاغت و نظم- بياورند، بطورى كه از هر لحاظ با آن برابرى كند و از تناقض و الفاظ ركيك خالى باشد و شنوندگان نتوانند ميان آنها فرقى گذارند، از عهده برنمى آيند و شكست مى خورند.

وَ لَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً: ابن عباس گويد: يعنى اگر چه همانطورى كه شاعران در ساختن بيتى از اشعار به يكديگر كمك مى كنند، اينها نيز يكديگر را كمك كنند.

نضر بن حارث مى گفت: اگر بخواهيم مثل قرآن را مى گوييم.

اين آيه، ادعاى وى را تكذيب كرد.

ابو مسلم گويد: اين آيه دلالت مى كند كه سؤال آنها از روح، در باره قرآن بوده است، زيرا اين آيه، دنباله پاسخ پيامبر به سؤال آنهاست.

وَ لَقَدْ صَرَّفْنا لِلنَّاسِ فِي هذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ: ما در اين قرآن،

برای مردم، هر نوع مثلی بیان کرده ایم و هر چه مورد احتیاج آنها بوده، از قبیل: دلیلها، مثلها، پندها، احکام مربوط بدین و دنیا و ... آورده ایم تا بیندیشند و پند گیرند.

فَأَبی أَکْثَرُ النَّاسِ إِلَّا کُفُوراً: بیشتر مردم راه انکار پیش گرفتند و از آن بهره ای نگرفتند.

مثل، گاهی خود چیز و گاهی صفت آن و گاهی شبیه آن است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۰۵

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۹۰ تا ۹۵] ... ص : ۲۰۵

اشاره

وَ قالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی تَفْجُرَ لَنا مِنَ الْأَرْضِ یَنْبُوعاً (۹۰) أَوْ تَکُونَ لَکَ جَنَّهٌ مِنْ نَخِیلٍ وَ عِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهارَ خِلالَها تَفْجِیراً (۹۱) أَوْ تُسْقِطَ السَّماءَ کَما زَعَمْتَ عَلَیْنا کِسَفاً أَوْ تَأْتِیَ بِاللَّهِ وَ الْمَلائِکَهِ قَبِیلًا (۹۲) أَوْ یَکُونَ لَکَ بَیْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقی فِی السَّماءِ وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِیِّکَ حَتَّی تُنَزِّلَ عَلَیْنا کِتاباً نَقْرَؤُهُ قُلْ سُبْحانَ رَبِّی هَلْ کُنْتُ إِلاَّ بَشَراً رَسُولاً (۹۳) وَ ما مَنَعَ النَّاسَ أَنْ یُؤْمِنُوا إِذْ جاءَهُمُ الْهُدی إِلاَّ أَنْ قالُوا أَ بَعَثَ اللَّهُ بَشَراً رَسُولاً (۹۴)

قُلْ لَوْ کانَ فِی الْأَرْضِ مَلائِکَهٌ یَمْشُونَ مُطْمَئِنِّینَ لَنَزَّلْنا عَلَیْهِمْ مِنَ السَّماءِ مَلَکاً رَسُولاً (۹۵)

ترجمه: ... ص : ۲۰۵

گفتند: ما هرگز بتو ایمان نمی آوریم، تا از این زمین برای ما چشمه ای ظاهر سازی. یا اینکه دارای باغی از درختان خورما و انگور باشی که در میان آنها جویها

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۰۶

جاری سازی. یا اینکه آسمان را- چنان که پنداشته ای- قطعه قطعه بر سر ما فرود آوری یا اینکه خداوند و فرشتگان را در مقابل ما آوری. یا اینکه برای تو خانه ای از طلا باشد. یا اینکه به آسمان بالا روی. ما هرگز به بالا رفتنت ایمان نمی آوریم مگر اینکه بر ما کتابی نازل کنی که بخوانیم. بگو: پروردگارم منزه است. مگر من بشری پیام آور، بیشتر هستم؟! هنگامی که وسیله هدایت، بسوی مردم آمد، جز اینکه گفتند:

آیا خداوند، بشری را بعنوان رسالت، فرستاده است، چه چیز آنها را از ایمان آوردن، منع کرد؟ بگو: اگر در این سرزمین، فرشتگانی بودند که با آرامش راه می رفتند، از آسمان فرشته ای بعنوان رسالت، بسوی آنها می فرستادیم.

قرائت: ... ص : ۲۰۶

تفجر: کوفیان و یعقوب بفتح تاء و ضم جیم و دیگران بضم تاء و تشدید جیم (از باب تفعیل) خوانده اند.

قرائت دوم، بمعنای ایجاد چشمه های بسیار در زمین است، مثلا «ضرب زید» یعنی: زید بسیار زد.

قرائت اول، بخاطر این است که: مقصود شکافتن یک چشمه است، نه چشمه های بسیار، بنا بر این با «فتفجر الانهار» (آیه بعد) فرق دارد، زیرا در آنجا منظور بجریان درآوردن رودهای بسیار است، از همین جهت است که به اتفاق همه قراء، در اینجا باید از باب تفعیل باشد.

کسفاً: ابو جعفر و ابن عامر، در اینجا بفتح سین و در جاهای دیگر بسکون سین خوانده اند. حفص در همه جا- بجز در

سوره طور- بفتح سین خوانده است. عراقیان و ابن کثیر در همه جا- بجز در سوره روم- به سکون سین خوانده اند. در سوره روم جز ابو جعفر و ابن عامر و ابن کثیر کسی به سکون سین قرائت نکرده است.

«کِسَف» جمع «کسفه» یعنی قطعه ها. به سکون سین نیز ممکن است جمع باشد.

مثل «سدره و سدر» برخی احتمال داده اند که «کسف» (بفتح سین) به معنای چیز جدا شده باشد، زیرا «تسقط» بیشتر از یک مفعول، نمی گیرد، بنا بر این «کسفا» صفت و حال ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۰۷

است. یعنی، آسمان را در حالی که پاره شده است، ساقط کنی.

قل سبحان ربی: همه قراء- بجز ابن عامر که «قال» قرائت کرده- بهمین صورت قرائت کرده اند.

بنا به قرائت ابن عامر، یعنی: پیامبر گفت: سبحان ربی ... و بنا بر قرائت دیگران، یعنی: بگو ...

لغت: ... ص : ۲۰۷

تفجیر: دریدن چیزی برای ظاهر شدن آب یا روشنی. به صبحدم «فجر» می گویند، زیرا پرده شب شکافته می شود و طلیعه صبح نمایان می گردد. به کار زشت «فجور» می گویند، زیرا بوسیله آن پرده حق، دریده می شود.

ینبوع: جوشش آب.

قبیل: کفیل. ممکن است به معنای مقابل باشد و در این صورت، مصدر است و تثنیه و جمع بسته نمی شود.

زخرف: طلا و در اصل به معنای زینت.

ترقی: بالا بروی، با نردبان یا بی نردبان.

شأن نزول: ... ص : ۲۰۷

ابن عباس گوید: گروهی از قریش: عتبه و شیبه- پسران ربیعه- و ابو سفیان و اسود بن مطلب و زمعه بن اسود و ولید بن مغیره و ابو جهل بن هشام و عبد اللّه بن ابی امیه و امیه بن خلف و عاص بن وائل و نبیه و منبه- پسران حجاج- و نضر بن حارث و ابو البختری ابن هشام، نزد کعبه جمع شده، گفتند:

- محمد را احضار کنید و با او به گفتگو و جدل بپردازید.

به او پیام فرستادند که اشراف قوم جمع شده اند و می خواهند با تو گفتگو کنند.

پیامبر خدا نزد آنها شتافت، بگمان اینکه آنها تغییر فکر داده اند. بخصوص که بهدایت آنها زیاد علاقه مند بود. گفتند:

- ای محمد، ما ناچاریم کارمان را با تو یکسره کنیم. تو نسبت بقومت کاری کردی که

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۰۸

احدی نکرده است. بخدایان ما بد گفتی دین ما را باطل شناختی و در میان مردم سنگ تفرقه افکندی. اگر مال می خواهی بتو می دهیم. اگر طالب مقام هستی ترا بر کرسی سیادت و سروری می نشانیم و اگر بیماری، طبیبان را فرا می خوانیم تا بدرمان تو پردازند.

فرمود:

- هیچ یک از اینها نیست. خداوند

مرا به رسالت، بسوی شما فرستاده و کتاب آسمانی را بر من نازل کرده است. اگر سخنم را بپذیرید، در دنیا و آخرت، از آن بهره مند خواهید شد و اگر نپذیرید، صبر می کنم، تا خداوند میان ما حکم کند.

گفتند:

- سرزمین ما از همه جا تنگ تر و خشک تر است. از خدایت بخواه تا این کوه ها را از مکه بردارد و رودهایی همچون رودهای عراق و شام برای ما جاری سازد و گذشتگان ما را- مخصوصاً «قصی» که پیری راستگو بود- زنده کند، تا از آنها سؤال کنیم که تو راست می گویی یا دروغ.

فرمود:

- خدا مرا برای این کارها نفرستاده است.

گفتند:

- اگر این کارها را نمی کنی، از خدا بخواه که فرشته ای بفرستد تا ترا تصدیق کند و برای تو باغها و کاخها و گنجهایی از طلا خلق کند.

فرمود:

- من برای این کارها مبعوث نشده ام. خداوند مرا برای دعوت به دین توحید، فرستاده است. اگر بپذیرید، بسیار بجاست و اگر نپذیرید، خداوند میان من و شما حکم می کند.

گفتند:

- بنا بر این آسمان را بر سر ما فرود آور. تو مدعی هستی که خدا هر چه بخواهد، می کند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۰۹

فرمود:

- مرا در اینکار اختیاری نیست. اگر خداوند مصلحت بداند، انجام می دهد.

یکی از آنها گفت:

- ما ایمان نمی آوریم، مگر اینکه خداوند و فرشتگان را بیاوری تا ضامن صدق گفتار تو باشند.

پیامبر برخاست. پسر عمه اش عبد اللّه بن امیه مخزومی نیز برخاسته، گفت:

– محمـد، بخـدا، مـن هرگز بتـو ایمـان نمی آورم، مگر اینکه نردبـانی نصب کنی و در برابر من، به آسـمان بروی و گروهی از فرشتگان را همراه خود بیاوری که ترا تصدیق کنند و

کتابی همراه داشته باشی که گواه تو باشد.

ابو جهل گفت:

- او برای قبول هیچ یک از این پیشنهادها حاضر نیست. من با خداوند عهد می کنم که هر گاه به سجده رفت، سنگی بر سرش بکوبم.

پیامبر بر اثر دیدن این صحنه و شنیدن این سخنان با دلی افسرده، بازگشت. این آیات را خداوند، بهمین مناسبت نازل فرمود.

مقصود: ... ص : ۲۰۹

قبلا در باره اعجاز قرآن سخن گفت. اینک می گوید: آنها جز کفر و سرکشی، چیزی نمی پذیرند و معجزاتی می خواهند که نباید بخواهند. می فرماید:

وَ قالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی تَفْجُرَ لَنا مِنَ الْأَرْضِ یَنْبُوعاً: گفتند: ما نبوت و رسالت ترا تصدیق نمی کنیم، جز اینکه زمین مکه را- که کم آب است- بشکافی و برای ما چشمه ای ظاهر کنی که از آن آب بجوشد.

أَوْ تَکُونَ لَکَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِیلٍ وَ عِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهارَ خِلالَها تَفْجِیراً: یا اینکه ترا باغی باشد، پوشیده از درختان خورما و انگور، و در میان آنها نهرها را بجریان آوری تا آب در زیر درختها گردش کند.

أَوْ تُسْقِطَ السَّماءَ کَما زَعَمْتَ عَلَیْنا کِسَفاً: ابن عباس و مجاهد و قتاده گویند: یعنی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۱۰

آسمان را قطعه قطعه کرده، بر سر ما فرود آوری، چنان که ما را به شکافته شدن آسمان تهدید کرده ای.

برخی گویند: یعنی تو گمان داشتی که پیامبر و صاحب معجزه هستی، بنا بر این آسمان را قطعه قطعه کرده، بر سر ما فرود آور.

أَوْ تَأْتِیَ بِاللَّهِ وَ الْمَلائِکَةِ قَبِیلًا: ابن عباس و ضحاک گویند: یعنی خدا و فرشتگان را بیاوری که ضامن صحت گفتار تو باشند.

مجاهد گوید: یعنی خدا و فرشتگان را دسته دسته بیاوری. (یعنی قبیلا

جمع قبیله است) جبائی و قتاده گویند: یعنی خدا و فرشتگان را در مقابل ما آوری که آنها را بچشم ببینیم و شهادت دهند که تو بر حقی و دعوتت راست است.

أَوْ تَرْقى فِي السَّماءِ وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنا كِتاباً نَقْرَؤُهُ: یا اینکه به آسمان بالا روی. تازه اگر هم بچشم خود ببینیم که این کار را انجام می دهی، ایمان نخواهیم آورد، مگر اینکه برای هر یک از ما از پیش خدا کتابی بیاوری که شاهد نبوت تو باشد و ما آن کتاب را بخوانیم. این جمله، نظیر این آیه است: بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتى صُحُفاً مُنَشَّرَةً (مدثر ۵۲: بلکه هر یک از ایشان می خواهند که کتابهایی گشوده، بدستشان داده شود).

قُلْ سُبْحانَ رَبِّي: بگو: خداوند از هر کار زشتی منزه و از هر چیز بدی بیزار است.

این جمله، پاسخ خواسته های ابلهانه آنهاست. یعنی: این شما هستید که معجزاتی را درخواست می کنید، اما این کارها مربوط به خداوند است. اگر کاری را مصلحت نداند، انجام نمی دهد. بیهوده، چیزی که خلاف مصلحت الهی است، درخواست نکنید.

برخی گویند: منظور این است که خداوند برتر از این است که بندگان بر او حکمروایی کنند و خواسته های خود را بر او تحمیل نمایند، زیرا وظیفه بندگان است که حکم او را گردن نهند و در برابر خواست او تسلیم گردند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۱۱

برخی گویند: آنها معتقد بودند که: خدا جسم است، از اینرو می گفتند: خدا و فرشتگان را در مقابل ما بیاور تا ... فرمود: خداوند منزه از این مطالب پوچ و واهی است و دارای صفت اجسام

نیست که از آسمان فرود آید و در مقابل شما قرار گیرد.

برخی گویند: یعنی او منزه از این است که معجزات را طبق میل شما ظاهر گرداند.

هل کنت الا بشراً رسولا: بگو: اینها از طاقت و قدرت انسان خارج است.

من بشری بیشتر نیستم. گیرم بشری که رسالت آسمانی دارم، بنا بر این از عهده انجام این کارها بر نمی آیم. همانطوری که پیامبران پیش از من نیز نمی توانستند این کارها را انجام دهند. بله، خداوند اگر صلاح بداند معجزات را آشکار می سازد. این کار را تا آنجا که صلاح دیده است، انجام داده، بنا بر این از من چیزی مطالبه نکنید که از قلمرو قدرت بشر، خارج است.

وَ ما مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جاءَهُمُ الْهُدى إِلَّا أَنْ قالُوا أَ بَعَثَ اللَّهُ بَشَراً رَسُولًا: مردم مشرک، در برابر دلائل و معجزات روشن سر تسلیم فرو نمی آورند، زیرا می گویند: چگونه ممکن است که خداوند بشری را برسالت برانگیزد. فرستاده خدا باید از میان فرشتگان برانگیخته شود. این شبهه بی اساس، آنها را از ایمان آوردن به پیامبر، منع می کند. همانطوری که در مورد پرستش ذات یگانه خدا، شبهه دیگری پاسخ آنها شد و گفتند: پرستش ما شایسته خدا نیست، از اینرو سر بر آستان بتها سائیدند و به پندار خود، خداوند را عظمت و برتری دادند، در حالی که این کار تعظیم خدا نیست، بلکه بی اعتنایی بذات پاک خداوند است.

در اینجا منع را به معنای برگرداندن بکار برده و خواسته است در بیان مقصود، مبالغه بیشتری کرده باشد.

قُلْ لَوْ كانَ فِي الْأَرْضِ مَلائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ مَلَكاً رَسُولًا: به آنها بگو: اگر ساکنان کره زمین،

همگی فرشته بودند و بر روی زمین آمد و شد داشتند، ما هم فرشته ای از جنس خودشان، برسالت مبعوث کرده،

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۱۲

بسوی آنها می فرستادیم. این معنی از حسن است.

جبائی گوید: یعنی اگر ساکنان زمین فرشتگانی بودند که بدنیا و لذات آن اطمینان داشتند و ترس و بیمی نداشتند و در برابر دینی تسلیم نبودند، بسوی آنها فرشته ای می فرستادیم که آنها را رهنما باشد.

ابو مسلم گوید: یعنی اگر اهل زمین، فرشته بودند، ما هم فرشته ای بسوی آنها می فرستادیم، تا گفته های او را بفهمند.

برخی گویند: عرب می گفتند: ما در روی زمین، زندگی آرامی داشتیم. محمد آمد و زندگی ما را به نگرانی و آشوب کشانید. خداوند در پاسخ آنها فرمود: این که سهل است، آنها اگر فرشته هم بودند و زندگی آرام و بی سر و صدایی داشتند، باز هم ما رسولی از جنس خودشان بسوی آنها می فرستادیم، زیرا مقتضای حکمت، همین است، بنا بر این آرامش زندگی آنها مانع فرستادن پیامبر از جانب ما نیست، زیرا آنها بوجود پیامبر، سخت نیازمند هستند و بیخود و بیجهت، به انکار و ستیزه می پردازند.

پرسش:

فرستاده ای که از جانب خداوند، بسوی پیامبر می آید، فرشته است و از جنس پیامبر نیست. چه مانعی دارد که فرستاده خدا بسوی مردم نیز فرشته باشد و از جنس ایشان نباشد.

پاسخ:

پیامبر که صاحب معجزه است، کسی است که برای نبوت برگزیده شده و خوی فرشتگان پیدا کرده است. اما مردم دیگر دارای خوی فرشتگان نیستند، زیرا پیامبر فرشته را می بیند ولی مردم او را نمی بینند. بدین ترتیب، او از جهتی شبیه فرشتگان و از جهتی شبیه مردم است و این

خود مقام والایی است که نصیب هر کسی نمی شود.

علاوه بر این، پیامبر برای اثبات رسالت خود، نیازمند معجزه است. معجزه او دیدن فرشته وحی است. مردم هم برای اصلاح زندگی خود نیازمند پیامبر هستند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۱۳

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۹۶ تا ۱۰۰] ... ص : ۲۱۳

اشاره

قُلْ كَفى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ إِنَّهُ كانَ بِعِبادِهِ خَبِيراً بَصِيراً (۹۶) وَ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِهِ وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيامَهِ عَلى وُجُوهِهِمْ عُمْياً وَ بُكْماً وَ صُمًّا مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّما خَبَتْ زِدْناهُمْ سَعِيراً (۹۷) ذلِكَ جَزاؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآياتِنا وَ قالُوا أَ إِذا كُنَّا عِظاماً وَ رُفاتاً أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدِيداً (۹۸) أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ قادِرٌ عَلى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَ جَعَلَ لَهُمْ أَجَلاً لا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُوراً (۹۹) قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزائِنَ رَحْمَهِ رَبِّي إِذاً لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَهَ الْإِنْفاقِ وَ كانَ الْإِنْسانُ قَتُوراً (۱۰۰)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۱۴

ترجمه: ... ص : ۲۱۴

بگو: همین بس که خدای یکتا میان من و شما گواه است، زیرا او به بندگان خود آگاه و بیناست. هر که را خداوند هدایت کند، هدایت یافته است و آنان که خداوند گمراهشان کند، برای ایشان جز خدا دوستانی نیابی و روز قیامت آنها را بر پیشانی ها محشور کنیم و کور و کر و لالند. جایگاهشان جهنم است که هر گاه فرو نشیند برای آنها آتشی افروخته بیفزاییم. این است جزای آنها. زیرا به آیات ما کفر ورزیدند و گفتند: آیا وقتی که استخوان و خاک شدیم، با خلقت تازه، زنده خواهیم شد؟ مگر نمی دانند که خدایی که آفریدگار آسمانها و زمین است، قادر است که مثل آنها را خلق کند؟ برای ایشان مدتی قرار داده ایم که در آن تردیدی نیست. ولی ستمگران از هر چیزی جز کافر شدن، امتناع می کنند. بگو: اگر شما خزانه های نعمت پروردگارم

را مالک بودید، از ترس انفاق، بخل می ورزیدید و انسان بخیل است.

لغت: ... ص : ۲۱۴

خبو: فرو نشستن آتش. شاعر گوید:

وسطه کالیراع او سرج المجدل حیناً یخبو و حیناً ینیر

یعنی: میان آن همچون مگس شب فروز یا چراغهای قصر است که گاهی فرو می نشیند و گاهی نور افشانی می کند.

قتر: گرفتار تنگی کردن. قتور: صیغه مبالغه است.

اعراب: ... ص : ۲۱۴

کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً: باء زائده است. «اللَّه» فاعل و «شهیداً» تمیز. مفعول فعل محذوف است.

مَنْ یَهْدِ اللَّهُ: شرط، مانند «مَنْ یُضْلِلِ اللَّهُ» فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ: جواب شرط. در اینجا ضمیر، جمع و در جمله شرط مفرد است، زیرا در اینجا حمل بر معنی و در آنجا حمل بر لفظ شده است.

کُلَّما خَبَتْ زِدْناهُمْ سَعِیراً: این جمله، در محل حال است از «جهنم» ممکن

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۱۵

است محلی از اعراب نداشته باشد و حرف عطف از آن حذف شده باشد.

عَلی وُجُوهِهِمْ: حال.

أَنْتُمْ تَمْلِکُونَ: «انتم» فاعل است برای فعل محذوف، زیرا پس از «لو» جز فعل در نمی آید، بنا بر این هر گاه بدنبال آن اسم در آید، فعلی در تقدیر است. شاعر گوید:

لو غیرکم علق الزبیر بحبله ادی الجوار الی بنی العوام

یعنی: اگر غیر از شما به پیمان زبیر پیوسته بود، به مجاورت بنی العوام در می آمد.

مقصود: ... ص : ۲۱۵

اکنون به پیامبر خود می فرماید:

قُلْ كَفى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ: اى محمد، به اين مشركين بگو: همين بس كه خداوند ميان من و شما گواه است و او برسالت من گواهى مى دهد. معناى اين جمله، در سوره رعد گذشت.

إِنَّهُ كانَ بِعِبادِهِ خَبِيراً بَصِيراً: هيچ يك از حالات مردم، بر خداوند پوشيده نيست. مقصود اين است كه در تهديد ايشان، اصرار ورزد.

وَ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ: هر كس اهل اخلاص و طاعت باشد و بواسطه آن خداوند، بهدايتش حكم كند، اهل هدايت است.

وَ مَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِهِ: و هر كس اهل گناه باشد و خداوند بگمراهيش حكم كند او را ياورى نيست كه گمراهى را از او دور

گرداند.

ما در باره وجوه هدایت و گمراهی در سوره بقره، گفتگو کرده ایم.

وَ نَحْشُرُهُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ عَلی وُجُوهِهِمْ: بروز قیامت، آنها را بر پیشانی بسوی آتش می کشیم. همانطوری که در دنیا هر گاه بخواهند، کسی را شکنجه دهند و به او توهین کنند، با او همین طور رفتار می کنند.

انس بن مالک روایت کرده است که:

- مردی عرض کرد:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۱۶

- یا رسول اللَّه. چگونه در روز قیامت، کافر را بر پیشانی محشور می کنند؟! فرمود:

- همان کسی که در دنیا او را بر دو پا راه می برد، می تواند در روز قیامت، او را بر پیشانی ببرد.

این روایت را بخاری و مسلم، در صحیح خود آورده اند.

عُمْیاً وَ بُکْماً وَ صُمًّا: ابن عباس گوید: یعنی از دیدن منظره های شادی بخش نابینا و از گفتن مطالب مفید، گنگ و از شنیدن صداهای لذت بخش کرند. گویا این اعضا را از کف داده اند.

برخی گویند: بکیفر سکوت از حق، گنگ و بکیفر ندیدن حق، کور و بکیفر ترک شنیدن حق و گوش دادن به باطل، کر محشور می شوند.

مقاتل گوید: این در آن هنگامی است که خدا به آنها می گوید: دور شوید و با من تکلم نکنید.

حسن گوید: آنها کور و کر و گنگ، محشور می شوند، سپس چشم و گوش و زبان آنها بکار می افتد.

مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ کُلَّما خَبَتْ زِدْناهُمْ سَعِیراً: جای آنها در جهنم است.

هر گاه شعله آن فرو نشیند، بر اشتعال آن می افزاییم و آن را روشن می سازیم.

ممکن است گفته شود: در چنین حرارت شدیدی، انسان چگونه زنده می ماند؟! گوییم: خداوند قادر است که آنها را در چنین شرایطی زنده نگه دارد و از رسیدن آتش

به جاهای خطرناک بدنشان جلوگیری کند.

ذلِكَ جَزاؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآياتِنا: این است جزای آنها، زیرا آیات ما را تکذیب کرده، بآن کفر ورزیدند.

وَ قالُوا أَ إِذا كُنَّا عِظاماً وَ رُفاتاً أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدِيداً: معنای این قسمت، در همین سوره گذشت.

أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ قادِرٌ عَلى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۱۷

آیا نمی دانند که آفریدگار آسمانها و زمین قادر است که مثل آنها را خلق کند؟ زیرا کسی که قادر بر چیزی باشد، مثل و نظیر آن را هم می تواند خلق کند. البته، این در صورتی است که آن چیز، دارای مثل و شبیهی از جنس خود باشد. هر گاه بتواند مثل آنها را خلق کند، قادر است که خود آنها را هم بازگرداند. زیرا باز گرداندن از انشاء، آسانتر است.

برخی گویند: یعنی قادر است که دو باره آنها را خلق کند و منظور از مثل آنها، خود آنهاست، زیرا مثل هر چیزی با آن چیز بیک حال و برابر است. بدین ترتیب چه مانعی دارد که: مثل چیز، بگویند و خود آن چیز را اراده کنند. مثل «مثلك لا يفعل» یعنی: تو چنین کاری نمی کنی و مثل: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ ءٌ یعنی: هیچ چیز، مثل خدا نیست.

در اینجا این قسمت را تمام کرده، می فرماید:

وَ جَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لا رَيْبَ فِيهِ: برای باز گرداندن آنها مدتی قرار داده است که در باره آن تردیدی نیست و حتماً وقوع پیدا می کند.

برخی گویند: یعنی برای آنها مدتی معین کرده است که در باره آن بیندیشند و دریابند که هر کس قادر بر خلق چیزی باشد،

بر بازگرداندن و زنده کردن آن نیز قادر است.

برخی گویند: یعنی برای آنها مدتی قرار داده است که زندگی کنند. همین که این مدت سپری شد، می میرند.

فَأَبَى الظّالِمُونَ إِلّا كُفُوراً: ولی مردمی که بخود ستم کرده و با معصیت، حق خود را ضایع ساخته اند، کاری جز انکار آیات و نعمتهای خدا ندارند.

دلالت آیه: ... ص : ۲۱۷

از این آیه بر می آید که هر گاه کسی قادر بر چیزی باشد، قادر بر مثل آن نیز هست. در صورتی که مثل داشته باشد. همچنین برمی آید که بر ضد آن نیز قادر است. همچنین دلالت دارد بر اینکه می تواند آن چیز را پس از مرگ، زنده سازد.

در صورتی که قابل زنده کردن باشد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۱۸

سپس می فرماید:

قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذاً لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفاقِ: به این کافران بگو: اگر شما مالک خزانه های روزی پروردگار بودید، از ترس فقر و تهیدستی از انفاق آن خودداری می کردید. این معنی از ابن عباس و قتاده است.

برخی گویند: یعنی اگر شما مالک نعمتهای پروردگار بودید، زیرا خداوند را خزانه ای نیست که رحمت خود را در آنجا ذخیره کند. آن گاه از آنجا خارج سازد.

این کارها از مردم است.

وَ كانَ الْإِنْسانُ قَتُوراً: ابن عباس و قتاده گویند: یعنی انسان بخیل است.

این آیه پاسخ این است که: می گفتند: هرگز ایمان نمی آوریم، جز اینکه از زمین چشمه ای ظاهر سازی.

ظاهر این است که این جمله، عموم است. یعنی همه انسانها بخیلند، حال آنکه می بینیم برخی از انسانها بخیل نیستند. لکن از آنجا که اکثر انسانها بخیل هستند، جایز است که جانب اکثر را غلبه دهیم و بگوییم: همه انسانها بخیلند.

علاوه بر آن،

انسان هر اندازه هم بخشنده و سخی باشد، بخشش او در برابر بخشش خداوند ناچیز و سخاوت او بخل است، زیرا انسان، چیزی را می بخشد که مورد احتیاجش نباشد. اما آنچه که مورد احتیاجش هست، برای خود نگه می دارد و از بخشش آن خودداری می کند ولی خداوند احتیاجی ندارد، بنا بر این نعمتهای خود را به مطیع و عاصی می بخشد و ترسی از احتیاج و فقر ندارد.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۱۹

[سوره الإسراء (۱۷): آيات ۱۰۱ تا ۱۰۵] ... ص : ۲۱۹

اشاره

وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسى تِسْعَ آياتٍ بَيِّناتٍ فَسْئَلْ بَنِي إِسْرائِيلَ إِذْ جاءَهُمْ فَقالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يا مُوسى مَسْحُوراً (۱۰۱) قالَ لَقَدْ عَلِمْتَ ما أَنْزَلَ هؤُلاءِ إِلاَّ رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ بَصائِرَ وَ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يا فِرْعَوْنُ مَثْبُوراً (۱۰۲) فَأَرادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْناهُ وَ مَنْ مَعَهُ جَمِيعاً (۱۰۳) وَ قُلْنا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذا جاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنا بِكُمْ لَفِيفاً (۱۰۴) وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْناهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَلَ وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلاَّ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً (۱۰۵)

ترجمه: ... ص : ۲۱۹

موسی را نه معجزه آشکار دادیم. از بنی اسرائیل بپرس از آن هنگامی که موسی نزد ایشان آمد و فرعون به او گفت: ای موسی، من ترا جادو شده می پندارم. گفت: تو می دانی که این معجزات را جز پروردگار آسمانها و زمین نازل نکرده است که راهنمای

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۲۰

مردم باشند و ترا ای فرعون، هلاک شده می بینم. فرعون خواست آنها را از آن سرزمین خارج گرداند. ما او و همراهانش را- همگی- غرق کردیم. سپس به بنی اسرائیل گفتیم.

که در آن سرزمین ساکن شوند، و همین که وعده آخرت فرا رسد، شما را با هم بیاوریم.

قرآن را به حق نازل کرده ایم و بحق نازل شده است و ترا جز بشارت دهنده و ترساننده نفرستاده ایم.

قرائت: ... ص : ۲۲۰

لقد علمت: کسایی بضم تاء و دیگران بفتح خوانده اند.

وجه فتحه تاء این است که: فرعون و تابعانش بدرستی گفتار موسی پی برده بودند. مثل: لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ

(اعراف ۱۳۴: فرعونیان گفتند: اگر بلا را از ما دور گردانی، بتو ایمان می آوریم) و مثل: وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَیْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ (نمل ۱۴: منکر آن شدند، در حالی که به صحت آن یقین داشتند).

اما اگر بضمه تاء بخوانیم، ممکن است گفته شود: علم موسی برای فرعون، چه فایده ای دارد؟ فرعون به علم خود می تواند اعتماد کند نه به علم موسی. لکن از آنجا که در باره موسی گفته بودند: إِنَّ رَسُولَکُمُ الَّذِی أُرْسِلَ إِلَیْکُمْ لَمَجْنُونٌ (شعراء ۲۷:

پیامبری که بسوی شما فرستاده شده، مجنون است) از موسی- بواسطه دیوانگیش- سلب علم کرده بودند، زیرا مجنون، علم ندارد. موسی می گوید: من دیوانه نیستم و به

صحت گفتار خود علم دارم و این علم من از روی عقل و ادراک صحیح است، بنا بر این عقل داشتن خود را دلیل بر دیوانه نبودن خود می گیرد.

برخی گمان کرده اند که این قرائت از علی (ع) نیز نقل شده است.

لغت: ... ص : ۲۲۰

ثبور: هلاک کردن. رجل مثبور: مردی که از خیرات محروم شده است.

شاعر گوید:

اذا جاری الشیطان فی سنن الغی و من قال مثله مثبور

یعنی: در راه و رسم گمراهی موافق شیطانم و هر که چنین سخنی بگوید،

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۲۱

هلاک می شود.

لفیفا: جمع شدن. زجاج گوید: جماعتهایی که از قبایل مختلف هستند.

مقصود: ... ص : ۲۲۱

اکنون بنقل داستان آموزنده موسی پرداخته، می فرماید:

وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسى تِسْعَ آياتٍ بَيِّناتٍ: ما نه معجزه، به موسى كرامت كرديم.

در باره این نه معجزه، اختلاف است:

ابن عباس و ضحاک گویند: دست موسی، عصا، زبان، دریا، طوفان، ملخ. شپش، قورباغه و خون است.

محمد بن کعب گوید: طوفان، ملخ، شپش، قورباغه، خون، دریا، عصا، دعا و سنگ است.

ابو علی جبائی نیز قول محمد بن کعب را پذیرفته، لکن بجای دعا، دست موسی را گذاشته است.

قتاده و مجاهد و عکرمه و عطا نیز همین را پذیرفته اند، لکن بجای دریا و دعا و سنگ، دست موسی و گرفتاری چند ساله بنی اسرائیل و کمبود محصولات گذارده اند.

حسن گرفتاری چند ساله و کمبود و محصولات را یکی بحساب آورده، در عوض بلعیده شدن آنچه ساحران درست کرده بودند، بوسیله عصا، معجزه ای دیگر به حساب آورده است.

برخی گویند: منظور، نه آیه در باره احکام دین است که بر موسی نازل شد.

عبد اللَّه بن سلمه، از صفوان بن عسال نقل کرده است که یهودیی به رفیق خود گفت:

- بیا نزد این پیامبر رویم و از او سؤال کنیم.

سپس نزد پیامبر گرامی اسلام حضور یافتند و در باره همین آیه، سؤال کردند.

فرمود:

- منظور از نه آیه موسی این است که: برای خدا شریک قرار ندهید، دزدی نکنید، زنا

نکنید، خون بیگناه نریزید، پیش سلطان از بیگناهی بدگویی نکنید

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۲۲

که او را بکشد، سحر نکنید، ربا نخورید، نسبت ناروا بزنهای پاکدامن ندهید و در روز جنگ، از میدان جنگ فرار نکنید. ولی وظیفه شما یهودیان است که در روز شنبه، تجاوز نکنید و حکم خدا را در مورد آن روز، زیر پا نگذارید.

یهودی دست پیامبر را بوسه زد و گفت:

- گواهی می دهم که تو فرستاده خدا هستی.

فَسْئَلْ بَنِی إِسْرائِیلَ إِذْ جاءَهُمْ: در اینجا به پیامبر دستور می دهد که از بنی اسرائیل سؤال کند، تا بهتر بتواند در آنها نفوذ کند و منطق خود را بر کرسی بنشاند.

برخی گویند: یعنی ای شنونده، در باره بنی اسرائیل هر چه می خواهی بپرس، زیرا خداوند از حال آنها خبر داده و نیازی نیست که به اهل کتاب رجوع شود.

حسن گوید: معنای سؤال این است که انسان در قرآن بنگرد و اخبار بنی اسرائیل را بدست آورد.

در روایت است که: ابن عباس قرائت می کرد: «فسال بنی اسرائیل» یعنی: موسی از فرعون خواست که بنی اسرائیل را با وی بفرستد.

فَقالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّی لَأَظُنُّکَ یا مُوسی مَسْحُوراً: ولی هنگامی که موسی نزد فرعونیان آمد، فرعون به او گفت: چنین گمان می کنم که تو دارای سحر هستی، زیرا کارهای عجیبی که از تو سر زده، حاکی از ساحری توست.

برخی گویند: یعنی به گمان من تو ساحری (اسم مفعول بجای اسم فاعل بکار رفته است) برخی گویند: یعنی تو سحر کرده ای، زیرا دلگرمی تو به سحر است و سحر خود را دلیل درستی مدعای خود به حساب آورده ای.

ابن عباس گوید: یعنی: ای موسی تو جادو

شده ای.

قالَ لَقَدْ عَلِمْتَ ما أَنْزَلَ هؤُلاءِ إِلَّا رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ بَصائِرَ: موسی گفت:

تو خوب می دانی که این معجزات را خداوند متعال فرستاده است تا برای مردم دلائلی روشن باشد و بوسیله آنها دین خود را بشناسند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۲۳

برخی گویند: یعنی تو می دانی که اینها دلایل نبوت من هستند، زیرا میدانی که اینها سحر نیستند. روایت شده است که علی ع فرمود: «بخدا آن دشمن خدا، فرعون نفهمید، بلکه موسی بود که فهمید و گفت: «لقد علمت» وَ إِنِّی لَأَظُنُّكَ یا فِرْعَوْنُ مَثْبُوراً: قتاده و حسن گویند: یعنی: چنین تصور می کنم که تو بخاطر کفر و انکار، بهلاکت خواهی رسید.

ابن عباس می گوید: یعنی ترا ملعون می شناسم.

ابن یزید گوید: یعنی ترا بی خرد می دانم.

فراء گوید: یعنی ترا از خیر، دور می دانم.

برخی گویند: منظور این است که به گمان من، تو هلاک خواهی شد، نه اینکه:

یقین دارم، زیرا هلاکت، مشروط بر این است که فرعون، در راه خود اصرار ورزد و تا آخر هم تسلیم حق نشود. این حقیقت را احدی جز خداوند نمی داند.

فَأَرادَ أَنْ یَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ: فرعون تصمیم گرفت که موسی و همراهانش را از مصر، فلسطین و اردن خارج سازد.

برخی گویند: یعنی فرعون می خواست آنها را بکشد.

فَأَغْرَقْناهُ وَ مَنْ مَعَهُ جَمِیعاً: ما هم فرعون و همه لشکریانش را غرق کردیم و هیچ یک از آنها را نجات ندادیم. اما از بنی اسرائیل، احدی هلاک نشد.

وَ قُلْنا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِی إِسْرائِیلَ اسْکُنُوا الْأَرْضَ: سپس به بنی اسرائیل گفتیم که شما در سرزمین مصر و شام، ساکن شوید.

فَإِذا جاءَ وَعْدُ الْآخِرَهِ جِئْنا بِکُمْ لَفِیفاً: بیشتر مفسران گویند: یعنی همین که

قیامت فرا رسید، شما را برای حساب و جزا، از قبر بیرون می آوریم، در حالی که اطراف یکدیگر گرد آمده اید و یکدیگر را نمی شناسید و به قبیله خود تمایلی نشان نمی دهید. برخی گویند: منظور از وَعْدُ الْآخِرَةِ وعده بعد است. کلبی و قتاده گویند:

منظور نزول عیسی است. ابن عباس و مجاهد گویند: «لفیف» یعنی: در حالی که اول و آخر شما با هم جمع می شوید.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۲۴

وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْناهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَلَ: ما قرآن را بحق بر تو نازل کردیم و قرآن بحق نازل شد. یعنی: مقصود ما از فرستادن قرآن این است که مردم ایمان آورند و به دستورات آن عمل کنند. منظور از اینکه قرآن، به حق نازل شد، این است که: مطالب آن حق است و مردم را دعوت بحق می کند. بلخی گوید: ممکن است: منظور موسی باشد.

مثل: وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ (حدید ۲۵: و آهن را فرستادیم) ممکن است منظور فرستادن آیات باشد. در این صورت، ممکن است گفته شود: چرا ضمیر مذکر به مؤنث بازگشته است؟ لکن نمونه آن در ادبیات عرب یافت می شود. چنان که، ابو عبیده می گوید: رؤبه این شعر را برای من قرائت کرد:

فیه خطوط من سواد و بلق کأنه فی العین تولیع البهق

یعنی: خطهای سیاه و سفیدی در آن وجود دارد و همچون چشم است که برنگ سیاه و سفید است.

گفتم: اگر مرجع ضمیر، «خطوط» است، بگو: «کأنها» و اگر «سواد و بلق» است بگو: «کأنهما» گفت: «کأن ذا ویلک تولیع البهق».

وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلَّا مُبَشِّراً وَ نَذِيراً: ما ترا باین منظور فرستاده ایم که مؤمنین را به بهشت بشارت دهی و

گنهکاران را به آتش.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۲۵

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۱۰۶ تا ۱۱۱] ... ص : ۲۲۵

اشاره

وَ قُرْآناً فَرَقْناهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلى مُكْثٍ وَ نَزَّلْناهُ تَنْزِيلًا (۱۰۶) قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذا يُتْلى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقانِ سُجَّداً (۱۰۷) وَ يَقُولُونَ سُبْحانَ رَبِّنا إِنْ كانَ وَعْدُ رَبِّنا لَمَفْعُولاً (۱۰۸) وَ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقانِ يَبْكُونَ وَ يَزِيدُهُمْ خُشُوعاً (۱۰۹) قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ أَيًّا ما تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلًا (۱۱۰)

وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ كَبِّرْهُ تَكْبِيراً (۱۱۱)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۲۶

ترجمه: ... ص : ۲۲۶

و قرآن را جدا جدا ساختیم تا آن را بتدریج بر مردم بخوانی و آن را بتدریج نازل کرده ایم. بگو: به قرآن ایمان بیاورید یا ایمان نیاورید. کسانی که پیش از این علم داشته اند، وقتی که قرآن بر آنها خوانده شود، به سجده افتاده، می گویند:

پروردگار ما منزه است که وعده پروردگارمان شدنی است. گریه کنان به سجده افتند و قرآن بر تواضع آنها می افزاید. بگو: خدا را بخوانید یا رحمان را. هر کدام را بخوانید، نامهای پسندیده، از آن اوست. نمازت را بلند مکن و آهسته مخوان بلکه میان آن راهی بجوی. بگو: ستایش خدایراست که فرزندی نگرفته، در پادشاهی شریکی ندارد و او را دوستی برای رفع مذلت نیست و او را تعظیم کن، تعظیمی کامل.

قرائت: ... ص : ۲۲۶

فرقناه: مشهور به تخفیف قرائت کرده اند. از علی (ع) و ابن مسعود و ابی کعب و شعبی و حسن، بخلاف نقل شده است. قتاده و عمر بن فائد به تشدید خوانده اند.

وجه تشدید، این است که قرآن بتدریج و آیه آیه، یا سوره سوره، نازل شده است «علی مکث» نیز مؤید آنست. و مُکث مَکث، دارای یک معنی هستند.

اعراب: ... ص : ۲۲۶

قرآنا: منصوب است به فعل مقدر. یعنی «فرقنا قرآناً فرقناه» علت اینکه جمله فعلیه آورده، این است که: قبلا- نیز جمله فعلیه آورده، گفته بود: وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْناهُ ...

عَلى مُكْثٍ: حال. یعنی متمهلا، متوقفاً غیر مستعجل.

يَخِرُّونَ لِلْأَذْقانِ: در محل رفع و خبر «ان».

سجدا: حال.

إِنْ كانَ وَعْدُ رَبِّنا: «ان» مخفف از «ان» است. «ان» و لام برای تأکیدند.

أَيًّا ما تَدْعُوا: این فعل مجزوم است، زیرا «ای» متضمن معنای شرط است.

«ایاً» نیز منصوب و مفعول است برای «تدعوا» «ما» زایده و برای تأکید است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۲۷

مقصود: ... ص : ۲۲۷

اکنون بدنبال مطالب پیش، در باره قرآن کریم می فرماید:

وَ قُرْآناً فَرَقْناهُ: ما قرآن را بر تو نازل کردیم و آیات و سوره های آن را از یکدیگر جدا کردیم. این معنی از ابو مسلم است.

حسن گوید: یعنی قرآن را قسمت قسمت کردیم، قسمتی را امر، قسمتی را نهی، قسمتی را خبر، قسمتی را وعده و قسمتی را تهدید قرار دادیم و یک جا نازل نکردیم، زیرا بیست و سه سال طول کشید، تا مجموع آن نازل شد.

لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلى مُكْثٍ: تا بتدریج بر مردم قرائت کنی. برای اینکه بهتر در دلهای مردم قرار گیرد و آنها بهتر بتوانند در باره آن تأمل کنند. قرآن را با عجله مخوان که چیزی از آن نمی فهمند. این معنی از ابن عباس و مجاهد است.

برخی گویند: یعنی قرآن را قسمت قسمت، برای آنها قرائت کنی نه یک جا و یکباره.

وَ نَزَّلْناهُ تَنْزِيلًا: قرآن را بمناسبت احتیاجات و حوادث، به تدریج نازل کردیم.

ابن عباس می گفت: اگر سوره بقره را با دقت و واضح بخوانم برایم بهتر از این است

که همه قرآن را به سرعت بخوانم.

ابن مسعود می گفت: قرآن را در کمتر از سه روز نخوانید، بلکه در هفت روز بخوانید.

قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لا تُؤْمِنُوا: ای محمد، به این مشرکین بگو: بقرآن ایمان بیاورید یا نیاورید، یکسان است، زیرا ایمان شما فقط بنفع خود شماست، نه دیگران. همانطوری که ایمان نیاوردن شما، بزیان خود شماست.

منظور تهدید آنها و پاسخ این است که می گفتند: تا چشمه ای در زمین ظاهر نسازی بتو ایمان نمی آوریم.

إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذا يُتْلى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقانِ سُجَّداً:

کسانی که پیش از نزول قرآن، بوسیله تورات، علم پیدا کرده اند مثل عبد اللّه سلام

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۲۸

و ... که وصف پیامبر را پیش از ظهورش، در تورات دیده بودند، اینان همین که قرآن را بشنوند، بخاک افتاده، سجده می کنند، این معنی از ابن عباس و قتاده است.

برخی گویند: منظور علمای اهل کتاب است. حسن گوید: منظور امت اسلام است.

علت اینکه می گوید: زنخ را بخاک می افکنند، این است که در وقت سجده، زنخ انسان از اعضای دیگری بخاک نزدیکتر است.

وَ يَقُولُونَ سُبْحانَ رَبِّنا إِنْ كانَ وَعْدُ رَبِّنا لَمَفْعُولًا: و می گویند: پروردگار ما از نسبتهای ناروایی که مردم مشرک به ایشان می دهند، منزه است و وعده های او، به یقین، حق و شدنی است.

وَ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقانِ يَبْكُونَ: و سر به سجده می گذارند، در حالی که از ترس تقصیر در عبادت و از شوق ثواب و از بیم عقاب، اشک می ریزند.

وَ يَزِيدُهُمْ خُشُوعاً: و پندهای آموزنده و دلنشین قرآن بر تواضع آنها در پیشگاه خدا می افزاید و بیشتر از پیش در برابر امر خدا و طاعتش سر تسلیم فرو

می آورند.

سپس فرمود:

قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ: به این مشرکین منکر نبوت بگو:

«اللَّه» را یا «رحمان» را بخوانید. در باره این جمله، اقوالی است.

۱- شبی پیامبر در مکه، به سجده افتاده، می گفت: «یا رحمان یا رحیم» مشرکین گفتند: او چنین می پندارد که دارای یک خداست، در حالی که دو خدا را می خواند.

این قول از ابن عباس است.

۲- میمون بن مهران گوید: مشرکین گفتند: ما رحیم را می شناسیم ولی رحمان را نمی شناسیم.

۳- ضحاک گوید: یهودیان گفتند: نام رحمان در قرآن کم و در تورات زیاد است.

أَيًّا ما تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى : خدا را نامهایی نیکوست. هر کدام را

بخوانید، بجا و صحیح است.

«ما» در اینجا زایده است. مثل عَمَّا قَلِيلٍ لَيُصْبِحُنَّ نادِمِينَ (مؤمنون ۴۰) برخی گویند: یعنی «ای شی ء» تکرار آن با «ای» بخاطر اختلاف لفظی است.

حرف «او» در آیه به معنای اباحه و تخییر است. یعنی هر کدام از نام «رحمان» و «رحیم» را بخوانید، رواست. زیرا اسمای الهی، از صفات و کارهایی نیکو خبر می دهند. این اسماء بر دو قسمند: اسمای صفات ذات و اسمای افعال ذات.

دسته اول مثل: قادر، عالم، حی، سمیع، و بصیر و قدیم. دسته دوم مثل: خالق، رازق، محسن، مجمل، منعم، رحمان و رحیم. دسته ای از اسماء، حاکی از معانی نیکویی هستند. مثل: صمد، معبود و مشکور. مقصود از این اسماء این نیست که خداوند متعال دارای صفت صمدیت و عبادت و شکر است. اینها صفات ذاتند و نه صفات افعال. در حقیقت، بازگشت اینها بکارهای مردم است. این مردمند که در وقت نیاز و گرفتاری قصد بارگاه با عظمت خداوندی می کنند

و از ذات بی نیاز او کمک می خواهند. (معنای صمد) و این مردمند که خدا را عبادت و شکر می کنند. بنا بر این اگر خدا را «صمد، معبود و مشکور» می نامند بخاطر توجه مردم، در وقت نیازمندی و عبادت و شکر آنهاست. «۱»

در این آیه، خداوند متعال به یگانگی خود اشاره کرده، می فرماید: اختلاف صفات و اسماء، با یکتایی او مخالف نیست.

دلالت آیه: ... ص : ۲۲۹

از این آیه استفاده می شود که: اسم با صاحب اسم یکی است. همچنین مستحبّ است که انسان در موقع دعا و خواستن حاجت، اسمای نیکوی خدا را بر زبان آورد.

همچنین از آیه استفاده می شود که: خداوند، کارهای زشت، از قبیل ستم و ... را انجام

---

(۱)- مؤلف بزرگوار، «صمد» را به معنای کسی که در موقع نیازمندی به او توجه می کنند، گرفته و بنا بر این از ردیف صفات ذات و صفات افعال. آن را خارج کرده است. لکن اگر صمد را به معنای کامل و بی نیاز و خلل ناپذیر بگیریم، در این صورت، جزء صفات ذات خواهد بود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۳۰

نمی دهد، زیرا اگر مرتکب کار زشت شود، دیگر اسمای او نیکو نیستند، گاهی اسم ها را از کردار شخص می گیرند، بنا بر این اگر خداوند ظلم کند، از این کردار نام «ظالم» روی او می گذارند و اگر عدالت کند، نام «عادل»

وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِکَ وَ لا تُخافِتْ بِها وَ ابْتَغِ بَیْنَ ذلِکَ سَبِیلًا: در باره معنای آن اقوالی است:

۱- حسن و سعید بن جبیر گویند: یعنی: نمازت را پیش کسی که ترا اذیت می کند، آشکار مکن و پیش کسی که از تو جانبداری می کند و خواستار آن است، پنهان مکن.

در

روایت است که هر گاه پیامبر نماز را بلند می خواند و مشرکین می شنیدند، از او بدگویی کرده، به آزارش می پرداختند. خداوند دستور داد که نماز را آهسته بخواند. این جریان در مکه و در آغاز بعثت بود.

از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) نیز همین طور روایت شده است.

۲- مجاهد و عطا و مکحول گویند: یعنی: هنگامی که دعا می کنی، نه بلند دعا کن، نه آهسته، بلکه بطور متوسط، دعا کن، بنا بر این منظور از «صلاه» دعاست.

از ابن عباس نیز چنین روایت شده است.

۳- ابو مسلم گوید: یعنی نه همه نمازها را آهسته بخوان و نه همه آنها را بلند.

بلکه نمازهای شب را بلند و نمازهای روز را آهسته بخوان.

۴- جبائی گوید: نماز را چندان بلند مخوان، که اگر کسی نزدیک تو مشغول نماز باشد، بتو مشغول گردد و چندان آهسته مخوان که صدای خود را نشنوی.

قریب به همین مضمون از امام صادق (ع) نیز روایت شده است. فرمود:

- بلند خواندن نماز یعنی با صدای بلند خواندن و آهسته خواندن آن یعنی طوری که گوش خود شخص صدا را نشنود. باید طوری قرائت کرد که در حد وسط باشد.

نمی گوید: «و ابتغ بین ذینک سبیلا» (یعنی میان بلند و آهسته راهی انتخاب کن) زیرا مقصود و مشار الیه، خود فعل است. مثل عَوانٌ بَیْنَ ذلِکَ (بقره ۶۸).

وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً: بگو: ستایش خدای راست که فرزند

ندارد تا نیازمند باشد، زیرا او «رب الارباب» است.

وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ: و او را در پادشاهی شریکی نیست، تا عاجز و محتاج

باشد، زیرا عجز و احتیاج، شایسته خدا نیست.

وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الـذُّلِّ: دوست و هم پیمـانی نـدارد که در سـختی هـا و گرفتاریهـا او را کمـک کنـد، زیرا آدم ضـعیف، بکمک دوست احتیاج دارد و خدا ضعیف نیست.

مجاهـد گویـد: یعنی او ناتوان نیست که بدیگران محتاج باشد و بوسـیله آنها کسب عزت کند. او قادر است و معبودهای دیگر ذلیل و ناتوانند.

برخی گویند: در میان مردم ذلیل او را دوستی نیست، زیرا مردم کافر و فاسق، دوست خدا نیستند.

وَ کَبِّرْهُ تَکْبِیراً: خدا را آن طور تعظیم کن که در خور مقامش باشد.

از ابن عباس و مجاهد و سعید بن جبیر روایت شده است که پیامبر، این آیه و آیه قبل از آن را به خانواده خود یاد می داد.

محمد بن کعب قرظی گوید: این آیه، رد است بر یهود و نصاری که می گفتند:

خداونـد دارای فرزنـد است و همچنین رد است بر مشـرکین عرب که می گفتنـد: خدایا اجابت کردیم. ترا شـریکی نیست، جز شریکی که مخصوص تست و همچنین رد است بر صابئین و مجوس که می گفتنـد: اگر اولیای خدا نبودند، خدا ذلیل و ناتوان بود.

پرسش:

حمد، در برابر کارهای پسندیده خداست. چرا در این آیه، خدا را باید بخاطر نداشتن فرزند و شریک، حمد کرد؟! پاسخ:

در این آیه، حمد در برابر نداشـتن فرزند و شریک نیست، بلکه بخاطر کارهای نیکوی اوست. یعنی: کسی را حمد کنید که بی شریک و بی فرزنـد است. مثل اینکه گفته شود: «انا اشـکر فلاناً الجمیل» مقصود نیست که او را بخاطر جمالش شـکر می کنم. بلکه مقصود این است که: او را که صاحب جمال است، بخاطر کارهای نیکویش شکر می کنم.

ترجمه مجمع البیان

فهرست جلد چهاردهم ترجمه تفسیر «مجمع البیان» ... ص : ۲۳۲

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹